



سلسه گزارش‌های بررسی کشورهای اسلامی و جریان‌های موجود در آن

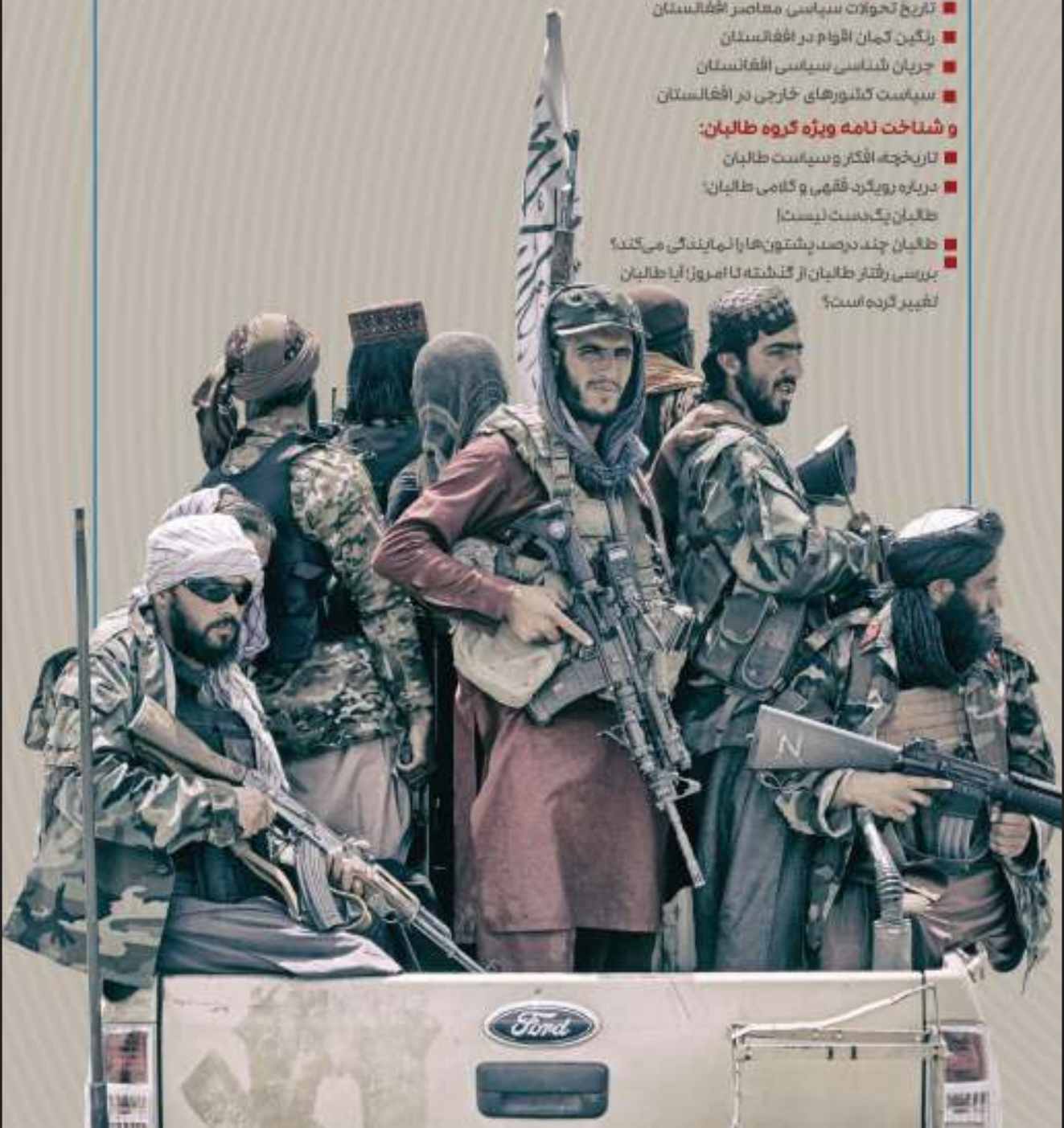
ویژه‌نامه شناخت افغانستان و جریان طالبان

گفت و گوها و مقالاتی با موضوع:

- تاریخ تحولات سیاسی معاصر افغانستان
- رنگین کمان اقوام در افغانستان
- جریان شناسی سیاسی افغانستان
- سیاست کشورهای خارجی در افغانستان

و شناخت نامه ویژه گروه طالبان:

- تاریخچه، افکار و سیاست طالبان
- درباره رویکرد فقهی و کلامی طالبان؟
- طالبان یک جنت نیست!
- طالبان چند درصد پشتون‌ها را نمایندگی می‌کنند؟
- بررسی رفتار طالبان از گذشته تا امروز، آیا طالبان تغییر کرده است؟



«مواکبیب»

سلسه گزارش های بررسی کشورهای اسلامی و جریان های موجود در آن

ویژه نامه شناخت افغانستان و جریان طالبان



فهرست

- ۴ ایستگاه صفر
- ۶ تاریخ تحولات سیاسی معاصر افغانستان
- ۱۶ آشنایی با اقوام مختلف افغانستان
- ۲۴ جریان شناسی سیاسی افغانستان
- ۳۶ سیاست کشورهای خارجی در افغانستان؛ افغانستان کشور میانجی
- ۴۸ تاریخچه، افکار و سیاست طالبان
- ۶۰ جریان شناسی اجتماعی و سیاسی پشتون‌ها؛ طالبان چند درصد پشتون‌ها را نمایندگی می‌کند؟
- ۶۶ درباره رویکرد فقهی و کلامی طالبان؛ طالبان یک دست نیست!
- ۷۶ بررسی رفتار طالبان از گذشته تا امروز؛ آیا طالبان تغییر کرده است؟

ایستگاه صفر

افغانستان تابستانی داغ و پرفراز و نشیبی را می‌گذراند. ایالات متحده و متحدانش که بیست سال پیش به بهانه مبارزه با تروریسم به این کشور حمله کردند، به تدریج بساط خود را جمع و سرزمین ستم‌دیده افغانستان را ترک کردند.

طالبانی هم که در آن سالها بسرعت حکومتش فروپاشیده بود، به همان سرعت در حال قرارگیری بر مسند قدرت است. شهرهای کوچک و بزرگ افغانستان یکی پس از دیگری به دست طالبها افتاد تا بدبین‌ترین کارشناسان افغانستانی نسبت به دولت را نیز شگفت‌زده کند.

حالا افغانستان تیتراول خبرهای جهان و البته ایران است و از کوچک و بزرگ گرفته تا مطلع و ناآگاه دست به تحلیل اوضاع افغانستان و طالبان می‌زنند. متاسفانه افغانستان در عین حال که همسایه شرقی کشور ما و پذیرای صدها هزار نفر مهاجر عزیز است، اما مانند بسیاری دیگر از مناطق اسلامی برای مردم و حتی نخبگان جامعه ما مبهم و ناشناخته است. از طرف دیگر این روزها سوالات متعددی در مورد ماهیت طالبان، گذشته آن و راهبردهای احتمالی آینده آن پرسیده می‌شود که فهم بسیاری از این سوالات متوقف بر شناخت دقیق از گذشته طالبان و ساختارهای درونی آن، اعتقادات کلامی و تفاوت‌هایش با دیگر گروه‌های بنیادگرا و یا اسلامگرا است. از طرفی طالبان در زیست بوم افغانستان در حال فعالیت است که خود ماجرای پردامنه دارد. تاریخ معاصر افغانستان مملو از تحولات سیاسی و نظامی بوده و کشور افغانستان

دست خوش بالا و پایین بسیاری شده که فهم امروز افغانستان بدون نظر به آن ممکن نیست. از طرف دیگر افغانستان کشوری متنوع به جهت قومیت و نژاد است که عاملی بس مهم در تحلیل و فهم حوادث آن است بگونه‌ای که شاید به جرئت بتوان گفت که عامل قومیت موثرتر از مذهب در واگرایی‌های حزبی و گروهی افغانستان قلمداد می‌شود. از سوی دیگر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی هم کنشگران مهمی در صحنه افغانستان به شمار می‌آیند که امروز این کشور بدون آنها قابل فهم نیست.

شعوبا از ابتدا سعی کرده در نمایش صحنه جهان اسلام، ابعاد مختلف را ببیند و روایتی با کمترین اثرپذیری از گرایش‌های مختلف داشته باشد. طبعاً مسائل افغانستان هم از این رویکرد مستثنا نیست. اولین ویژه‌نامه شعوبا در مورد افغانستان منتشر می‌شود و در آن به مسائلی پرداخته می‌شود که برای تحلیل امروز افغانستان به آنها نیازمندیم. امید است که این ویژه‌نامه بتواند دانش و آگاهی مخاطبان را نسبت به مسائل این کشور مهم و حیاتی ارتقا دهد.



تاریخ تحولات سیاسی معاصر افغانستان

■ علیرضا صالحی

افغانستان به واسطه جنگ‌های اخیر بار دیگر مورد توجه قرار گرفته است؛ کشوری که چندین دهه درگیر جنگ بوده و هربار هم این جنگ و خونریزی بوده که موجب شده افغانستان به تیرت اصلی خبرها تبدیل شود. اما این تمام افغانستان نیست و این کشور ابعاد دیگری نیز دارد. تبیین تاریخ معاصر افغانستان، یعنی رویدادهای مهم ۵۰-۶۰ سال اخیر، کمک می‌کند زمینه‌های جنگ فعلی هم درک شود. هرکسی می‌خواهد از افغانستان درک درستی داشته باشد باید تاریخ معاصر افغانستان را بداند. قضاوت مبتنی بر مطالعه تاریخ دو دهه اخیر، از ۲۰۰۱ تاکنون، قضاوت نادرستی است، چون درگیری‌هایی که در دهه‌های قبلی بوده همگی زمینه‌ساز درگیری‌های فعلی است. صحبت درباره ۶۰ سال اخیر افغانستان هم کار دشواری است زیرا در این چند دهه، افغانستان دستخوش تحولات عمده و سریع بوده است. شاید بتوان گفت هیچ یک از کشورهای منطقه به اندازه افغانستان درگیر تغییرات سیاسی عمده در چند دهه اخیر نبوده است.

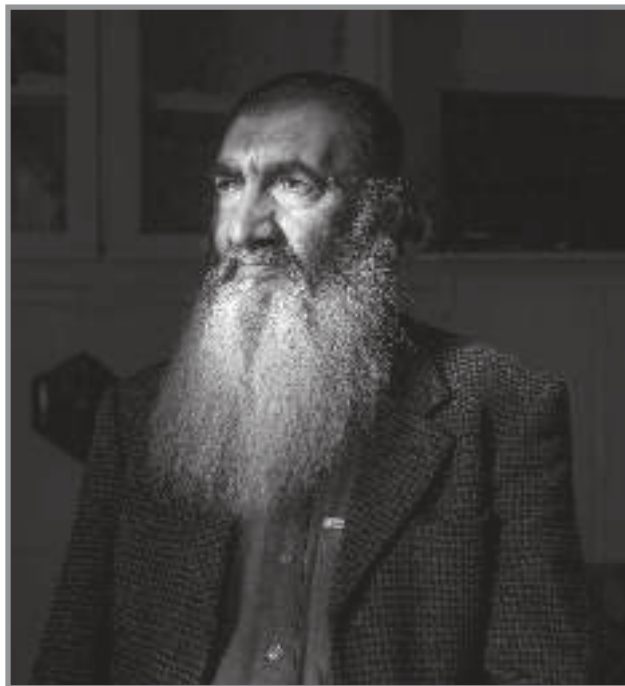
زمینه شکل‌گیری احزاب جهادی

حوالی سال ۱۹۸۰ شوروی برای سرکوب گروه‌های جهادی که در مناطق مختلف در جنگ با دولت افغانستان بودند وارد این کشور شد. در آن زمان دولت وقت افغانستان که طی یک کودتا در سال ۱۹۷۸ علیه داوود خان به قدرت رسیده بود، تفکر کمونیستی داشت و عمده مردم افغانستان این تفکر را نمی‌پذیرفتند. به همین دلیل در قالب گروه‌های جهادی علیه دولت قیام کردند و توانستند دولت کمونیستی را ساقط کنند. البته داوود خان هم پنج سال قبل، با کودتا علیه ظاهرشاه به قدرت رسیده بود. افغانستان تا سال ۱۹۷۳ میلادی دارای حکومت پادشاهی بود. ظاهرشاه متعلق به خاندان بزرگی در افغانستان بود که این خاندان ۲ تا ۳ قرن در افغانستان حاکم بودند. پادشاهان این خطه حکومت را از پدرشان به ارث می‌بردند و حکومت با سیستم فئودالی اداره می‌شد. عمده مردم هم محروم از آبادانی و تحصیل و بهداشت بودند و به نوعی عقب مانده حساب می‌شدند. صرفاً اقلیتی از مردم که جزو طبقات مرفه به‌شمار می‌آمدند از ثروت و عمران و قدرت برخوردار بودند. عموم مردم تمایلی به حکومت سلطنتی نداشتند یا حداقل خواهان سلطنت مشروطه بودند که در آن قانون حکم‌فرما باشد و نه پادشاه؛ از طرف دیگر در این سال‌ها جریان بسیار قدرتمند جمهوری‌خواه نیز در افغانستان شکل گرفته بود. نهایتاً در سال ۱۹۷۳ داوود خان که پسرعمومی پادشاه بود کودتایی انجام داد و سیستم سلطنتی افغانستان برچیده و جمهوری افغانستان تاسیس شد. اما این دولت پایه‌های قدرتمندی نداشت. با اینکه انقلاب به نام جمهوری بود، داوود خان بدون انتخابات خودش را رئیس‌جمهور اعلام کرد.

در دوره‌ای که کودتا در افغانستان جریان داشت، دو گروه فکری عمده در افغانستان قدرت گرفت. یکی کمونیست‌ها که متأثر از انقلاب شوروی بودند و دیدگاه کمونیستی و مارکسیستی داشتند و البته در کل منطقه از جمله ایران هم حضور داشتند. گروه دوم اسلام‌گراها، که قدرت چندانی نداشتند اما در حال رشد بودند. کمونیست‌ها چند سال پیش از اسلام‌گراها فعال شده بودند، تشکیلات داشتند و تحصیلم‌کرده‌تر بودند و در دانشگاه‌ها نیز از نیروهای بیشتری برخوردار بودند. از طرف دیگر از سوی شوروی نیز حمایت می‌شدند لذا تصمیم گرفتند دست به کودتا و براندازی حکومت داودخان بزنند. در سال ۱۹۷۸ میلادی یعنی پنج سال بعد از قدرت گرفتن داوود خان بود که کمونیست‌ها با کمک ارتش افغانستان کودتای دیگری راه انداختند و داوود خان را کشتند و حکومت جدیدی، مدل جمهوری، البته با تفکر کمونیستی و وابسته به شوروی، در افغانستان مستقر شد.

کمونیست‌ها وقتی بر سر کار آمدند اولاً مخالفت علنی با دین داشتند، ثانیاً یک سری اصلاحات ارضی انجام دادند که باعث نارضایتی توده مردم بخصوص کشاورزان شد و چون عمده مردم افغانستان کشاورز بودند، نارضایتی گسترده‌ای در افغانستان علیه دولت کمونیستی ایجاد شد. احزاب اسلام‌گرا نیز همراه مردم مخالف دولت کمونیستی وقت می‌شوند. دولت کمونیستی هم یک پارچه نبود و متشکل از دو حزب به نام حزب خلق و حزب پرچم بود که هر دو ذیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند و دولت وقت بر اساس حزب دموکراتیک خلق افغانستان تشکیل شده بود. یک حکومت تک حزبی مستبد که می‌خواست بر تمام امورات کشور مسلط باشد و این استبداد را مردم نمی‌پذیرفتند. عمده مردم افغانستان مسلمان و سنتی بودند و نگاه‌های روشنفکرانه گسترده نبود، به همین دلیل عمده مردم نگاه منفی نسبت به دولت داشتند و دولت را ضد اسلامی می‌دانستند. دولت کمونیست هم سطح بالایی از خشونت داشت و مخالفان خود را به طرز نامناسبی حذف یا زندانی یا ترور می‌کرد. هر دو حزب کمونیست با هم اختلافاتی داشتند و طرفین همدیگر را ترور می‌کردند، مردم عادی و مخالفان که راحت‌تر قلع و قمع می‌شدند.

نارضایتی گسترده باعث تشکیل احزاب سیاسی نظامی مختلف و زیادی در افغانستان شد، این احزاب در تمام افغانستان پراکنده بودند و هر قومی و مذهبی در هر منطقه حزبی تشکیل داده بود یا متعلق به حزب بزرگتری بود. در سال ۱۹۸۰ شووری به درخواست دولت افغانستان و برای مقابله با این احزاب جهادی وارد افغانستان شد.



به قدرت رسیدن احزاب جهادی



ویژگی احزاب جهادی این بود که نگاه اسلامی داشتند، یعنی به دنبال ساقط کردن حکومت کمونیستی و برقراری حکومت اسلامی بودند. این احزاب به طور عمده شامل هفت حزب سنی و هشت حزب شیعه بودند. اکثریت جمعیت در افغانستان اهل سنت بود و به این دلیل احزاب سنی

قدرت بیشتری داشتند. هر منطقه‌ای از افغانستان علیه دولت کمونیستی شروع به جهاد کردند. کمک‌های ایران برای احزاب شیعه و پاکستان برای احزاب سنی هم شروع شد و احزاب شیعه در این میانه قدرت تاثیرگذاری کمتری داشتند.

درگیری داخلی (مجاهدین با دولت کمونیستی) تا سال ۱۹۸۹، یعنی حدود ده سال طول کشید. سال ۱۹۸۹ شوروی تصمیم می‌گیرد نیروهای نظامی خود را از خاک افغانستان خارج کند. از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ دولت کمونیستی به تنهایی با احزاب جهادی مختلف مشغول جنگ بود و در نهایت در سال ۱۹۹۲ دولت کمونیستی شکست خورد و گروه‌های جهادی وارد کابل شدند و پایتخت را تصرف کردند. احزاب سنی قبل از اینکه کابل را فتح کنند طی جلساتی در پیشاور پاکستان توافقاتی داشتند که دولت بعدی افغانستان چگونه باشد. در نتیجه دولت موقتی برای خودشان تشکیل دادند. در این زمان شیعیان را در برنامه خود دخیل نکردند و زمینه نارضایتی ایجاد شد. وقتی کابل فتح شد شخصی به نام صبغت الله مجددی که یکی از رؤسای احزاب سنی و از بزرگان بود به مدت دو ماه سرپرست دولت جدید افغانستان شد. دولتی متشکل از احزاب جهادی مختلف حکومت جدید را به دست گرفتند. تشدت و تنوع و تکثری که بین احزاب جهادی وجود داشت باعث شد نتوانند یک دولت متمرکز و قدرتمند را شکل دهند و بعد از دو ماه آقای مجددی کنار می‌رود و آقای برهان الدین ربانی، که رئیس یکی از احزاب دیگر افغانستان و اهل سنت بود، رئیس جمهور موقت افغانستان شد.

دیگر احزابی که در جنگ علیه شوروی دست داشتند شروع به سهم خواهی بیشتر از دولت وقت می‌کنند و کم‌کم زمینه اختلافات بین احزاب شدت می‌گیرد و دولت موقت



به ریاست آقای ربانی نتوانست اوضاع را کنترل کند لذا جنگ داخلی شروع می‌شود. در این برهه احمدشاه مسعود، وزیر دفاع دولت موقت بود. زمانی که کابل فتح شده بود هر گروه از یک منطقه به کابل وارد شدند. هر چند برنامه‌ریزی کرده بودند یک حزب وارد شود و کابل را تصرف کند اما بقیه احزاب مخالفت کردند و هر حزبی از سمتی، وارد کابل شد و منطقه‌ای را برای خود گرفت. دولت موقت که تشکیل شد، احزاب دیگر منحل نشدند بلکه هر کدام در نقاط مختلف، قدرت خود را حفظ کردند. زمینه نارضایتی که ایجاد شد هر حزبی که در هر منطقه در کابل بود شروع به جنگ با دیگر

احزاب کرد، سال ۱۹۹۲ آغاز جنگ داخلی و ویرانی پایتخت افغانستان بود. در کمتر از چهار سال، که جنگ داخلی آغاز شد، کابل که شهر بسیار زیبا و تقریباً مدرن و توسعه یافته‌ای بود تبدیل به ویرانه شد و این جنگ به مناطق مختلف افغانستان که احزاب در آنجا حضور داشتند سرایت کرد. اگر حزب وحدت با حزب جمعیت در کابل درگیر بود این احزاب در مناطق دیگر هم با یکدیگر وارد جنگ می‌شدند و این گونه تقریباً کل افغانستان با شدت کمتری درگیر جنگ شدند، مثلاً در هرات تقریباً جنگی صورت نگرفت و سیطره یک حزب بر احزاب دیگر جدی بود. در این مقطع هرج و مرج در افغانستان باعث قتل و فساد و ناامنی در بخش‌هایی از افغانستان مثل کابل و جنوب افغانستان شد.

شکل‌گیری طالبان

گروهی از طلاب مناطق مرزی پاکستان شهری به نام اسپین بولدک را به دست گرفتند و امنیت منطقه خود، که منطقه کوچکی بود، را تامین کردند. در ادامه دیدگاهی را که نسبت به شریعت اسلامی داشتند در آنجا پیاده کردند و باعث رضایت مردم منطقه شدند. برخی مردم و روستاهای اطراف خبردار شدند و به آنها گفتند امنیت منطقه ما را تامین و فساد و ناامنی که در منطقه ما هست را از بین ببرید. این طلاب شروع به حمله به مناطق اطراف کرده و آنجا را تصرف کردند. زمانی که اینها یک سری مناطق هم‌مرز پاکستان را می‌گرفتند با آن

طرف مرز پاکستان هم در ارتباط بودند و چون مدارس دینی در مناطق مرزی زیاد و عمده جوانان مهاجر افغانستانی بودند، فراخوان جهادی در آن منطقه داده شد و خیلی از طلبه‌ها از مرز رد شدند و به این طلاب افغانی که یک سری مناطق را گرفته بودند پیوستند. کم‌کم این گروه به فکر برپایی حکومت اسلامی می‌افتند تا بتوانند تمام گروه‌های دیگر را از بین ببرند. کمک‌هایی از سمت پاکستان و مردم مناطق به آنها می‌رسید که باعث قدرت آنها شد. اینها به سمت قندهار که در جنوب افغانستان و شهری مهم و استراتژیک بود آمدند و آن را گرفتند. با گرفتن قندهار اسم طالبان ظهور می‌کند و قبل از آن این نام چندان سر زبانها نبود. در واقع تشکیلات جدی و منسجمی نداشتند بلکه به صورت سنتی یک جا متحد شده بودند. وقتی قندهار را گرفتند، گفتند ما امارت اسلامی هستیم و ملا عمر هم امیرالمومنین ما است! توجهات بین المللی به سمتشان جلب شد و کمک‌هایی به آنها رسید. حتی برخی احزاب جهادی که در افغانستان با یکدیگر درگیر بودند به گروه طالبان کمک کردند تا در برابر دشمنان اینها، که احزاب جهادی دیگر بودند، بایستند. در مدت زمان کمی طالبان قدرت قابل توجهی به دست آوردند و استان‌های هم‌جوار قندهار مثل هلمند و ارزگان را گرفتند. طالبان جنوب افغانستان را طی یک سال گرفتند و به خطر جدی برای احزاب تبدیل شدند. احزاب جهادی که با یکدیگر درگیر بودند به این فکر رسیدند که در پی بی‌توجهی‌شان، گروهی با حمایت پاکستان شکل گرفت و قصد دارد تمام افغانستان را بگیرد! در نتیجه احزاب درگیر، با یکدیگر صلح کردند تا مقابل طالبان بایستند. احزاب در کابل جبهه متحدی علیه طالبان تشکیل دادند. اما طالبان به دلیل فتوحات زیاد روحیه بالایی داشتند و از حمایت پاکستان هم برخوردار بودند و لذا توانستند تمام احزاب در کابل را به راحتی شکست دهند.

سیطره طالبان بر کابل

از زمانی که طالبان در سال ۱۹۹۴ در مرز پاکستان سر برآوردند تا تصرف کابل یعنی سال ۱۹۹۶ دو سال طول کشید. وقتی طالبان کابل را گرفتند همه احزاب جهادی از کابل رانده شدند و به استان‌های دیگر رفتند و جبهات دیگری تشکیل دادند. چون پراکنده شدند هیچ کدام حریف طالبان نشدند و طالبان به سمت شمال پیشروی کردند و غرب افغانستان را نیز گرفتند. مرکز افغانستان را نتوانستند بگیرند اما شمال را تصرف کردند. در سال ۱۹۹۸ مزار شریف را گرفتند و در آن حادثه خیلی از شیعیان مزارشریف و هشت دیپلمات ایرانی کشته شدند. بعد از مزارشریف مناطق مرکزی افغانستان که عمدتاً شیعیان بودند را نیز تصرف کردند

و در یک سری مناطق، به دلیل مقاومت شیعیان در مقابلشان، دست به قتل عام زدند. وقتی بامیان در مرکز افغانستان در سال ۲۰۰۱ به دست طالبان سقوط کرد، طالبان سازه پنجاه متری موجود در آنجا را به دلیل اینکه می‌گفتند خلاف شریعت اسلام است تخریب کردند. در سال‌های جهاد علیه شوروی تا تصرف طالبان گروهی در افغانستان به نام القاعده شکل گرفت. آنها از اعرابی بودند که از کشورهای مختلف برای جهاد علیه شوروی به افغانستان آمده بودند. در واقع در دوره جنگ با شوروی فقط افغانستانی‌ها با شوروی نجنگیدند، بلکه مسلمانان از کشورهای مختلف به کمک مردم افغانستان آمده بودند و ذیل گروهی به نام القاعده تشکل یافته بودند. این گروه در دوره طالبان قدرت گرفتند و در آن پنج سال به نوعی همکار دولت طالبان بودند. در زمانی که در افغانستان فعال بودند یک سری عملیات‌هایی علیه امریکا انجام دادند از جمله در سال ۲۰۰۱ عملیات حمله به برج‌های دوقلو در امریکا را ترتیب دادند و باعث برافروخته شدن خشم امریکا شدند. در نتیجه شدت حادثه در یازده سپتامبر، ائتلاف جهانی تشکیل شد تا خطر گروه تروریستی القاعده را از بین ببرند. ائتلاف به طالبان و ملا عمر پیام دادند که باید بن‌لادن و گروه القاعده را تحویل دهید. ملا عمر ممانعت کرد و گفت اینها برادران مسلمان ما هستند و این کار را نمی‌کنیم! طالبان غرور داشتند و فکر می‌کردند می‌توانند با امریکا بجنگند. وقتی ائتلاف جهانی به افغانستان حمله کرد، دو هفته بعد طالبان به سمت پاکستان و روستاها فرار کردند و عده‌ای دستگیر شدند.

سقوط امارت اسلامی

امارت اسلامی افغانستان یک‌باره سقوط کرد و خلاء قدرت در افغانستان به وجود آمد. در پنجاه سال قبل چندین بار دولت کاملاً عوض شده بود و این تغییرات مداوم که با جنگ و کشتار و خشونت همراه بود باعث بغرنج شدن وضعیت افغانستان شد. وقتی امریکایی‌ها به افغانستان آمدند و دولت طالبان را سرنگون کردند احزاب جهادی قدیم که از طالبان شکست خورده بودند با هم دولت ائتلافی تشکیل داده و آقای حامد کرزای نیز رئیس جمهور شد. دولت جدید بر ویرانه‌های کابل مستقر شد. یکی از شعارهای امریکا آوردن دموکراسی و ارزش‌های نوین به افغانستان بود و وعده داد به افغانستان کمک می‌کند تا سرپا شود. اما عملاً بعد از بیست سال این اتفاق نیفتاده است.

پنج دوره در تاریخ معاصر افغانستان وجود دارد؛ دوره اول سلطنت که ظاهرشاه آخرین سلطان بود. دوره دوم، دوره پنج ساله تشکیل دولت جمهوری به دست داوودخان بود. دوره

سوم جمهوری کمونیستی به مدت ۱۳-۱۴ سال بود. دوره چهارم حدود ده سال جنگ داخلی، که پنج سال اول احزاب جهادی مشغول جنگ داخلی بود و پنج سال دوم هم طالبان به نوعی وارد جنگ داخلی شدند. در افغانستان در دوره تسلط ایدئولوژی اسلامی، افغانستان درگیر جنگ بود، در دوره حکومت کمونیستی هم جنگ بود، اما مدل جنگ با اسلام‌گراها فرق داشت و در دوره جنگ اسلام-گراها ویرانی به مراتب بیشتر از دوره کمونیست‌ها بود. بعد از این چهار دوره، وارد دوره لیبرالیسم شدیم یعنی آمریکا وارد افغانستان شد و ایدئولوژی لیبرالیستی را در افغانستان حاکم کرد. در این بیست سال ایدئولوژی لیبرالیستی هم نتوانست افغانستان را آباد کند. به نوعی می‌توان گفت هیچ ایدئولوژی نتوانسته در افغانستان دوام آورد و دلیل عمده آن اختلافات حزبی، قومی و مسایل سیاسی است که اجازه نداد یک تفکر و ایدئولوژی در کل افغانستان بسط پیدا کند و حکومت متمرکز تشکیل شود.

دوره پسا طالبان

سال ۲۰۰۱ آقای حامد کرزای سرکار می‌آید، مشکل اساسی رییس جمهور این بود که قدرت در افغانستان متمرکز نبود و متمرکز کردن قدرت کار بسیار سخت و دشواری بود. آقای کرزای تا سال ۲۰۱۴ رییس جمهور بود و به نوعی سعی کرد در این ۱۳ سال حکومت متمرکزی تشکیل دهد اما موفق نشد و اختلافات زیادی در افغانستان پابرجا ماند. آقای اشرف



غنی از سال ۲۰۱۴ رییس جمهور شد ولی قابلیت‌های آقای کرزای را نداشت و از ایشان خیلی ضعیف‌تر بود. سعی داشت حکومت متمرکز تشکیل دهد ولی اقوام را از هم دور کرد و حکومتی تقریباً استبدادی تشکیل داد و الان تمام اقوام از اشرف غنی ناراضی هستند. بالطبع دولت افغانستان ناتوان شد و عدم مشروعیت سیاسی اشرف غنی باعث شد فرامین دولتی در شهرهای افغانستان خوب اجرا نشود.

در سال ۲۰۰۱ که امریکا به طالبان حمله کرد طالبان پراکنده شدند اما امریکا به دنبال طالبان و القاعده در روستاها و کوه‌ها و... بود. عملیات‌هایی که طی برخورد با طالبان و القاعده انجام می‌دادند خیلی خشونت بار بود، مثلا منطقه‌ای را رصد می‌کردند که چند فرمانده طالب در فلان خانه است و دستور بمباران آن خانه را می‌دادند. این بمباران در تمام این ۲۰ سال ادامه داشت. چون خیلی از این بمباران‌ها دقیق نبود باعث کشته شدن غیرنظامیان زیادی شد و در بسیاری از موارد به دلیل ضعف اطلاعاتی، به جای طالبان بزرگان قومی را می‌کشتند. این موارد باعث شد با وجود دولت مرکزی در کابل، جنوب افغانستان که طالبان در روستاها پراکنده بودند، درگیر خشونت امریکایی‌ها شوند. چون خشونت‌ها زیاد بود باعث شد مردم جنوب از دولت افغانستان و نیروهای امریکایی ناراضی شوند و بدنه زیادی از این مردم به خاطر نشان دادن نارضایتی خود به دولت و امریکا، به صف طالبان پیوستند. یعنی سال ۲۰۰۱ شاهد این بودیم که قدرت طالبان به صفر رسید اما به واسطه چندین سال بمباران‌های امریکایی‌ها و ضعف دولت افغانستان در کنترل اوضاع، از سال ۲۰۰۸ طالبان قدرت خود را احیا کردند و تبدیل به قدرت جدیدی شدند که عمدتاً علیه دولت افغانستان و امریکایی‌ها می‌جنگیدند.

سال ۲۰۱۳ رهبرشان ملا عمر از دنیا رفت. از طرفی در سال ۲۰۱۱ امریکایی‌ها بن لادن را در پاکستان ترور کردند و رهبران طالبان و القاعده افراد جدیدی شدند. القاعده افراد خود را از افغانستان بیرون و به کشورهایمانند عراق منتقل کرد. رهبر جدید طالبان آقای اختر منصور، برخلاف ملا عمر که سنتی بود و علاقه‌ای به روابط بین المللی نداشت، کمی رویکرد بین الملل داشت و دیدارهایی با چین و پاکستان و ایران ترتیب داد. اختر منصور در سال ۲۰۱۵ ترور شد و رهبر جدید به نام ملاهبت الله که سرکار آمد، رویکرد طالبان کاملاً تغییر کرد.

طالبان جدید

سال ۲۰۱۵ آغاز اتفاقات جدید در افغانستان بود. یکی این که طالبان با آمدن رهبری جدید نیروی جنگی قوی به وجود آوردند. هم تجربه جنگی آنها افزایش یافته بود، هم ساختار رهبری قوی تری نسبت به ساختار سنتی گذشته خود داشتند. در این دوره نیروهای خارجی کمتر در عملیات‌هایی که در افغانستان بود شرکت می‌کردند و ارتش افغانستان کم کم جایگزین نیروهای خارجی شدند و این باعث ضعف دولت و قدرت طالبان شد و از سال ۲۰۱۵

تا امروز قدرت و تصرفات طالبان افزایش یافته و قدرت و تسلط دولت کاهش یافته است. آقای ترامپ دید نیروهای امریکایی در افغانستان هزینه زیادی دارد و طالبان هم کامل از بین نرفته و نمی‌رود؛ تصمیم گرفت نیروهای امریکایی را از افغانستان خارج کند. حدود دو سال مذاکره کردند و در سال ۲۰۱۹ قراردادی را امضا کردند که امریکا از افغانستان خارج شود و طالبان طی مدت خروج به نیروهای امریکایی صدمه‌ای نزند و بعد از خروج نیروهای خارجی، مذاکرات بین الافغانی شروع شود و دولت آینده را به صورت توافقی تشکیل دهند و طالبان در قدرت سهیم شوند چون طالبان مدعی بودند قدرت اصلی برای ما است و قبل از آمدن امریکا حکومت دست ما بوده و دولت افغانستان مشروعیت ندارد. آقای بایدن هم همین رویه ترامپ را ادامه داد، زمانی که اعلام کرد خروج نیروهای امریکایی از افغانستان را ادامه خواهد داد، باعث شد طالبان مطمئن شوند امریکایی‌ها در افغانستان ماندنی نیستند و این انگیزه‌ای برای افزایش حملات طالبان شد. طالبان به این جمع‌بندی رسیدند که دولت ضعیف را نابود کرده و کل افغانستان را بگیرند و امارت اسلامی قدیم را احیا کنند و خیلی از افرادشان با همین هدف می‌جنگند. طی یک ماه‌های اخیر دامنه جنگ‌ها افزایش یافته است و در همین مدت نیز دولت‌های مختلف نیروهای خود را از افغانستان خارج کردند و نیروهای امریکایی نیز خارج شدند. حالا طالبان توانسته بخش زیادی از جمله کابل را تصرف کند و باید دید در شرایط جدید آینده افغانستان به کجا خواهد انجامید.



آشنایی با اقوام مختلف افغانستان

■ امین رضایی نژاد

در حوزه قومیت‌ها در افغانستان سوالات عمده مربوط به شناخت پشتون‌ها و چرایی قدرت دائمی آنها و شناخت تنوع قومیتی افغانستان است. مسائل قومی ابتدا ریشه‌های فرهنگی دارند، در شکاف‌های فرهنگی و قومیتی و بر روی این تقاطع‌ها مسائل سیاسی سوار و منجر به بروز اختلافات می‌شوند البته گاهی هم از این تنوع قومی می‌توان برای همبستگی و تشکیل جامعه‌ای یک شکل و کاملاً متحد و یک پارچه استفاده کرد.

تاریخ اقوام افغانستان پشتون: آریایی‌های شرقی

حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح اقوام مهاجری از آسیای میانه به سمت کشور افغانستان کنونی و دره سند در پاکستان و بخش‌هایی از هند حرکت کردند. البته در منطقه سند تمدنی با قدمت ۱۴ هزار ساله وجود داشته است. اقوام مهاجری که خودشان را آریایی می‌نامیدند وقتی به ایران آمدند در این سرزمین به نام آریانا یا همان سرزمین پاکانی که آریایی از آن گرفته شده است مستقر شدند و شروع به بسط حوزه تمدنی خودشان کردند. هخامنشیان در حقیقت همان اقوامی بودند که از منطقه افغانستان حرکت کردند به عنوان آریاناها به ایران آمدند و به نام آریایی تغییر نام پیدا کردند. ایلامیان و سومری‌ها و هاگری‌ها و بابلی‌ها را شکست دادند و توانستند تمدن خودشان را گسترش بدهند. بعضی از زبان‌شناسان معتقدند که واژه افغان از واژه آپگان به معنی صاحبان آبرو، آمده است.



این نام صرفاً به ساکنان و صاحبان افغانستان اطلاق می‌شده، چون هخامنشیان ریشه‌ها و اصالت خودشان را متعلق به این سرزمین می‌دانستند و قوم اصلی خودشان را در آنجا (افغانستان کنونی) ساکن می‌دانستند به همین دلیل از آنها با یک لفظ بلندی یاد می‌کردند و از واژه آفگان استفاده می‌کردند. در نقش رستم شیراز این واژه در حکاکی‌ها به کار رفته است و در غور افغانستان هم در حکاکی‌ها مشاهده شده و اثبات می‌کند هخامنشیان خیلی برای

قوم‌شان عزت و آبرو قائل بودند و خودشان را متعلق به این سرزمین می‌دانستند. پس از شکست هخامنشیان بخش‌هایی از ایران و تمامی افغانستان به تصرف اسکندر درآمد و بعد از مرگ اسکندر این منطقه به سلوکیان رسید و حکومت سلوکیان تاسیس شد. پارت‌ها بعد از مدتی توانستند ایران را پس بگیرند و صرفاً بخش‌های شمالی افغانستان مثل بلخ و کابل و قندهار و بگرام را توانستند تصرف کنند. اما بخشی از سرزمین افغانستان تحت اشغال شاهنشاهی مائوریا که یک حکومت هندو مسلک بودند در آمد، حضور مائوریا اثرات تمدنی خودش را در این منطقه گذاشته است. اشکانیان که همان هسته مرکزی نخبگان پارسی بودند پس از خارج کردن سلوکیان از ایران به مناطق شرقی متمایل شدند و بخش‌های زیادی از افغانستان امروزی و پاکستان را گرفتند. بعد از حکومت اشکانیان با امپراتوری کوشانیان در این منطقه روبه‌رو هستیم. کوشانیان یک امپراتوری مبتنی بر بودیسم بود یعنی نه آریایی‌ها و نه هندی‌ها بلکه ساکنان سرزمین چین بودند که آمدند در این منطقه مسلط شدند و به دلیل غنای فرهنگی که این منطقه داشت توانستند یک امپراتوری را مجزا از امپراتوری آن زمان در چین تشکیل بدهند. سال ۲۰۰۱ طالبان یک سری تندیس‌ها و مجسمه‌های عظیمی از بودا که در بامیان مرکز افغانستان وجود داشت را تخریب کردند که اینها در زمان امپراتوری کوشانیان آنجا ساخته شده بود. با ضعف امپراتوری کوشانیان و فشاری که از سمت هند و ایران امروزی می‌آید برای مدت خیلی کوتاهی به مدت چند سال هپتالان بر افغانستان امروزی مسلط می‌شوند و مدت کوتاهی در این منطقه حکومت‌داری کردند عموماً از اینها یاد نمی‌شود و این قوم نادیده گرفته می‌شود.

دوران ساسانیان گسترش سرزمین امپراتوری فارسی باعث می‌شود دوباره این منطقه را تحت اختیار خودشان بگیرند و اینها هر وقت بر این منطقه مسلط می‌شدند بر آبادی این مناطق و توسعه شهرها واقعا می‌کوشیدند و حجم عظیمی از آثار هنری مرتبط با پیش از تاریخ اسلام و حتی پس از تاریخ اسلام در افغانستان، به دلیل همین ادای دین دائمی است! اصولاً شهرهایی مثل کابل و بلخ و بگرام و قندهار برای کسانی که آنها را به عنوان ایرانی می‌شناختیم بسیار مهم بودند. بعد از فروپاشی ساسانیان و تشکیل خلافت اسلامی و تصرف ایران توسط مسلمانان، دودمان تانگ که یک دودمان مبتنی بر بودیسم بودند که یک حوزه شاهزاده نشین معمولاً مستقل در چین بودند افغانستان را اشغال کردند.

بعد حکومت طاهریان هستند که به نام خلیفه سکه می‌زدند یا این اجازه را از خلیفه داشتند که به نام خودشان سکه بزنند یعنی ذیل خلافت اسلامی تعریف می‌شدند ولی سعی می‌کردند آن ساختار

ایرانی و آریایی خودشان را حفظ کنند. مراکز شمالی افغانستان امروزی که شهرهای کابل و قندهار و بلخ و بگرام کاملاً در اختیار طاهریان بوده است و آنجا را به عنوان مرکز خودشان قرار می‌دادند. در کنار شهرهای مرو و بخارا که اهمیت فوق العاده در این زمان پیدا کرده بودند، تلاش می‌کردند که در بخش بزرگی از ایران سیطره خودشان را حفظ کنند. تقریباً از همین دوران طاهریان ایرانی شدن اسلام آغاز شد. صحاح سته توسط شش ایرانی به عنوان کتب اصلی روایی اهل سنت به نگارش در می‌آید. بعد از طاهریان حکومت صفاریان شکل می‌گیرد و یعقوب لیث صفار پیش از فوتش فتوحات زیاد و میراث خوبی از خودش به جای گذاشت. بعد از صفاریان حکومت سامانیان را داشتیم که از منظر فرهنگی و تمدنی یک جهش در بین حکومت‌های ایرانی محسوب می‌شود. شهرهای کابل و بگرام و بلخ و سمرقند و بخارا و مرو به شدت توسعه پیدا می‌کند و پادشاهان سامانی هر وقت که از سامان دادن مرزهای خودشان فارغ می‌شدند بلافاصله به این منطقه برمی‌گشتند. حکومت ترکان غزنوی بعد از سامانیان در این منطقه آغاز می‌شود و تا مدتی ادامه دارد. سپس سیطره ترکان سلجوقی بر بخش‌هایی از افغانستان را داریم. بعد حکومت غوریان در سرزمین غور شکل می‌گیرد و توسعه پیدا می‌کند طوری که عملاً شمال شبه قاره هند را تحت تسلط دارند در این دوره با یک رنسانس آریایی در زمان غوریان روبه‌رو هستیم. از اینجا است که کم کم یک سری تفکیک‌های قومیتی شروع می‌شود و و پشتون‌ها کم کم خودشان را به عنوان قومی که صاحب اصلی این سرزمین هستند مطرح می‌کنند و هر وقت این سرزمین دچار مشکل می‌شود این قوم هست که با سلحشوری خودش این مناطق را حفظ می‌کند و از بیگانگان پس می‌گیرد.

با تضعیف حکومت غوریان و تشکیل شاه نشین کشمیر در منطقه کشمیر امروزی حکومت خوارزمشاهیان در مناطق شمالی و شرقی افغانستان شکل می‌گیرد و با علویان منطقه گرگان و طبرستان خیلی درگیر جنگ بودند و یکی از دلایل اصلی تضعیف حکومت خوارزمشاهیان و عدم توفیقشان در مقابله با مغولان همین درگیری‌ها با علوی‌ها و شیعیان این منطقه بود. حکومت غوریان هم کمی عقب زده شد و متمرکز در پاکستان و هند امروزی و مناطق جنوبی و غربی افغانستان امروزی شد. سرداران علیه مغولان حکومت کوچکی در بخشی از خراسان تشکیل می‌دهند. تیموریان که از بقایای مغولان بودند بخش‌های زیادی از ایران و بغداد و ترکیه و سوریه امروزه و منطقه قفقاز و آسیای میانه و تقریباً تمام پاکستان و بخش‌های از هند تا شهر دهلی را تحت تصرف خودشان می‌گیرند. ولی مردم افغانستان حکومت تیموریان را هم به عنوان یک بازمانده از حکومت ترکی مغولی بر نمی‌تابند.

بعد از مدتی صفویان به عنوان یک قوم ترک و رقیب ترکان عثمانی بر ایران حاکم

می‌شوند بخش‌های زیادی از عراق و اردن و ترکیه امروزی و سوریه و ترکمنستان و افغانستان و بخش‌های جنوبی و بلوچستان پاکستان و بلوچستان ایران را تحت تصرف داشتند. زمانی که صفویان به قدرت می‌رسند چون آزادی بسیار بالایی از سوی اینها به آریایی‌ها داده شده بود، عموماً با آریایی‌ها اختلافی نداشتند. حمله اشرف هوتکی از قندهار در زمان ضعف حکومت صفویان است که بخش‌هایی از ایران توسط عثمانی و بخش‌های دیگر از ایران توسط روس‌ها اشغال می‌شود. اشرف هوتکی که ما او را به عنوان اشرف افغان می‌شناسیم از طائفه هوتک از زیرشاخه‌های غلجایی هست که بسیار سلحشور بودند و امروزه هم اینگونه هستند. اشرف هوتکی به نام بازپس‌گیری سرزمینهای آریایی حمله می‌کند به اصفهان و از همان روز اول اعلام می‌کند که برای پس‌گرفتن سرزمین‌هایی که توسط عثمانی‌ها و روس‌ها تصرف شده این قیام را بر پا کرده است. یک موج عظیمی پشت سر اشرف هوتکی راه می‌افتد و اصفهان محاصره می‌شود تا بالاخره حکومت صفویان سرنگون می‌شود. جالب این است که اشرف هوتکی سلطان حسین صفوی را نمی‌کشد و اجازه می‌دهد زندگی‌اش را ادامه دهد. به سرعت به سمت مرز می‌رود یعنی اصلاً تمرکزش این نبوده که مثلاً خاندان صفوی را نابود کند و بخواهد حکومتی تحت عنوان هوتکیان شکل بدهد. دلاوری‌های زیادی در مرز با عثمانی می‌کنند و خیلی از سرزمین‌ها را پس می‌گیرند.

در مقابل با روس‌ها کمی موفق هستند ولی خیلی نمی‌توانند متصرفات روس‌ها را پس بگیرند. اصرار می‌کنند که اصفهان به عنوان پایتخت بماند در حالی که خودشان از منطقه بودند که شهرهای بسیار عظیمی مثل بخارا و سمرقند و مرو و کابل و بگرام و قندهار را داشت. متأسفانه در تاریخ به ما گفته شده که اینها یک مشت وحشی افغانی بودند که آمدند یک تمدن ایرانی را سرنگون کردند. ولی آن بخش‌هایی از تاریخ و آن بیانیه‌هایی که اشرف هوتک صادر می‌کند متأسفانه در تاریخ ما گفته نمی‌شود. در حالی که اشرف هوتکی به اسم ایران به پاخواست گفت این صفویان دیگر نمی‌توانند از ایران نگهداری کنند ولی این بخش از تاریخ ناگفته مانده است. بعد از صفویان ما حکومت افشاریان را داریم که با تمرکز بر افغانستان و چند شهر مهم توانستند چند صباحی حکومت کنند. بعد از افشاریان یکی از سرداران او به نام احمد خان ابدالی از اقوام پشتون بعد از نادرشاه، تشکیل کشور افغانستان امروزی را جرقه می‌زند و حکومت دُرانیان را با مرکزیت قندهار تشکیل می‌دهد.

مناطق مرز افغانستان و پاکستان بیشتر اقوام پشتون هستند، یکی از دستجات قوم پشتون وزیر-ها هستند. منطقه وزیرستان شمالی و وزیرستان جنوبی در ایالت خیبرپختون خواه

پاکستان قرار دارند که وزیری‌های پشتون در این منطقه ساکن هستند و آقای عمران خان نیازی، رئیس‌جمهور فعلی پاکستان، هم از پشتون‌های نیازی است و پشتون پاکستانی به حساب می‌آید. جمعیت قوم پشتون حدود ۶۰ تا ۷۰ میلیون نفر در سرتاسر جهان است که حدود ۱۵ میلیون از این قوم در افغانستان امروزی ساکن هستند، پشتون‌ها در پاکستان پتان گفته می‌شود. در طول این دو سده اخیر حکومت افغانستان در دست پشتون‌ها بوده و اقوام مختلف بر سر قدرت بودند. حامد کرزای از قوم کرزای و اشرف غنی از قوم احمدزایی است.

بلوچ

جنوب کشور افغانستان و همچنین جنوب غربی پاکستان و جنوب شرقی ایران، بلوچستان است. قوم بلوچ هم یک قوم عجیب از منظر سابقه تاریخی است. یعنی شاید یکی از غیر قابل درک‌ترین اقوام این منطقه قوم بلوچ باشد چون اتفاق نظری در مورد ریشه اینها وجود ندارد و خیلی مورخین معتقدند که ساکنان اصلی این منطقه بلوچ نبودند و اینها قطعاً یک قوم مهاجر هستند. حدود دو میلیون بلوچ در افغانستان زندگی می‌کند ولی در کل منطقه مذکور جمعیتی بالغ بر ۱۸ میلیون نفر دارند. بلوچ‌ها با دولت مرکزی پاکستان جنگ و ستیز عظیمی دارند به دلیل اینکه معتقدند دولت پاکستان عمداً اجازه نمی‌دهد منطقه بلوچستان توسعه پیدا کند. این آتش زیر خاکستر احتمالاً تحریکات برخی از کشورهای منطقه از جمله هند دوباره فوران کند. یکی از گمرک‌های مهم افغانستان به اسم گمرک و مرز چمن است که بلوچ‌ها خیلی می‌توانند در دو سوی مرز، یعنی افغانستان و پاکستان، تاثیرگذار باشند، یک بار که طالبان این گمرک را تصرف کردند ارتش به کمک بلوچ‌ها توانست آن را از طالبان پس بگیرد.

هزاره، ایماق، تاجیک

قوم هزاره در مناطق مرزی حضور دارند. به لحاظ جغرافیایی این قوم در ادامه مناطق تاجیک نشین هستند. در شمال افغانستان دالان واخان است که رشته کوه پامیر و تمدن پامیری است. از ادامه آنجا جغرافیایی تاجیک نشین به شکل یک هلال کشیده شده و افغانستان را به دو نیمه شمالی و جنوبی تقسیم کرده است. هزاره‌ها جمعیتی حدود ۱۳ میلیون در افغانستان هستند و تعداد زیادی هزاره در شهر کویته پاکستان ساکن هستند که چند سال اخیر مورد حمله عملیات‌های تروریستی در پاکستان قرار گرفته‌اند. قوم تاجیک حدود ۱۱ تا ۱۵ میلیون نفر جمعیت دارند این اختلافی که در بین این اعداد

وجود دارد به دلیل نبود سامانه‌های آمارگیری معتبر در افغانستان است و خیلی‌ها معتقدند به این آمار خیلی نمی‌شود اعتماد کرد. تاجیک‌ها شیعه و حنفی و اسماعیلی دارند. ایماق‌ها جزء اقوام فارس زبان افغانستان هستند و زبان ایماقی به فارسی نزدیک است هر چند که طی دهه اخیر اینها یک ساختار زبانی برای خودشان تاسیس کردند و در منطقه تربت حیدریه و تربت جام و بخش‌هایی از خراسان جنوبی نژاد ایماق وجود دارد.



نورستانی، ازبک، ترکمن، قزلباش، پشه‌ای، سادات

دالان واخان حدود ۹۴ کیلومتر با کشور چین مرز مشترک دارد. پایین این دالان اقوام نورستانی ساکن هستند که تنها قوم پامیری در افغانستان هستند که ریشه‌های مشترک قومی و نژادی اینها بیشتر با کشمیری‌ها است و زبان آنها هم داردی است که ذیل زبان‌ها و لهجه‌های کشمیری است. قوم بسیار عجیب هستند، بزرگ‌ترین تخمینی که از جمعیت اینها شده ۳۰۰ هزار نفر است. اینها تا زمان حمله امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۹۵ مسلمان نشده بودند و حاضر شدند تن به هر جنگ و درگیری بدهند و مسلمان نشوند! تا قبل از حمله عبدالرحمن خان این منطقه را کافرستان می‌گفتند ولی بعد از فتح این منطقه و مسلمان

شدن آنها، امیر عبد الرحمن خان اسم این منطقه را نورستان می‌گذارد یعنی اینها به نور اسلام مشرف شدند. جالب است اولین قیام علیه شوروی را نورستانی‌ها انجام دادند و الان هم ارتباط بسیار خوبی با طالبان دارند.

دو جمعیت کوچک در شمال افغانستان داریم، قوم ازبک و ترکمن در شمال افغانستان ساکن هستند. جمعیت ترکمن‌ها نامشخص است و بیشتر زندگی عشایری دارند و زبان‌شان ترکی است و بیشتر در مناطق مرزی ترکمنستان ساکن هستند. ازبک‌ها نیز یکی از اقوام ترک تبار افغانستان هستند و به لطف وجود ژنرال دوستم منسجم شده‌اند و جمعیتی حدود ۳ تا ۴ میلیون نفر دارند و زبان اینها هم ترکی است.

قوم قزلباش در دوره صفوی برای انجام امور دفتری و اداری حکومت به افغانستان آمدند و در حال حاضر از اقوام فارسی زبان و شیعه در افغانستان هستند. قوم پشه‌ای هم جزء اقوام و ده قبیله اصلی آریایی هستند. یکی از اصیل‌ترین اقوام افغانستان این اقوام پشه‌ای هستند. سادات در زمان اشرف غنی به رسمیت شناخته شدند ولی عملاً قوم سادات وجود ندارد؛ ما در افغانستان سادات وهابی و حنفی و شیعه اثنی عشری و اسماعیلی داریم. هر جور سادات از هر قومی در افغانستان داریم ولی اینها چون یک شرافت خاصی برای خودشان قائل هستند و خودشان را به خاندان پیامبر وصل می‌کنند از اشرف غنی درخواست داشتند که به عنوان یک قوم شناخته شوند که اشرف غنی این کار را کرد.





جریان شناسی سیاسی افغانستان

■ مجتبی نوروزی

مطالب را در سه بخش مقدمه و عوامل موثر بر جریانات سیاسی افغانستان و دسته‌بندی جریانات سیاسی در تاریخ معاصر افغانستان، ارائه بدهم.

مقدمه

جریان سیاسی اعم از حزب است و جریان سیاسی می‌تواند در دل خودش احزاب متعدد با گرایش‌های متعدد جا بدهد پس بحث من در مورد جریان کلان‌تری هست نسبت به وقتی که در مورد احزاب صحبت می‌کنیم. وقتی می‌خواهیم جریان‌شناسی کنیم، باید بدانیم جریانات از دل وقایع تاریخی بیرون می‌آید یعنی جریان سیاسی متأثر از جریان تاریخ است و البته بر جریان تاریخ تاثیرگذار است. اگر بخواهیم مروری بر جریانات سیاسی داشته باشیم باید خیلی مختصر و گذرا دوره‌های اصلی تاریخ افغانستان را بدانیم.

نقل مشهور این است که حکومت مستقلی به نام افغانستان بعد از کشته شدن نادر شاه افشار و فرار احمد خان ابدالی، به عنوان یکی از سران سپاه نادر به قندهار جرقه خورد. وی قبائل ابدالی را در قندهار جمع کرد و اعلام حاکمیت احمد خان از همانجا آغاز شد که بعد

تبدیل به احمد شاه دُرانی می‌شود و یک صفحه جدیدی در تاریخ منطقه و موجودیت سیاسی جدیدی باز می‌شود. پیش از این، سرزمین‌هایی که امروز در جغرافیای افغانستان قرار داشتند یا به صورت ملوک الطوایفی اداره می‌شدند یا اینکه هر کدام زیر مجموعه حکومت‌های بزرگتری بودند که در فلات ایران یا امپراطوری گورکانی هند یا حکومت‌های مستقل در آسیای مرکزی بودند. نکته اصلی این است که یک موجودیت سیاسی به مرکزیت قندهار شکل می‌گیرد.

بعد از فوت احمد خان ظاهرنا بنا به دلایل قبائلی به سرعت کابل منتقل می‌شوند. یک نقطه عطف دیگر حدود ۱۴۰ سال بعد روی کار آمدن فردی به امیر عبدالرحمن خان است. وی برای تمرکزگرایی بیشتر اولاً تلاش می‌کند حاکمیت خودش را، بر سرزمین‌های که رسماً جزء محدوده و قلمرو محسوب می‌شدند، اما به صورت مستقیم تحت حکومت حاکمیت نبودند و تبعیت از امیر نمی‌کردند، تثبیت کند. ثانیاً تلاش می‌کند جغرافیا و مرزهای افغانستان را مشخص کند و حاکمیت مرکزی را توسعه بدهد. در این بین حاکمیت امان الله از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ بود و در آن دوره محمود طرزی شخصیتی تاثیرگذار در کنار امان الله بود. اما به لحاظ ساختار حکومت ما با یک حکومت پادشاهی مواجه هستیم تا اینکه در سال ۱۳۵۲ شمسی یا ۱۹۷۳ میلادی، داوود پسر عموی ظاهر شاه کودتا می‌کند و تلاش می‌کند حکومت جمهوری، البته به سمت جمهوری‌های چپ‌گرا در آن مقطع، یعنی جمهوری‌های تک حزبی و با تداوم حاکمیتی یک فرد شکل بدهد. به هر حال نظام از نظام شاهی تغییر تبدیل به نظام جمهوری می‌شود و ایشان اولین رئیس جمهور افغانستان می‌شود.

۵ سال بعد خود داوود با کودتای رفقای چپ‌گرای خودش ساقط می‌شود و حکومت متمایل به شوروی در افغانستان شکل می‌گیرد. البته نمی‌شود آن حکومت را خیلی کمونیستی دانست، ولی چپ‌گراست و در اقمار اتحاد جماهیر شوروی تعریف می‌شود. در سال ۱۹۹۲ این رژیم چپ‌گرا که آخرین رئیس جمهورش دکتر نجیب است ساقط می‌شود و مجاهدین وارد کابل می‌شوند. مجاهدین در طی یک دهه جنگیده بودند، دهه ۸۰ بسیار دهه مهمی در تاریخ افغانستان است. این احزاب به دلیل مشکلاتی که بین خودشان داشتند نمی‌توانند یک حکومت با ثبات حاکم کنند و درگیر جنگ‌های داخلی می‌شوند و کابل بیشترین آسیب را در جنگ‌های داخلی می‌بیند. در ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ پدیده جدیدی به اسم طالبان روی کار می‌آید و در نهایت سال ۱۹۹۶ وارد کابل می‌شود و دولت خودش را تشکیل می‌دهد و بر حدود ۹۰ درصد خاک افغانستان تا سال ۲۰۰۱ حکم می‌راند تا اینکه بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

جامعه بین‌المللی تصمیم می‌گیرد با طالبان مقابله کند چون اینها از همکاری‌شان با القاعده و به طور مشخص شخص اسامه بن لادن کوتاه نیامدند.

پس ما وقتی می‌خواهیم جریانات سیاسی را در یک سرزمین دنبال کنیم باید نقاط عطف تاریخ را ببینیم از سال ۱۷۴۷ و شکل‌گیری احمد خان ابدالی و موجودیت سیاسی مستقل تا ۱۸۸۰ عبدالرحمان خان تلاش برای تمرکزگرایی تا ۱۹۷۳ کودتای داوود و روی کار آمدن رژیم جمهوری چپ‌گرا، ۱۹۷۸ کودتای حزب دموکراتیک خلق و روی کار آمدن رژیم وابسته به شوروی و ۱۹۹۲ ورود مجاهدین به کابل و شکل‌گیری حکومت اسلامی افغانستان، ۱۹۹۶ تسخیر کابل توسط طالبان و شکل‌گیری امارت اسلامی طالبان و ۲۰۰۱ سقوط طالبان و ۲۰۰۲ روی کار آمدن نظامی تحت عنوان جمهوری اسلامی افغانستان.

نکته دیگر به عنوان مقدمه؛ یک اصل مهم در تاریخ که در فهم جریانات سیاسی مهم است، دیالکتیک جریانات سیاسی است. یعنی یک جریان سیاسی در تکمیل یا واکنش به جریان سیاسی پیشین شکل می‌گیرد. در افغانستان یک جریان سیاسی سلطنت طلبانه وجود دارد. جریانی که احمد خان آورده، از حکومت مرکزی و شاه به صورت جدی حمایت می‌کند که اوج آن در دوره عبدالرحمن خان است ولی تا زمان داوود هم ادامه دارد. خود سلطنت‌طلبها دو گروه هستند؛ بعضی می‌گویند شاه قدرت مطلق خودش را از اراده الهی می‌گیرد. نمونه این بحث‌ها را در تاریخ معاصر ایران هم داریم. برخی دیگر می‌گویند این قدرت مطلق شاه ریشه در جرگه یا لویه‌جرگه دارد و یک سنت سیاسی در بین قبائل پشتون است. اینها برای حل و فصل مسائل کلان سیاسی به رای و نظر ریش سفیدان، لویه‌جرگه یعنی تجمع بزرگان، رو می‌آورند. یعنی لویه‌جرگه تصمیم گرفته است که به شاه قدرت ببخشد. به نوعی این دو تفکر نتیجه‌اش قدرت مطلق شاه می‌شود. اما دو ریشه کاملاً متفاوت دارد؛ یکی ریشه در اراده الهی و دیگری ریشه در ریش سفیدان برآمده از مردم دارد. در این بین دو نفر از حاکمان افغانستان واژه شاه را به عنوان حاکم برای خودشان انتخاب نمی‌کنند، خودشان را امیر می‌دانند. یکی امیر عبدالرحمن خان است که خودش را امیر می‌نامد و امارت تشکیل می‌دهد و یکی هم حبیب‌الله کلکانی است که به صورت یک حکومت کوتاه ۹ ماهه تنها غیر پشتونی هست که پیش از استاد ربانی بر افغانستان حکومت می‌کند و در واکنش به اصلاحات امان‌اللهی در افغانستان می‌آید و در واکنش به اصلاحات شاه، خودش را امیر می‌نامد و یک مقدار از آن درجه مطلق بودنش کاسته می‌شود.

در واکنش به این جریان سیاسی سلطنت طلب جریانی متأثر از منطقه، در اواخر قرن ۱۹

و اوائل قرن ۲۰ شکل می‌گیرد که فضای مشروطه خواهی دارد. در فضای جغرافیایی عثمانی و ایران، به مرور این نگاه و تفکر وارد فضای افغانستان می‌شود و با یک نوع تفکر جریان مشروطه خواهی مواجه هستیم که مشروطه خواهان به دنبال مشروط و محدود کردن قدرت شاه هستند و می‌گویند شاه به عنوان قوام دهنده نظام حکومتی و سیاسی در کشور است اما اینطور نیست که هر چیزی که اراده کرد به عنوان قانون بتواند وضع بکند. تفاوتی که مشروطه خواهی در افغانستان با مشروطه خواهی ایران و عثمانی دارد این است که مشروطه خواهی در افغانستان از دل سلطنت بیرون می‌آید. یعنی کسانی مشروطه خواه می‌شوند که خودشان در نظام سلطنتی و بدنه حکومت بودند.

دو تا مشروطه داریم؛ مشروطه اول که در دوره حکومت حبیب الله (۱۹۱۲ تا ۱۹۱۹) رخ می‌دهد که مشروطه خواه خود شاه است. حبیب الله در کی از توسعه داشته که یکی از مظاهر و مصادیق توسعه را به نوعی مشروطه خواهی می‌داند. در این دوران لیسه حبیبیه شکل می‌گیرد که پایه و اساس مشروطه خواهی می‌شود و بعداً در مشروطه خواهی موثر است. مشروطه دوم در دوره امان الله (۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹) متأثر از محمود طرزی، پدر زن شاه و وزیر امور خارجه، که سال‌ها در فضای عثمانی تبعید بوده و بعد از برگشت به شدت تلاش می‌کند مشروطه خواهی را توسعه بدهد و از دل همین فضا جریان دموکراسی خواهی بیرون می‌آید. از اینجا به بعد کم‌کم احزاب شکل می‌گیرند؛ بدنه جامعه و کسانی که از دوره حبیب الله و امان الله در مدارس و دانشگاه‌های داخل یا خارج افغانستان تحصیل کردند یا رفتند و برگشتند داعیه‌داران دموکراسی می‌شوند. به طوری که ده سال آخر حکومت ظاهر شاه یعنی سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ دوره یا دهه دموکراسی در افغانستان است و قانون اساسی ۱۹۶۴ شکل می‌گیرد که قانون اساسی پیشرفته‌تری است. نزدیکی افغانستان به فضای آسیای مرکزی که تحت حاکمیت جماهیر شوروی بوده و انتقال اندیشه چپ توسط موارد ترجمه شده‌ی حزب توده در ایران به داخل افغانستان، یک جریان چپ‌گرا یعنی حزب دموکراتیک خلق در افغانستان شکل می‌گیرد.

در دهه ۴۰ و ۵۰ در پاسخ به جریان چپ‌گرایی و بحث‌هایی که در دانشگاه کابل مطرح می‌کنند جریان اسلام‌گرا در دانشکده شرعیات ایجاد می‌شود. در نزاع بین این دو جریان، جریان چپ خودش را به واسطه داوود به حاکمیت نزدیک می‌کند. از دل این جریان اسلام‌گرای دهه ۴۰ و ۵۰ جریان مجاهدین بیرون می‌آید که خودش طیف وسیعی است اما عدم موفقیت جریان اسلامی‌گرایی در گرفتن حکومت منجر به روی کار آمدن یک جریان

بنیادگرا به نام طالبان می‌شود. جریان بنیادگرایی با آن سختگیری‌های که دارد و آن فضای که ایجاد می‌کند باعث تقویت جریان لیبرال و غرب‌گرا می‌شود و البته در دل همین جریان لیبرال رگه‌های اسلام‌گرایی وجود دارد. این جریان لیبرالیسم و دموکراسی نمی‌تواند امنیت و رفاه لازم را ایجاد کند که الان دوباره با یک نوع جریان نو بنیادگرایی با سرکردگی طالبان مواجه هستیم.

عوامل موثر بر جریانات سیاسی

بخش دوم بحث عوامل موثر بر جریانات سیاسی است؛ عواملی که باعث می‌شود یک جریان سیاسی شکل بگیرد یا دچار تحول بشود و از دلش جریان دیگری بیرون بیاید.

اولین عامل موقعیت ژئوپولوتیک افغانستان است. فضای جغرافیای سیاسی افغانستان، هارت لند است یعنی این جغرافیا برای قدرت‌های تاریخ در دوره‌های مختلف اهمیت داشته است چون این جغرافیا محل برخورد تمدن‌ها و قدرت‌های مختلف بوده است. این باعث شده که کشورها به فضای داخلی افغانستان توجه داشته باشند و تلاش در تاثیرگذاری و یارگیری در فضای داخلی افغانستان داشته باشند. این فضای یارگیری هم از بیرون به سمت درون و هم از درون به سمت بیرون وجود دارد و برای اینکه بتوانند قدرت اجتماعی اقوام را خنثی کنند عموماً با قدرت‌های فرمانطقه‌ای پیوند ایجاد می‌کنند.

عامل موثر دوم لایه‌های هویتی در افغانستان است. هویت چند لایه است، مهم‌ترین فضای تاثیرگذار بر جریان‌های سیاسی، شکاف‌های اجتماعی است و در این بین شکاف قومی بیش از هر شکاف دیگری تاثیرگذار است. ما در فضا و کشوری صحبت می‌کنیم که اقوام مختلف حضور دارند و در این اقوام مختلف فرآیند ملت‌سازی و دولت‌سازی به صورت کامل شکل نگرفته است. از همه مهم‌تر در طول تاریخ ۲۰۰ ساله از شکل‌گیری این موجودیت مستقل، در تمام دوره‌ها، به جز دو مقطع کوتاه، حاکمیت با پشتون‌ها بوده است. اساساً در یک مقطعی هیچ فضا و امکانی برای بازی‌گری سیاسی به اقوام دیگر داده نمی‌شود البته هر چه جلوتر می‌آییم دیگران دخیل در قدرت می‌شوند ولی هیچ وقت امکان حکومت و حاکمیت مطلق یا قرار گرفتن در راس حکومت به دیگران داده نمی‌شود. به هر حال حاکمان پشتون مخصوصاً عبدالرحمن خان، تلاش می‌کند قدرت را متمرکز کند و این تمرکزگرایی برای تثبیت قدرت خودش است، فضا را می‌برد به این سمت که دیگران را محدود و از قدرت و مزایای اجتماعی محروم کند.

عامل سوم نظریه تحمیل فرهنگی است. پشتون‌ها مخصوصاً بعد از دوره طرزی و امان الله خان، این نقطه ضعف خودشان را متوجه می‌شوند و احساس می‌کنند مثل سایر کشورها یک دولت و ملت نیستند و تمام تلاش خودشان را می‌کنند برای اینکه فرهنگ خودشان را تحمیل کنند. در برابر یک تمدن و فرهنگ فارسی در سرزمین‌های مرکزی و شمالی و غربی افغانستان هست که مقاومت جدی در برابر شکل‌گیری دولت ملت حول ارزش‌های پشتون دارد. دولت ملت افغان در مقاطعی مثل دوره عبدالرحمن خان که دولت مرکزی توان و قدرت دارد و مورد حمایت بیرونی است تلاش می‌کند که با قوهی قهریه با اینها مقابله بکند و این باعث می‌شود که یک شکاف عمیق در فضای اندیشه سیاسی شکل بگیرد. یعنی این خواست پشتون‌ها برای تحمیل قدرت خودشان و خواست فارسی زبان‌ها برای اینکه بتوانند در ساختار قدرت جایگاه خودشان را ارتقا بدهند، همواره یک کنش بوده که در پس تمام تحولات جامعه افغانستان و در شکل‌گیری تمام جریان‌های سیاسی یک فاکتور تاثیرگذار بوده است. حتی رقابت در بین نخبگان سیاسی در افغانستان پایه و ریشه قومی دارد.

عامل چهارم شکاف مذهبی است. شکاف اجتماعی اول قومی و شکاف اجتماعی دوم، شکاف مذهبی است که البته نسبت به شکاف قومی اصالت و تاثیرگذاری آن کمتر است. به هر حال ما با یک اکثریت حنفی مذهب در افغانستان مواجه هستیم که این اکثریت حنفی مذهب مشکل مذهبی به معنای اصالت مذهب با شیعیان ندارند. در دوره جهاد تحت تاثیر همان عنصر قومیت، چون بدنه اصلی شیعیان عموماً در افغانستان هزاره‌ها هستند، عنصر مذهب هم اضافه می‌شود. پس دو عنصر مذهب و قومیت را در شکل دادن به جریان‌های سیاسی دخیل می‌دانیم، البته اصالت با قومیت است ولی بعضی جاها مذهب اضافه می‌شود. قبل از ۱۹۷۸ رنگ و بوی مذهب تقریباً وجود ندارد ولی بعد از ۱۹۷۸ و شکل‌گیری جریان جهاد به دلیل تاثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران، مذهب رنگ‌بوی پیدا می‌کند و جریان‌های شیعی نوعی استقلال پیدا می‌کنند که آن استقلال باعث می‌شود بعضی جاها جریان‌های سیاسی را براساس مذهب دسته بندی کنیم.

عامل پنجم دین؛ اسلام عنصر تاثیرگذاری در جامعه افغانستان است. جامعه افغانستان سنتی و بسیار مقید به نگاه‌های اسلامی است. لذا دوره جهاد باعث شد که جریان‌های اسلام‌گرا بسیار قدرت بگیرند و گفتمان اسلامی-سیاسی در افغانستان تکثیر شود یعنی با جریان‌های اسلامی-سیاسی متعدد و متکثری در افغانستان مواجه هستیم که هر کدام این احزاب فعلی را می‌شود به نوعی به یکی از این گفتمان‌ها منسوب دانست. اگر بخواهیم یک دسته بندی

ارثه بدهیم می‌توانیم بگوییم که با چهار گفتمان اسلامی - سیاسی بنیادگرایی، محافظه کاری و اسلام رادیکال و متصوفه مواجه هستیم؛ بنیادگراها عموماً پشتون‌ها هستند که برای آنها بازگشت به زندگی ایلی و قبیله‌ای اهمیت دارد یعنی جریانی که مقید به سنت‌های پشتون والی، که قانون نانوشته زندگی پشتون‌هاست، هستند. این بخش از جامعه یا این بخش از جریانات سیاسی، جریان بنیادگرایی اسلامی را نمایندگی می‌کند و طالبان را از یک منظر می‌شود اینطور ترسیم کرد. جریان محافظه‌کار دقیقاً در نقطه مقابل جریان بنیادگرا هستند که اینها جریان اشرافیت قومی و مذهبی در بین پشتون‌ها هستند. یک جریان اسلامی - رادیکال داریم که تلاش می‌کند وضع موجود را به هم بزند که عموماً در بین غیر پشتون‌ها هستند یعنی جریانات اسلام‌گرایی غیر پشتون را در این جریان می‌شود دید به معنای اینکه تلاش می‌کنند از قوه قاهره برای بهم زدن وضع موجود استفاده کنند. علت شکل‌گیری و تقویت اینها در همان محرومیت‌های تاریخی است که به آن اشاره کردم.

جریان تصوف به عنوان یک فرهنگ و یک اندیشه ریشه عمیقی در منطقه و در جغرافیای افغانستان دارد، یعنی همه‌ی جریانات به نوعی از آموزه‌های متصرفه تأثیرپذیر هستند. سه جریان اصلی نقش‌بندیه و قادریه و اسماعیلیه را داریم که به دلیل کم بودن قدرتشان نقش حاشیه‌ای تأثیرگذار دارند. اینها سه جریان اصلی هستند که رنگ‌وبوی متصوفه در آن وجود دارد یعنی به اسم متصوفه جریان سیاسی را ایجاد کردند و مورد احترام هستند و در شرایط و فضاهایی که اختلافات بوده رجوع به اینها می‌توانسته کارگشا باشد. مثلاً وقتی مجاهدین روی کار می‌آیند اولین کسی که انتخاب می‌کنند آقای صبغت‌الله مجددی، رهبر نقش‌بندیه افغانستان است و ایشان رئیس‌جمهور دولت موقت می‌شود. این جریانات و شاخه‌ها با هم همپوشانی دارند و مطلق نیستند. اینجور نیست که مثلاً کسی که جهادی است نمی‌تواند طالبانی یا لیبرال باشد یا مثلاً حتی مارکسیست‌ها می‌توانند جهادی باشند.

جهاد فاکتور دیگری است که در شکل‌گیری جریانات سیاسی تأثیرگذار بود. بعد از روی کار آمدن مجاهدین در نهایت بحران تشکیل دولت ملی فراگیر را داریم. در این دوره مرزهای بین احزاب کاملاً شفاف شد چون رقابت جنبه قومی می‌گیرد. اینکه حکمتیار نخست وزیر رسانی را به عنوان رئیس‌جمهور، نمی‌پذیرد رگ و ریشه قومی داشت و بر اساس ذهنیت قوم پشتون که ما باید حاکم شویم، بود. با این ذهنیت جنگ‌های داخلی شکل گرفت و این مرزها هرچه بیشتر تثبیت شد. این ذهنیت پشتون همواره در طول تاریخ، هرچه عقب‌تر می‌رویم قوی‌تر است و جلوتر که می‌آییم کمی تضعیف می‌شود ولی هنوز شاهد ریشه‌های عمیق آن هستیم.



گلبدین حکمتیار

دسته‌بندی جریانات سیاسی در تاریخ معاصر افغانستان

پیش از ۱۹۷۸ با سه جریان اساسی روبه‌رو هستیم؛ احزاب فارس زبان، دو حزب اصلی حزب وطن و حزب ندای خلق از دل فارس زبان‌ها شکل می‌گیرد، جریان دوم احزاب پشتون، دو حزب جدی ویش زلمیان و افغان ملت بین پشتون‌ها شکل می‌گیرد که افغان ملت گرایش‌های شدید پشتونی دارد و در تمام تحولات بعد از آن تا به امروز هر جا پشتون‌گرایی شدید در دل جامعه افغانستان شکل می‌گیرد یک رگ و ریشه در جریان افغان ملت دارد. جریان سومی که به ظاهر باید بتواند از این گسل قومیت عبور کند، جریان چپ است. سال ۱۳۴۴ شکل‌گیری حزب دموکراتیک خلق است که در فاصله کمتر از یک سال به دو شاخه‌ی خلق و پرچم تقسیم می‌شود، البته بارها یکی‌شدن و جداشدن داشته‌اند. خلقی‌ها تقریباً خالص پشتون، نگاه‌های پشتون‌گرایی عمیق و شدید و اعتقاد به اصالت و قومیت پشتون دارند. جناح پرچم که در بین‌شان پشتون‌ها هم هستند، اما بدنه اجتماعی‌شان عمدتاً فارس زبان هست. حتی در جریانات چپ که مدعی گذار از همه تعلقات هویتی و قومیتی هستند ذهنیت قوم‌گرایانه آن را به دو شاخه جداگانه تقسیم می‌کند.

به صورت طبیعی، هم‌زمان با انقلاب اسلامی در ایران، برخی متفکران و اندیشمندان، در



قالب ۸ حزب و ائتلاف شیعه، راهی ایران می‌شوند و در این دوره حمایت حضرت امام از جهاد مردم افغانستان را داریم. جریانات اهل سنت هم راهی پیشاور پاکستان می‌شوند که اتحاد ۷ گانه اهل سنت را در پیشاور داریم. از دل این احزاب ۱۵ گانه در نهایت ۴ حزب بیرون می‌آید که هر کدام یک قومیت را نمایندگی می‌کنند. یعنی عنصر مذهب هم مثل عنصر چپ-گرایی قادر به غلبه بر عنصر قومیت و از بین بردن مرزها نیست. جمعیت اسلامی وقتی در دهه ۴۰ شکل می‌گیرد، تلفیقی از همه اقوام است ولی وقتی بحث جریان سیاسی و قدرت جدی می‌شود اینها به مرور در قومیت خالص می‌شوند.

حزب اسلامی تبدیل به نماینده پشتون‌ها به‌عنوان اصلی‌ترین حزب پشتون در افغانستان می‌شود. هرچند همه احزاب معتقدند که ما اعضای از سایر اقوام هم داریم اما جریان غالب در تمام این احزاب همان قومیت است. **جمعیت اسلامی** به رهبری شهید استاد ربانی که به مرور خالص و تبدیل به حزب برتر در بین قومیت تاجیک می‌شود. از دل ائتلاف و احزاب ۸ گانه شیعی در نهایت دو سه جریان بیرون می‌آید که مهمترین آن **حزب وحدت اسلامی** به رهبری مرحوم شهید مزاری است که به صورت جدی جریان هزاره و شیعه را نمایندگی می‌کند. **حزب جنبش ملی** در بین ازبک‌ها به رهبری عبدالرشید دوستم شکل می‌گیرد، البته این حزب کمتر در جریان جهاد حضور دارد. چون دوستم ارتباطاتی با حکومت چپ در افغانستان دارد ولی تلاش کرد در طی دهه‌های

گذشته تسلط خود را بر قوم ازبک در افغانستان گسترده کند و در نهایت حزبش به عنوان حزب فراگیر ازبک‌ها مطرح شد و با وجود جمعیت کم نسبت به سایر اقوام، همواره سهم خوبی را در درون حکومت توانسته به دست آورد.

اساساً یکی از ویژگی‌های ساختاری جریان شناسی سیاسی در افغانستان ناپایدار بودن اتحاد و ائتلاف است و این نوشتن تاریخ سیاسی افغانستان را خیلی سخت می‌کند چون مدام جریان و اتحاد و ائتلاف یا شکسته می‌شود یا شکل می‌گیرد.

خلاصه ما با ۴ گرایش کلان سیاسی در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان روبه‌رو هستیم.
گرایش مارکسیستی و جریان و اندیشه‌های چپ که یک دورانی حکومت می‌کند و حزب دموکراتیک خلق مهمترین اینها است و امروز هم امتدادهایی دارد هر چند که به آن اسم و عنوان نیست.

گرایش دوم جریان جهادی است که تا به امروز هم وجود دارد و به دو دسته شیعه و سنی تقسیم می‌شود و در دل اینها تقسیم بندی‌های جدی بر اساس قومیت وجود دارد. در بین شیعیان هم تعداد قابل توجهی از احزاب وجود دارد و مهمتر اینکه در بین شیعیان جنبش‌های نوین اجتماعی را داریم که خارج از احزاب کلاسیک، در بین نسل جوان جدید تحصیل کرده شکل گرفته است. اینها از برتری طلبی رهبری احزاب به ستوه آمدند و تلاش کردند که جریان‌ات و جنبش‌های اجتماعی بالا بیاید که در آن هم برخی احزاب کوچکتر شکل گرفت و برخی شخصیت‌ها بیرون آمدند.

گرایش سوم گرایش طالبانی است. این گرایش در واقع یک نوع واکنش به فساد جهادی‌ها است و همواره رهبران جهادی را متهم به فساد به شکل‌های مختلف کرد و تلاش کرد با نگاه بنیادگرایانه، آبرو و عزت اسلام را برگردانند و احکام اسلامی را پیاده کنند.

گرایش چهارم، گرایش لیبرالیستی است که بعد از ۲۰۰۱ قدرت پیدا کرد هر چند پیش از این هم رگ و ریشه‌هایی در بین روشنفکران و متفکرین اسلامی، مخصوصاً آنهایی که در خارج از افغانستان زندگی می‌کردند، داشت. این جریان تقریباً در بین همه‌ی اقوام وجود دارد، در بین پشتون‌ها می‌بینیم، در بین هزاره‌ها به طور جدی می‌بینیم، در بین تاجیک‌ها و ازبک‌ها هم وجود دارد ولی عمدتاً در بین پشتون‌ها و هزاره‌ها شاخص‌تر هستند.



راه حل برون رفت از اختلافات موجود

ایجاد صلح و همگرایی بین اقوام در افغانستان نیازمند یک نوع اجماع نخبگانی است. یعنی باید نخبگان افغانستان، از قومیت‌های مختلف، به این جمع‌بندی برسند که از انگاره‌های ذهنی قومی که بر آنها مسلط است، گذر کنند. این نخبگان هستند که مدام این گزاره‌های قومی را در ذهن توده‌ها بازتولید می‌کنند. اگر مدل صحبت رهبران سیاسی افغانستان را در سال‌های مختلف تحلیل محتوایی کنید می‌بینید که برای تداوم و توسعه قدرتشان این عنصر به صورت جدی در دل بحث‌های اینها وجود دارد. تلاش می‌کنند مردم را از تضييع و نادیده گرفتن حقوقشان برحذر دارند. تا یک اجماع و جریان نخبگانی در داخل افغانستان، در بین نسل جوان این کشور شکل نگیرد این مسئله قومیت‌گرایی حل نمی‌شود.

جغرافیای افغانستان کوهستانی است و زیرساخت ارتباطی در طول تاریخ کم بوده، یعنی مردم معمولاً در فضای بسته خود زندگی کردند و این جغرافیا ریشه اصلی این قوم‌گرایی است. اما سنت سیاسی و عملکرد حاکمان پشتون به طور مداوم این اختلاف قومی را تقویت کرده است. فقط با توسعه‌ی آگاهی سیاسی در بین نخبگان می‌توان این اختلافات را کمرنگ کرد. تنها کار فرهنگی

توسط نخبگان فرهنگی می‌تواند بحث قومیت‌ها را کمرنگ کند و این زمان بر است. مشکل این است که خود فرهنگی‌ها عموماً تحت تاثیر جریان‌ات قومی هستند که ریشه آن در تفکر محرومیت است یعنی احساس می‌کنند به خاطر قومیت دچار محدودیت و نابرابری هستند.

هیچ راهی جز کار فرهنگی و آموزش و هنر وجود ندارد. البته بازیگران بیرونی هم متهم هستند چون همیشه برای حفظ توانایی چانه زنی در مسائل افغانستان نیاز دارند که از این شکاف و اختلاف بهره ببرند. مثلاً ما به صورت عمده در ذهن پشتون‌ها حامی پارسی زبان‌ها یعنی تاجیک‌ها و هزاره‌ها هستیم، در ذهن تاجیک‌ها ما حامی هزاره‌های شیعه و در ذهن هزاره‌ها ما حامی تاجیک‌های فارس زبان هستیم. یعنی این ذهنیت نسبت به بازیگران خارجی هم وجود دارد البته به عملکرد خود ما هم ارتباط دارد. من بارها به دوستان فرهنگی عرض کردم که باید وارد عرصه شوید و اثر هنری و روایت تولید کنید و همین روایت است که می‌تواند شما را نجات دهد.



سیاست کشورهای خارجی در افغانستان؛ افغانستان کشور میانجی

■ امین رضایی نژاد

همسایگانی که افغانستان با آنها مرز مشترک دارد کشورهای آسیای میانه، پاکستان، ایران و چین هستند. قطعاً کشورهای دیگری هم از تحولات این کشور متأثر یا تأثیرگذار خواهند بود. اگر بخواهیم در مورد جغرافیای سیاسی افغانستان صحبت کنیم باید به مفهوم کشور میانجی اشاره کنیم. این لفظ به ۵ کشور در دنیا تعلق می‌گیرد که یکی از این کشورها افغانستان است. کشور میانجی یعنی کشوری که محل تلاقی تمدنی است و تمدن‌ها از هرسو به آن نفوذ کرده‌اند و به شکل منفرد قابل بحث و بررسی و رسیدگی در حوزه جغرافیایی سیاسی نیست.

مثلا منطقه آسیای جنوبی شامل کشورهای پاکستان، هند، نپال، بوتان، بنگلادش و سریلانکا و مجمع جزایر مالدیو می‌شود یا منطقه آسیای میانه شامل تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان و قزاقستان است. تمام دنیا به این شکل تقسیم می‌شود ولی کشور افغانستان در هیچ کدام از این مناطق نمی‌گنجد. وقتی صحبت از منطقه جنوب آسیا می‌شود حرف از افغانستان است، در حوزه آسیای مرکزی و تحولات این منطقه و در حوزه غرب آسیا، کشور افغانستان به تحولات این منطقه ضمیمه می‌شود. تحولات افغانستان و چین ارتباط متقابل دارند، چون بحث تروریسم در ایالت سین کیانگ کشور چین وجود دارد. پس ما با کشوری روبرو هستیم که به شکل طبیعی همواره مورد تنازع و درگیری و چالش میان قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی بوده و خواهد بود. این پدیده‌ای نیست که حتی با شکل‌گیری روند صلح در افغانستان بتوان نادیده گرفت.

پاکستان

اگر یک خط مستقیم ما بین کابل و پشاور رسم کنیم بالای این خط جلال آباد است که این شهر در خاک افغانستان قرار دارد. رقابتی پیش از تشکیل شوروی بین روسیه تزاری و کمپانی هند شرقی برای تصرف سرزمین‌های حول خودشان وجود داشت که به بازی بزرگ معروف بود. بریتانیا به افغانستان حمله کرد برای اینکه بتواند بخش‌هایی از این سرزمین را تصرف کند و بسیاری از مورخین هجوم این کشور به افغانستان را به دلیل همین بازی بزرگ و رقابت با روسیه تزاری می‌دانند. ولی این خیلی با واقع منطبق نیست در واقع این جنگ‌ها در تقابل تلاش‌هایی از سوی پشتون‌ها بود که با بریتانیا مقابله می‌کردند؛ جلو کاروان‌های تجاری آنها را می‌گرفتند و سربازان را در حملات پارتیزانی قتل عام می‌کردند برای اینکه بتوانند مناطق پشتون نشین پاکستان را که آن زمان جزء هند و تحت سلطه بریتانیا قرار گرفته بود از دست بریتانیا خارج کنند.

در شهر جلال آباد بزرگترین گمرک کشور افغانستان هست و پشتون‌هایی که ساکن افغانستان هستند معمولا برای دریافت خیلی از خدمات شهری از طریق این گمرک به شهر پشاور در رفت و آمد هستند. حدود ۷۰ درصد از خدمات شهری مثل استفاده از پزشک، خریدهای روزانه و... را پشتون‌های این منطقه از طریق عبور از این مرز از شهر پشاور که مرکز ایالت خیبرپختون‌خواه است دریافت می‌کنند. این شهر در یک نقطه فوق العاده سوق‌الجیشی قرار دارد. بریتانیایی‌ها خیلی تلاش کردند که با در اختیار گرفتن جلال آباد و

تنگه جلال آباد بتوانند به افغانستان ورود پیدا کنند و پشتون‌ها را سرکوب و منطقه را امن کنند که پشتون‌ها نتوانند به **british india** نفوذ کنند. درگیری‌های سختی در جنگ‌های جلال آباد شکل گرفت که معمولاً برنده‌ای نداشت.

در نتیجه توافقی که بین پشتون‌ها و کمپانی هند شرقی صورت گرفت و آزادی‌هایی به پشتون‌ها داده شد؛ از جمله اجازه عبور و مرور و حفاظت از این تنگه به پشتون داده شد تا اجازه بدهند کمپانی هند شرقی مبادلات و رفت و آمدهای خود را داشته باشد. پشتون‌ها به این پیمان اصلاً وفادار نبودند و جسته گریخته حملاتی به کاروان‌های کمپانی هند شرقی داشتند. در نتیجه درگیری‌هایی شکل گرفت و در نهایت خطی توسط مور تیمر دیورند به‌عنوان وزیر خارجه بریتانیا و فرستاده سلطنت نشین بریتانیا به این منطقه رسم شد و این خط به‌عنوان یک خط رسمی بین کمپانی هند شرقی و افغانستان تاسیس شد و الان هم این خط مورد منازعه است. چون در افغانستان دولت‌هایی که تشکیل شده همه پشتون بودند و معتقدند این خط اصلاً رسمی نیست و مدعی همه‌ی جغرافیای پشتون‌نشین در کشور پاکستان هستند و این ادعا از منظر تاریخی، ادعای درستی است.

پاکستان قطعاً تأثیرگذارترین کشور در تحولات افغانستان طی ۵۰ سال اخیر بوده است. این دست برتر را حداقل در میان مدت یعنی یک تا حدود دو دهه احتمالاً حفظ کند مگر اینکه اتفاقات و تحولاتی در خود پاکستان رخ دهد که منجر شود که رسیدگی به مسائل در حوزه سیاست خارجی کمرنگ شود. کشور پاکستان بخش زیادی از اهمیت استراتژیک خود را در دنیا مدیون همین تحولات افغانستان است. عملاً دروازه ورود به افغانستان بوده و به دلیل اینکه با آمریکا و عربستان هم‌پیمان بوده کاملاً دست باز و برتر را در افغانستان داشته و عملاً با تمامی گروه‌های درگیر در ارتباط بود. حتی یکسری گروه‌های تروریستی مثل سپاه صحابه و شبکه حقانی و لشکر طیبیه را خودش شکل داد، شورای کویته توسط رکن دو ارتش پاکستان شکل گرفت.

با خروج ایالت متحده از پاکستان و روی گردانی حزب مسلم لیگ شاخه نواز شریف در سال ۲۰۱۴ از عربستان سعودی و اتکای بیشتر به چین، پس از امضای قرارداد ۶۴ میلیارد دلاری سی‌یک با کشور پاکستان، که پول عظیمی را به پاکستان تزریق کرد، با سرعت بالایی از توسعه در پاکستان روبرو هستیم. در این دوره این کشور مقداری جایگاه خود را در معادلات افغانستان از دست داد. ارتش پاکستان به عنوان حاکم اصلی این کشور است و دولت‌هایی که در این کشور روی کار می‌آیند حاکم نیستند و بیشتر یک قوه اجرایی هستند و عملاً

سیاست‌گذاری‌های کلان توسط ارتش پاکستان صورت می‌گیرد. اقدام آقای نواز شریف در محول کردن بحث حمایت از عربستان سعودی در ماجرای یمن به مجلس این کشور و عدم موافقت مجلس، ارتش را به شدت عصبانی کرد ولی به دلیل علاقه‌مندی بیش از حد مردم این کشور به ساختارهای دموکراتیک، ارتش نتوانست کاری کند و مجبور شد کوتاه بیاید و عربستان سعودی هم فاصله زیادی از این کشور گرفت.

به همین دلیل ارتش پاکستان یک شبه دست به پرونده‌سازی عظیمی علیه حزب مسلم لیگ شاخه نواز زد و دولت عمران خان روی کار آمد. متأسفانه حمایت شیعیان پاکستانی را در دولت داشتیم و عملاً در این حمایت مشت ما هم برای ارتش پاکستان کاملاً باز شد و توانستند اندازه و میزان نفوذ ما در این کشور را متوجه شوند.

با روی کار آمدن عمران خان ارتش پاکستان دید این‌گوا (اعمال نفوذ بدون حضور)، خیلی‌الگوی موفق بوده و طی این چند سال، از طریق آقای عمران خان تلاش کرده که در افغانستان نفوذ کند. حتی ایشان را به‌عنوان رایزن بارها به افغانستان فرستاد و خود ایشان هم بارها در اسلام‌آباد میزبان بوده و ظاهراً ارتش کنار کشیده است. در حال حاضر برای تحولات افغانستان، پاکستان اعتماد بنفوس کامل را برای در دست گرفتن تحولات افغانستان، نداشت. به همین دلیل تصمیم گرفت بازیگران فرا منطقه‌ای را هم در این ماجرا دخیل کند برای اینکه بتواند به رقابت با همسایگان در تحولات افغانستان، پس از خروج ایلات متحده، بپردازد.

ترکیه و قطر و پاکستان

کشور ترکیه این را یک فرصت بسیار مناسب دید و با همکاری کشور قطر تلاش کرد یک اتحاد مثلث شکل میان پاکستان، ترکیه و قطر ایجاد کند تا نقش بسیار مهمی در تحولات افغانستان و ارتقا جایگاه استراتژیک خودش در منطقه شرقی غرب آسیا که اصولاً حوزه نفوذ این کشور تا الان نبوده، بازی کند. در این اقدام یک گام دیگر از جاه‌طلبی‌های آقای اردوغان را شاهد هستیم. آقای اردوغان الان به شدت درگیر مقابله خلیفه‌گری عثمانی با خلیفه‌گری حجاز است و تلاش می‌کند که خلیفه‌گری عثمانی را به‌عنوان تنها راه نجات جهان اسلام مطرح کند و خلیفه‌گری حجاز را که رهبری آن با عربستان سعودی است کنار بزند و پاکستان در این میان قطعاً گزینه خوبی است.

در نتیجه سیل عظیمی که حدود یک دهه قبل در پاکستان اتفاق افتاد آبرفت‌های رودخانه سند از شمال این کشور تا جنوب این کشور به منطقه اقیانوس هند وارد شد و باعث



کاهش ارتفاع آب در این مناطق شد. پس از اندازه‌گیری‌های مجدد، سازمان ملل این موضوع را پذیرفت که منطقه ۲۰۱۵ بنا به قواعدی که در حوزه بین الملل وجود دارد به آبهای پاکستان اضافه شود. پس عملاً قلمرو دریایی پاکستان اضافه شد و به کشور عمان و گوام و جزایر دیه‌گوگارسیا نزدیک شده است. الان در تمام پایگاه‌های دریایی پاکستان، ترکیه پایگاه دریایی مشترک دارد و یک بخشی را در اختیار دارد، قطر هم یک پایگاه دریایی بزرگ دارد. کشتی‌های ترکیه هم در این منطقه حضور دارند و یک رزمایش بین ترکیه و پاکستان در این منطقه برگزار شد. فاصله محل برگزاری این رزمایش از مرز افغانستان ۴۰۰ کیلومتر و به کمپ‌های حزب المجاهدین که گروه‌های تروریستی-تکفیری وابسته به پاکستان هستند و علیه هند اقدام می‌کنند بسیار نزدیک است.

ترکیه هم حدود سه هزار نفر از نیروهای داعش را در همین منطقه مستقر کرده و عملاً ما شاهد یک پیمان مخفی میان ترکیه و پاکستان، برای نفوذ در افغانستان هستیم. اینجا دلیل فشار ترکیه برای در اختیار گرفتن فرودگاه کابل کمی روشن می‌شود. در اختیار گرفتن این مسیر برای تأثیرگذاری ترکیه خیلی اهمیت دارد و پاکستان هم نمی‌خواهد مثل گذشته شاگرد بی انضباط منطقه باشد و می‌خواهد با شریک کردن ترکیه بهره‌برداری خود را داشته باشد و از طرفی هم ترکیه، پاکستان را کشور مناسبی برای نفوذ به افغانستان و همچنین تحت فشار قرار دادن هند برای یکسری بده بستان‌های سیاسی می‌داند.

ترکیه هم‌پیمان آمریکا و غرب است، برعکس پاکستان که مشترک المنافع با چین است. پس چطور پاکستان اجازه می‌دهد که ترکیه از خاکش استفاده کند؟ در مورد پاکستان هیچ وقت نباید فراموش کنید حاکمیت پاکستان در یک رودر بایستی همسایگی با ما قرار دارد. حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت مطلق فقیه است که در ادبیات سیاسی، امنیت هستی‌شناختی کشور پاکستان را به خطر می‌اندازد. امنیت هستی‌شناختی یعنی خود آن موجودیت، نه منافعش، را به خطر می‌اندازد. یعنی ایران ممکن است منجر به نابودی پاکستان شود! مثلاً وقتی عراق به ایران حمله کرد و ادعای جدایی خوزستان و فتح تهران را داشت، عملاً امنیت هستی‌شناختی ما هدف قرار گرفته بود. ولی الان مثلاً ما با عراق در توسعه بندر خرمشهر و بندر بصره برای منافع اقتصادی در یک رقابتی هستیم، اینجا امنیت اقتصادی ایران به خطر می‌افتد نه امنیت وجودی و هستی‌شناختی ایران! نگاه حاکمیت پاکستان که یک نظام ارتش سالار کاملاً سکولار است به جمهوری اسلامی این است که تا آنجایی که بتواند تلاش می‌کند که روابط، حتی میان مردم دو کشور، به حداقل خودش برسد برای اینکه این عرق‌های فرهنگی تقویت نشود و الهام‌گیری از ساختار حکومتی که در ایران است نشود.

مخصوصاً اینکه بیش از چهل میلیون شیعه در پاکستان وجود دارد، به گلگیت و بلتستان ایران کوچک می‌گویند. گروه‌های مختلف شیعه مثل مجلس وحدت ملی، تحریک جعفریه و جامعه بعثت علناً و رسماً از نظام ولایت فقیه صحبت می‌کنند و حتی هیچ ابایی از بیان شدن ارتباطاتشان با حتی سپاه در ایران ندارند. به همین دلیل دلخوش کردن به رابطه پاکستان و اینکه ما احساس کنیم پاکستان عضو شانگهای است و ما در آنجا حضور داریم و پاکستان باید گرایشش به چین باشد پس باید رابطه‌اش با ترکیه بد باشد و... اینگونه نیست. وقتی یک ساختار حکومتی ذات خودش را در خطر می‌بیند، همه این مسائل فرعی هستند.

ترویج مدل حکومت داری ترکیه در پاکستان حدود ده پانزده سال به چشم می‌خورد. طرفداران احزاب مختلف ابایی ندارند که مسئولین کشور خودشان را به مقامات ترکیه تشبیه کنند، مدتی به آقای شهباز شریف برادر آقای نواز شریف که سر وزیر ایالت پنجاب بود اردوغان پنجاب می‌گفتند. یعنی همانطور که ایشان در ترکیه توسعه ایجاد می‌کند این هم در پنجاب توسعه ایجاد می‌کند. مدل توسعه اسلامی ترکیه و مدل اسلام ترکیه الان چیزی است که در جامعه پاکستان پمپاژ می‌شود. این مسئله‌ای نیست که بشود به راحتی از آن گذشت و درباره انتخابات پاکستان شیعیان نباید حمایت می‌کردند.

آمریکا

با فروپاشی روسیه تزاری و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی، در افغانستان دولتی مستقر شد که دولت کمونیستی بود و با دین مخالفت می‌کرد. افغان‌ها به دلیل این مخالفت دولت با دین با ارتش شوروی، که به طرفداری از دولت افغانستان وارد این کشور شده بود، می‌جنگیدند. در همین زمانی که مقابله با شوروی وجود داشت، ایالت متحده فرصت خوبی برای نفوذ در افغانستان و ضربه زدن به شوروی می‌دید. استانیلی دانهام، پدربزرگ باراک اوباما، از سوی سیا مسئول اصلی تامین تدرکات و تجهیزات لجستیک طالبان بود. از همین زمان نفوذ در جریان‌های طالبان به دلیل ماهیت متکثر این گروه و همچنین فقه سیاسی که به آن معتقد بودند صورت گرفت.

بعد از تسلط طالبان بر افغانستان ایالات متحده در زمان دولت جرج بوش پسر، برای گرفتن بن لادن به افغانستان حمله می‌کند. به نظر من تنها توجیهی برای حمله و حضور ۲۰ ساله آمریکا در افغانستان و عراق هست ایجاد دو ساختار مبتنی بر لیبرال دموکراسی، یکی در حوزه عربی برای الگوسازی در کشورهای عربی و دیگری در حوزه فارس‌زبان برای ایجاد یک الگو در منطقه فارسی است. در واقع می‌خواستند این دو کشور را نه از طریق دموکراسی، بلکه با زور سر نیزه دموکرات کنند. اتفاقی که در هیچ‌کدام از دو کشور واقع نشد. بزرگترین شاهد ادعای من این است که ایالات متحده هدف اصلیش این بود که قوانین اساسی برای این دو کشور تنظیم کند که کاملاً مبتنی بر یک نظام فدرالی به شدت دموکرات است. کسانی که هیچ اطلاعی از ساختارهای نظام‌های سیاسی ندارند می‌گویند ایالات متحده به عمد این قانون اساسی را برای این کشورها فراهم کرده که هرگز روی آرامش را نبینند. اتفاقاً این قوانین اساسی برای دیدن روی آرامش بود، ولی بدون درک ساختارهای بومی این کشورها و به همین دلیل این اتفاق نیفتاد و ایالات متحده بعد از این همه سال مجبور به خروج شد. ما می‌گوییم ایالات متحده را از افغانستان بیرون کردند و این کشور شکست خورده و عملاً خارج شده و این جنگ داخلی هم باید یکجور سامان پیدا کند که صلح در افغانستان برقرار شود. ولی این تمام ماجرا نیست. آمریکایی‌ها سال‌ها در اندیشکده‌ها طرح خروج از افغانستان را بررسی می‌کنند و از سال ۲۰۱۹ به دنبال خروج از افغانستان بودند چون تاسیس یک حکومت مبتنی بر لیبرال دموکراسی را از طریق حضور مستقیم خودشان ممکن نمی‌دانستند. در همان زمان اگر کنفرانس‌ها و میزگردهایی که توسط اندیشکده‌های آمریکایی مثل شورای آتلانتیک یا CFR و هوکسن را ببینید عموماً

این بحث مطرح بود که ما باید از افغانستان خارج شویم و اشاعه‌ی ارزش‌های لیبرال دموکراسی را از طریق نسل جوان این کشور پیگیری کنیم. جنگ در افغانستان به شکل سخت شاید تمام شود ولی به شکل نرم خود به طور تمام عیاری آغاز شده و ما باید منتظر تبعات این جنگ باشیم و این جنگ اگر ما دیر بجنبیم و با دقت و ملاحظه در این جنگ حضور پیدا نکنیم باید منتظر روزی باشیم که افغانستان برای ما پارسی زبان‌ها الگوهای فرهنگی بشود و الگوهای فرهنگی جامعه ما را هدف قرار خواهد داد و جنگ بزرگتر قطعاً این جنگ خواهد بود و ما باید خیلی مراقب این جنگ باشیم.

چین

گروه تروریستی - تکفیری ترکستان شرقی که در ایالت سین‌کیانگ حضور دارند و واقعا دولت چین را آزار می‌دهند از دالان واخان استفاده می‌کنند که محل اتصال خاک افغانستان به خاک چین است. منطقه کاملاً کوهستانی است و فقط گروه‌های تروریستی می‌توانند در اینجا رفت و آمد کنند. به شدت کشور چین نگران نفوذ به خاکش از این منطقه است. قطعاً بخش زیاد سرمایه‌گذاری‌هایی هم که در پاکستان انجام داده برای شکل دهی به کریدورهای مورد نظرش برای توسعه سلطه تجاری خودش و بخشی از آن هم برای کسب رضایت ارتش پاکستان، برای کنترل گروه ترکستان شرقی است و این اتفاق تا حدودی به وقوع پیوسته است.

چین قصد داشت از طریق رسم کریدوری از خاک پاکستان به افغانستان و پس از آن به آسیای میانه، مسیر تجاری خودش را از بنادر گوادر و بندر کراچی، به مناطق آسیای میانه و از آن طرف به روسیه و اروپا وصل کند. ولی این بحران‌های امنیتی که الان به وجود آمده حداقل این مسیر را برای کشورهای آسیای میانه کمرنگ کرده است. چینی‌ها تا الان نشان دادند که به جز ارائه پیشنهادها، اقتصاد پلن مشخصی برای دخالت سیاسی امنیتی در کشورهای مختلف ندارند. به همین دلیل عملاً این نقش را به پاکستان محول کردند و پاکستان دوباره دست خود را در این تحولات، نه از سوی ایالات متحده بلکه از سوی متحد منطقه‌ای خودش، چین، باز می‌بیند. پاکستان این مجوز را پیدا کرده که مثلث اخوانی (قطر پاکستان ترکیه) را شکل دهد و در تحولات افغانستان دخالت کند.

هند

این موضوع برای هند گران تمام شد، هند سرمایه‌گذاری‌های بسیار زیادی از جمله تاسیس چندین سد و مراکز تجاری و حتی تاسیس راه‌های تجاری، در افغانستان داشته است. اینها همه با روی کار آمدن دولتی متمایل به پاکستان به خطر می‌افتد. از سوی دیگر هند احساس خطر حضور ترکیه در مرزهای خود را دارد. به دلیل روابط بسیار گرمی که ترکیه با گروه‌ها تروریستی مثل داعش دارد که می‌توانند به انصارالمجاهدین بپیوندند و در منطقه کشمیر هند اختلالات و مزاحمت‌هایی برای هند ایجاد کنند و در این فضا عملاً قدرت چانه زنی ترکیه در مقابل هند خیلی افزایش پیدا می‌کند. به همین دلیل گرایش هند به ایران زیاد شده، حتی دوباره پیشنهاد توسعه بندر چابهار را دادند. تلاش‌های هند را فعلاً در همین حد می‌شود خلاصه کرد و پلنی برای ادامه کار ندارند چون فکر نمی‌کردند اشرف غنی و جریان متمایل به هند اینجور رو به افول برود.

ایران

بارها اعلام شده که سیاست خارجی ایران مبتنی بر حُسن همجواری بوده و از تجزیه هیچ کدام از کشورها حمایت نمی‌کنیم. ولی طی دهه اخیر، تمرکز بر روی یک پرونده کاملاً فرعی به اسم پرونده هسته‌ای منجر شد که عملاً ما از خیلی از مناطق پیرامونی خود غافل شویم. اصولاً از اول انقلاب شکوهمند اسلامی، استراتژی و ایده حضرت امام آزادی قدس و وحدت جامعه مسلمین بر روی آزادی قدس بود. متأسفانه ما از قرابت‌های فرهنگی به شدت غفلت کردیم و در همین یک سال گذشته هم یک ضربه مهلک از این مسئله خوردیم.

از اشتباهات سیاست خارجی ما بی توجهی به شرق و توجه بیش از اندازه به غرب است و اینکه ما دائم تلاش می‌کنیم دل همسایه‌های غربی را به دست آوریم. احساس می‌کنیم الگوی موفق در منطقه غرب آسیا داشتیم و سعی می‌کنیم همین الگو را در شرق هم پیاده کنیم. یعنی هیچ خلاقیتی در حوزه سیاست خارجی نداریم. مثلاً چون در لبنان حزب الله را شکل دادیم و مدل موفق بود، مثلاً اگر در هند بخواهیم کار کنیم باید چیزی مثل حزب الله درست کنیم. در عراق اگر ما مدل حشد یا بسیج مردمی را شکل دادیم در قزاقستان و قرقیزستان هم باید همین کار را کنیم! هیچ درکی از واقعیت درونی کشورها نداریم و این چیزی است که پاکستان و افغانستان از آن می‌ترسند، واقعا از زینبیون و فاطمیون ترس دارند. ما فکر می‌کنیم زینبیون و فاطمیون مدل موفق بوده و می‌خواهیم اینها را در شرق

گسترش دهیم. حتی رابطه ما با طالبان هم از این باب بوده است. حتی تقویت جامعه بعثت در پاکستان در شمال ایالت سند از این باب بوده است.

ما در مدل‌های غربی هم موفق نبودیم. الان جنبش ۱۴ اکتبر در لبنان به قدرت رسید و عملاً ساختار ۱۴ مارس و ۸ مارس فروریخته و حزب الله واقعا الان در خطر است و نتوانسته در خود نظم ایجاد کند. در سوریه هم ما به بندر لاذقیه رفتیم با سروصدایی قرارداد امضا کردیم که آن منطقه را توسعه اقتصادی دهیم اما الان شرکت‌های قطری فعال هستند چون موضوعات اقتصادی در سوریه نه مبتنی بر قراردادهای بلکه مبتنی بر ارتباط با خاندان اسد است نه شخص بشار اسد! اولین شریک تجاری سوریه در زمان فعلی ترکیه است. در عراق هم بصره منتظر یک کبریت است که روشن شود و آتش بگیرد. مدل حشد فقط در بعضی از مناطق جواب داد در همه مناطق جواب نداد، جایی که محل نفوذ بریتانیایی‌ها است مثل بصره و موصل و العماره این مدل اصلا جواب نداده به همین دلیل ما نتوانستیم حتی گذرگاه بو کمال را دوباره پس بگیریم!

به نظر من این اندیشه که به دنبال مذاکره مستقیم با طرف‌های درگیر در افغانستان هست، یک مذاکره بی نتیجه خواهد بود. باید همانطور که پاکستان عمل کرد به فکر یکسری اتحادهای منطقه‌ای باشیم. پاکستان یک اتحاد مثلث میان خودش قطر و ترکیه شکل داده و از طرف دیگر یک اتحاد مربع میان خودش و ازبکستان و ایالات متحده و دوباره ترکیه برای جلب اعتماد چین در کنترل تحولات منطقه شکل داده است. در این میان پاکستان نقش خود را بازی می‌کند ولی ما اینکار را نمی‌کنیم.

من متأسفانه به‌عنوان یک تحلیلگر ایران را بزرگترین بازنده تحولات افغانستان بدانم، بعد از ما هم احتمالا عربستان سعودی و امارات متحده عربی در این تحولات بازنده هستند. ما در شکل‌گیری به ایده‌های سیاسی دچار مشکل هستیم. همچنان فکر می‌کنیم که از طریق میلیشیایی کردن، تحولات دیپلماتیک قابل کنترل است و از آن طریق می‌توانیم کار خود را پیش ببریم. ما اگر اینقدر اعتقاد به نظامی‌گری در عرصه بین‌الملل داریم و احساس می‌کنیم که برش دیپلماتیک از طریق شکل دادن به میلیشیای نظامی است، پس چرا هیچ پیوست رسانه‌ای برای این قضیه نداریم؟ اینکه روزنامه جمهوری اسلامی حشد الشیعی را مطرح می‌کند یعنی چه؟! اگر یک دروغ را اعلام کرده باید محاکمه شوند که دنیا بفهمد چنین چیزی وجود ندارد! ما هیچ خلاقیت و قدرتی برای ایده‌پردازی نداریم. متأسفانه یک مشت پیرمردی که به شدت متکبر هستند و فکر می‌کنند تحولات الان دنیا مثل تحولات

۴۰ سال پیش است نسخه‌های استراژیک مطرح می‌کنند و متاسفانه شورای عالی امنیت ملی هم دست اینها است. ما اگر با بلژیک هم مراد داشته‌ایم دنبال تشکیل یک گروه نظامی در بلژیک بودیم تا بتوانیم در بلژیک امور دیپلماتیک خود را پیش ببریم.

من به آقای رئیسی رای دادم چون ایشان مولفه‌های قدرت ملی ما در حوزه داخلی، که قطعاً محوریتش اقتصاد و مقابله با فسادهای اداری و اقتصادی است، بتواند ارتقا دهد. ولی در حوزه سیاست خارجی اوضاع بدتر می‌شود. حتی در جلسه‌ای که با بزرگوارانی که از سوی ایشان آمده بودند داشتیم، پیشنهاد بنده برای وزارت امور خارجه خود آقای ظریف بود و معتقد بودم که ایشان یک بازیگر و چانه‌زن خیلی بزرگی است. این را نمی‌شود ندید گرفت! من نه می‌گویم که ایشان جاسوس است و نه می‌گویم که قهرمان است، از آن چیزی که به چشم خود دیدم و اطلاعاتی که دارم ایشان بزرگترین معامله‌گر دیپلمات ماست. همانطور که ۸ سال توسط روحانی اجبر شده بود برای چانه‌زنی با غربی‌ها و ایالات متحده، الان هم می‌شود از ایشان استفاده کرد برای چانه زنی در مسائل بین‌المللی و ایشان قدرت عجیبی در این حوزه دارد خیلی به ادبیات دیپلماتیک مسلط است ولی ماموریتی که از ایشان خواسته شده بود ماموریتی بود که نتیجه آن را می‌بینید!

۵ هسته بالقوه شکل‌گیری میلیشیای محلی در افغانستان وجود دارد که نیازی نیست ما اینها را بر تقاطع شیعه سنی سوار کنیم. ما باید اینها را مبتنی بر ملی‌گرایی کمک کنیم، یعنی باید به جریان طالبان ملی‌گرا که الان ویرترین طالبان است کمک کنیم. ما باید آقای ذبیح‌الله مجاهد و سهیل شاهین و ملا برادر آخوند زاده و... که از طوایف پشتون هستند، به‌عنوان یک جناح ملی‌گرا در مقابل جناح طالبان پاکستانی تقویت کنیم و همزمان دست به یکسری ائتلاف‌های منطقه‌ای مطابق مدل پاکستان بزنیم. یک زهر چشم اساسی از ترکیه از طریق خاک سوریه بگیریم که دستش را از منطقه کوتاه کند. همچنین یک مانور دیپلماتیک علیه قطر انجام دهیم. باید بالاخره یکسری اتحادها در منطقه شکل بگیرد و یک سری زهر چشم‌ها از همسایه‌های غربی و جنوبی گرفته شود تا خیلی احساس نکنند که دستشان در ماجرای افغانستان باز است.

طرح بحث حشدالشعبی ما را در موضع حمایت از جریان شیعی برای مقابله با جریان سنی در افغانستان قرار داد. موقعیتی که به شدت برای شیعیان افغانستان خطرناک است و تمام شیعیان افغانستانی که در این مسئله حضور پیدا کردند عملاً با آتش بازی می‌کنند. از طرفی به دلیل حضور هیئت دیپلماتیک طالبان در ایران و حمایت‌هایی جسته‌گریخته ایران از

طالبان، ایران هم از سوی دیگر در فضای مجازی متهم به حمایت از طالبان شده و نتیجه این دو این شده که جمهوری اسلامی حامی تئوری آشوب در افغانستان است. یعنی حشداششیعی را شکل داده و از طرفی هم از طالبان هم حمایت می‌کند و جهت حفظ منافع خود، افغانستان را در هرج و مرج نگه می‌دارد. در این فضای رسانه‌ای ایالات متحده و پاکستان تطهیر شدند و حتی صحبت آقای اردوغان هم دیده نشد. همه درگیر ربط دادن حشداششیعی و بیانیه کاملاً اشتباهی آقای صافی گلپایگانی در هشدار به مسئولین جمهوری اسلامی و حضور هیئت دیپلماتیک طالبان در ایران بودند.

ما در حوزه عملیات روانی در تحولات منطقه در موضع ضعف قرار گرفتیم. احساس می‌کنم کم کم به کمک شبکه‌هایی مثل شبکه الجزیره و طلوع نیوز فارسی و بی بی سی فارسی و شبکه آناتولی ترکیه احتمالاً ما متهم اصلی اتفاقات افغانستان به تمام دنیا شناخته خواهیم شد و هرچه هزینه کنیم بازنده این جنگ در حوزه رسانه‌ای خواهیم شد و مجبور می‌شویم هزینه‌هایی عجیبی بدهیم.

نسبت به تحولات داخلی هم ما اگر قرار است اقدام سختی انجام دهیم کاملاً باید مبتنی بر ملی-گرایی باشد. مطرح کردن بحث شیعی در افغانستان حماقت محض است و این حماقتی هم بود که ما در عراق هم انجام دادیم و بحث را شیعه سنی کردیم. متأسفانه آقای مقتدی صدر روی این بحث سوار شد ۷۵ مسجد اهل تسنن را آتش زد و خیزش مردمی علیه شیعه شکل گرفت و از آن طرف داعش هزار امام جماعت اهل سنت را در عراق کشت چون اینها متمایل به جریان تکفیر نبودند!



تاریخچه، افکار و سیاست طالبان

■ پیرمحمد ملازهی

پیشینه طالبان

ما اگر بخواهیم طالبان را بشناسیم باید برگردیم به شرایطی که اتحاد شوروی سابق در افغانستان جهت حمایت از دولت مارکسیستی افغانستان پیش آورد. ارتش سرخ اتحاد شوروی برای حمایت از رژیم مارکسیستی وارد افغانستان شد. در آن زمان جهاد در افغانستان از مناطق روستایی و عشایری شرق و جنوب افغانستان آغاز و به تدریج همه گیر شد و تمامی کشور را دربرگرفت. گروه‌های قومی هر کدام تشکیلات خاص خودشان را تحت عنوان احزاب اسلامی جهت فعالیت علیه اتحاد شوروی و رژیم مارکسیستی به وجود آوردند. هشت گروه در پیشاور مستقر شدند که مهم‌ترین آنها حزب جمعیت اسلامی به رهبری استاد ربانی و حزب اسلامی حکمتیار بود. اینها در زمان داوود خان تحت عنوان نهضت اسلامی با هم یکی بودند ولی با

شکل دادن خط مشی متفاوت از هم جدا شدند. حزب جمعیت اسلامی استاد ربانی عمدتاً تاجیک و حزب حکمتیار عمدتاً پشتون بودند ولی در کنار این دو احزاب دیگر هم بودند، احزابی که سرانجام در هشت گروه متمرکز شدند و جهاد را رهبری می‌کردند. در آن زمان جهاد در افغانستان از طرفی مورد حمایت کشورهای اسلامی و از طرف دیگر مورد حمایت کشورهای غربی، در راس آنها آمریکا، بود.

در تحلیل جهاد باید گفت؛ بخشی از جهاد مربوط به داخل افغانستان، بخشی مربوط به منطقه و بخشی مربوط به شرایط بین‌المللی و در رابطه با رقابت‌های شرق و غرب بود، در این چهارچوب هم حمایت‌ها شکل گرفت. عربستان سعودی، امارات، قطر و کشورهای نفت خیز حوزه خلیج فارس به شکل جدی وارد شدند و مدارس مذهبی را در ایالت‌های سرحد پاکستان و... تاسیس کردند. این مدارس برای جهاد در افغانستان جهادگر تربیت می‌کردند. علاوه بر این عبدالله عزام که یک فلسطینی تبار اخوانی بود از اردن آمد و دفتری را در پیشاور ایجاد کرد. کار او جمع‌آوری کمک‌های مالی از کشورهای دیگر و آموزش نیروهای جهادی در پیشاور بود و این افراد و کمک‌ها را برای جهاد در اختیار احزاب قرار می‌داد. این همکاری و دیدگاه مشترک نسبت به جهاد سبب شد که دو مکتب دیوبندی هندی و سلفیت وهابی به هم نزدیک شوند.

نزدیکی اینها در مدارس مذهبی به تدریج، بیشتر می‌شد تا اینکه اختلافی بر سر چگونگی نماز خواندن ایجاد شد. در اهل سنت شبه قاره هند، وقت نماز دستان را می‌بندند. در آن طیفی که از خاورمیانه آمدند خیلی تقید بر سر این مساله وجود نداشت، اما به هر حال این اختلافی را به وجود آورد. عبدالله عزام در یک حرکت انقلابی فتوایی صادر کرد که مالکی مذهب‌ها باید در افغانستان براساس فقه حنفی عمل کنند و این بسیار تعیین‌کننده و نتیجه مثبتی برای اتحاد و همکاری کسانی بود که از خاورمیانه و حدود هشتاد کشور دیگر برای جهاد در افغانستان می‌آمدند.

عبدالله عزام در حادثه ترور به شهادت رسید. بعد از عزام، اسامه بن لادن برجسته شد که خط فکری او را که اخوانی بود خیلی تأیید نمی‌کرد و بیشتر خط فکری عربستان سعودی حاکم شد. بن لادن به تدریج صف خود را از مجاهدین جدا کرد و جذب نیرو را از مدارس مذهبی انجام می‌داد به علاوه اینکه چون از یک خانواده ثروتمند یمنی تبار بود پول زیادی در اختیار داشت. در نتیجه به تدریج رهبری جریان جهادی غیر بومی منطقه به دست بن لادن افتاد و مراکز آموزشی مستقلی برپا کرد.

طالبان یک بخش بومی داشت که عمدتاً از قوم پشتون افغانستان و پاکستان بودند و یک بخش هم القاعده بودند که متشکل از عرب‌های خاورمیانه (امارات، اردن، مصر و عربستان سعودی و...) و حتی از آمریکا و اروپا و... بودند. اینها تا زمانی که اتحاد شوروی شکست خورد و معاهده ژنو امضا شد و روس‌ها از افغانستان خارج شدند جهادی دوگانه داشتند. وقتی مجاهدین پیروز شدند توافقی صورت گرفت که آقای مجددی به مدت دو ماه و بعد مرحوم ربانی به مدت ۴ ماه رهبری را برعهده بگیرد و بعد انتخابات برگزار و تکلیف دولت آینده افغانستان روشن شود.

آقای حکمتیار که به عنوان نخست وزیر تعیین شده بود از این ترکیبی که به وجود آمد رضایت نداشت به همین دلیل به کابل نیامد و خارج از کابل در منطقه‌ای مستقر شد و آقای فرید را به عنوان نخست وزیر خود معرفی کرد. پاکستان می‌خواست حکمتیار بیاید و قدرت را در کابل به دست بگیرد چرا که حکمتیار با پاکستان توافق کرده بود که اگر به قدرت برسیم و در جهاد پیروز شویم طرح کنفدرال بودن افغانستان و پاکستان را می‌پذیریم و این دو کشور ادغام می‌شوند و خط مرزی را از بین خواهیم برد. حکمتیار حاضر نشد با احمدشاه مسعود ارتباط داشته باشد و این باعث شد اختلافات عمیقی در جریان جهادی شکل بگیرد.

دو ماه آقای مجددی که تمام شد قدرت را در اختیار آقای ربانی گذاشت اما وقتی ۴ ماه آقای ربانی تمام شد آقای ربانی و احمدشاه مسعود زیر بار واگذاری قدرت به دیگران و انتخابات نرفتند. یک شورای حل و عقد که طبق فقه حنفی بود به وجود آمد و قدرت را ادامه دادند و نتیجه آن بروز جنگ داخلی بود. آقای حکمتیار کابل را به توپ بست، جنگ بین حکمتیار و احمدشاه مسعود از یک طرف و دیگر احزاب شیعه و سنی از طرف دیگر به وجود آمد و وضعیتی در کابل حاکم شد که از تثبیت قدرت جلوگیری کرد. خارج از کابل هم هرکدام از گروه‌های بومی و مذهبی و فرماندهان مسلح حکومتی تشکیل دادند و کسی از حکومت مرکزی تبعیت نمی‌کرد و وضعیت هرج و مرج نامنی پیش آمد و حکومت محدود به کابل و نیروهای احمدشاه مسعود شد. عامل اصلی این هرج و مرج دولت آقای ربانی بود که حاضر به برگزاری انتخابات نشد و قدرت را در دست قوم خود (تاجیک) منحصر کرد. هر چند تلاش کرد دیگران را هم به نوعی هماهنگ کند ولی به هر حال قدرت را رها نکرد.

شروع حرکت طالبان

در یک دهکده کوچکی به نام سنگسر از توابع ولسوالی دامان ولایت قندهار، یک مدرسه دینی وجود داشت که ملا محمد عمر و حدود سی طلبه به همراه مدرسین در آنجا بودند. یکی از فرماندهان نظامی که با فرماندهان مرکزی هم خیلی هماهنگ نبود، یک خانم شوهردار را ربود و سبب شد مردم از این فرمانده که در آن منطقه قدرت داشت نزد ملا عمر شکایت کنند. او طلبه‌ها و مدرسان را در مدرسه یا مسجد سنگسر دعوت کرد و گفت این ذلت است برای ما که فرماندهان خودسر چنین کارهایی کنند و دستور داد که اینها مسلح شوند. حدود ۳۰-۴۰ نفر از این مدرسه سلاح به دست گرفتند و به مقری که آن فرمانده نظامی در آن بود حمله کردند و او را کشتند و این مقدمه حرکتی شد که الان تحت عنوان طالبان شناسایی می‌شود. حرکت بعدی اینها تصرف پادگانی متعلق به حزب حکمتیار بود که سلاح زیادی در آنجا متمرکز بود و بعد از تصرف آنجا توجه پاکستان به اینها جلب شد.

ظاهراً ابتدای کار پاکستان خیلی در این حرکت دخالت نداشت. وقتی طالبان کمی قدرت گرفتند، به کمک این نیرو آقای بابل که وزیر کشور پاکستان بود، کاروانی از کالاهای پاکستانی را از طریق قندهار به طرف آسیای مرکزی حرکت داد و از این نیرویی که به وجود آمده بود استفاده کرد و این اولین برخورد رسمی دولت پاکستان با این گروه جدید بود. اولین کاروان از کالاهای پاکستانی از طریق مرز چمن وارد افغانستان شد از راه قندهار به منطقه فراه و بعد هرات و خلاصه به ازبکستان رسید. این مساله سبب شد که طالبان با پاکستان گره بخورند. این ارتباط توجه پاکستان را جلب کرد و احساس کردند کاری که حکمتیار نتوانست انجام بدهد شاید اینها بتوانند انجام بدهند. خانم بوتو در مصاحبه‌ای گفت طالبان محصول پول عربستان سعودی، آموزش و سلاح آمریکایی و انگلیسی و تدارکات پاکستان است.

طالبان شروع کردند به عملیات نظامی؛ ابتدا به شهرها و روستاهایی که دست گروه‌های مختلف بود حمله می‌کردند، فرمانده‌ها یا تسلیم می‌شدند یا با خشونت تمام کشته می‌شدند. با توجه به دلاری که از عربستان سعودی دریافت می‌کردند، با فرماندهان وارد مذاکره می‌شدند و آنها را می‌خریدند و جمعیت رزمنده طالبان افزایش پیدا می‌کرد. برای آنها اینکه با چه کسی بجنگند خیلی مطرح نبود، بیشتر پول و زندگی هدفشان بود. جنگ یک حرفه بود طرف می‌خواست زندگی کند و یک درآمدی داشته باشد! در مرحله اول آقای ربانی هم از این گروه که به وجود آمده بود حمایت کرد و برای آنها پول فرستاد. آقای ربانی می‌گفت طالبان نیرویی است که می‌تواند با آنها کنار بیاید و آنها را حمایت کرد.

ولی طالبان وقتی صاحب قدرت شدند حاضر نبودند تحت پشتیبانی کسی باشند. به مناطق مختلف حمله کردند، فراه و هرات را گرفتند، در مزار شریف دیپلمات‌های ایرانی را کشتند، بحرانی بین طالبان و ایران به وجود آورد که ایران ناچار نیروهای نظامی‌اش را در شرق کشور مجهز کرد.

از این طرف پیشروی را ادامه دادند، نیروهایی چون حکمتیار را که در مقابلشان ایستادند سرکوب کردند. رفتند به طرف کابل و کابل را هم گرفتند. احمدشاه مسعود قبل از اینکه طالبان کابل را تصرف نظامی کنند تاکتیکی به خرج داد و نیروهایش را از کابل خارج کرد و به دره پنجشیر در شمال برد. دولت آقای ربانی با حمایت‌های بیرونی (ایران، روسیه و هند) و درونی، توانست ده درصد از خاک افغانستان را تا حمله آمریکایی‌ها حفظ کند. یعنی دو دولت در افغانستان شکل گرفت، یکی دولت ربانی در شمال که ده درصد خاک را در اختیار داشت که احمدشاه مسعود فرمانده اصلی آن بود و یک دولت هم در کابل توسط طالبان شکل گرفت.

افول طالبان

افرایی که طالبان از لحاظ فکری داشتند زیاد بود. نوعی رفتاری که از اینها سرزد به ضرر جهان اسلام تمام شد، محل کار کردن زنان، مدارس دخترانه بسته شد. به تدریج آن نیروی جهادی که از خارج افغانستان آمده بودند و نیروی کیفی و جهادگران برجسته‌ای متشکل از هفت گروه جمعیت اسلامی بنگلادش، جمعیت اسلامی هند، اندونزی و حزب التحریر ازبکستان و نهضت اسلامی ترکستان شرقی چین و... بودند، سازمان القاعده را به رهبری بن لادن تشکیل دادند. القاعده دو روز قبل از حمله به برج‌های دوقلو در نیویورک، که از قبل سازماندهی کرده بود، احمد شاه مسعود را ترور کرد. عملیات حمله به برج‌های دوقلو توسط نوزده نفر از جهادگران اجرا شد که اغلب تحصیل کرده بودند تا آن حد بودند که در لندن برای خلبانی آموزش دیده بودند. بعد از این اتفاق، رئیس جمهور آمریکا خواستار این شد که ملاعمر، بن لادن را تحویل دهد، ملاعمر به هر حال حاضر نشد بن لادن را تحویل دهد.

وقتی ژنرال احمد را مشرف نزد ملاعمر در قندهار فرستاد که بگوید وضعیت خطرناک است و بن لادن را تحویل دهید. ملاعمر به صراحت گفت تحویل نمی‌دهیم. او گفت آمریکا به شما حمله می‌کند و حکومت شما نابود می‌شود، گفت مساله‌ای نیست ما ننگ تاریخی را نمی‌توانیم بپذیریم. پاکستانی‌ها متوجه شدند طالبان حرف شنوی از آنها ندارند و همکاری خود را برای نجات خودشان، با آمریکا شروع کردند. پاکستان در موقعیتی بود که امکان عدم

همکاری را نداشت. به همین دلیل پاکستان پایگاه شمس آباد را در اختیارشان گذاشت و آمریکایی‌ها عملیات را شروع کردند و طالبان نتوانستند مقاومت کنند. از آن طرف احمدشاه مسعود و ژنرال دوستم نیروهای خود را با آمریکایی هماهنگ کرد. اینها سعی کردند مواضع مستقل خودشان را هم تا حدی حفظ کنند، یعنی کاملاً مهار کار دست آمریکا نرفتند.

اشتباه استراتژیک

دولت طالبان سقوط کرد و یک حکومت جدید، به نوعی در ارتباط با کنفرانس بن و کشورهای ایران، پاکستان، روسیه و چین و همه کشورهای منطقه و دیگر کشورها تحت ریاست سازمان ملل و سرانجام با کمک ایرانی‌ها سرکار آمد و آقای حامد کرزی به عنوان رئیس دولت موقت تعیین و پذیرفته شد. دولت ربانی ابتدای کار زیر بار نمی‌رفت ولی در نهایت آنطور که شایع هست ۱۵۰ میلیون دلار گرفت و مخالفتش متوقف شد. دولت موقت تشکیل شد، بعد لویه جرگه شکل گرفت و لویه جرگه قانون اساسی فعلی جمهوری اسلامی افغانستان را تصویب کرد و بعد از برگزاری انتخابات مجدداً آقای حامد کرزی به عنوان رئیس دولت انتخاب شد. بعد از پایان دوره کرزی آقای اشرف غنی رئیس جمهور شد و فعلاً دور دوم ریاست جمهوری خود را می‌گذراند.

طالبان بعد از این ترتیبات که در بُن به وجود آمد حذف شدند. پاکستان هم نتوانست دیگران را قانع کند که طالبان را به عنوان بخشی از جامعه افغانستان در این ساختار بگنجانند. به نظر من این یک اشتباه استراتژیک بود، اگر طالبان را راه داده بودند، طالب در حد امروز صاحب قدرت نمی‌شد. مردم تجربه دوران چند سال حکومت طالبان را داشتند و به آنها رای نمی‌دادند.

نیروهای طالبان از زمانی که شکست خوردند در موقعیت‌های جغرافیایی مختلف از جمله در کانتینرهای دشت لیلی قتل عام شدند. آنهایی که زنده ماندند به علاوه نیروهای عرب و غیر عرب القاعده، به کمک پاکستان به ایالت سرحد پاکستان منتقل شدند. بعد از بمباران شدید کوهستان تورابورا در افغانستان تمام تاسیساتی که بن لادن برای مقرش ساخته بود از بین رفت و با خاک یکسان شد و اینها به ناچار به مناطق قبائلی پاکستان رفتند. در آنجا پاکستان دو سیاست اعلامی و اعمالی در پیش گرفت. سیاست اعلامی این بود که ما دولت مرکزی افغانستان را حمایت می‌کنیم. اما یک سیاست پنهانی با عربستان سعودی، مبنی بر کمک به طالبان و مسلح کردن و آماده کردن آنها برای ورود به جنگ در افغانستان، داشت.

در این مساله باز هم پول عربستان سعودی به عنوان پشتوانه مالی و تربیت نیروی جهادگر در مدارس حقانی، وابسته به جمعیت اسلامی کارساز بود و طالبان به تدریج برای جهاد علیه آمریکا آماده شدند.

خروج آمریکا

در اواخر دوران اواما جمع‌بندی ژنرال‌های ارتش آمریکا این بود که آمریکا در افغانستان پیروز نظامی نخواهد بود. مجموعه این گزارش‌ها که به اواما داده شد او را به این نتیجه رساند که ما خودمان را از شکست در افغانستان نجات دهیم و به راه حل سیاسی روی بیاوریم. ترامپ هم این خط را ادامه داد، ترامپ، زلمی خلیل زاد را که یک افغان و در دولت آمریکا آدم شناخته شده‌ای بود، به عنوان نماینده ویژه وزیر خارجه آمریکا فرستاد تا با طالبان به توافق برسد. طالبان زمانی رو به توافق آورده بودند که ملا عمر از دنیا رفته بود.

ملا برادر، زمانی که می‌خواست از کراچی به سمت امارات پرواز کند دستگیر شد چون می‌گفتند اگر برود دیگر بر نمی‌گردد و پاکستان او را در کراچی زندانی کرد. آقای خلیل زاد در روند مذاکرات دولت پاکستان را وادار کرد که ملا برادر را از زندان آزاد کند. ملا برادر از زندان آزاد و با خلیل زاد وارد مذاکره شدند و نتیجه مذاکرات توافق‌نامه‌ای بود که براساس آن آمریکایی‌ها حاضر به خارج کردن نیروهای خود از افغانستان شدند اما این شرط را بر طالبان تحمیل کردند که افغانستان مجدداً پایگاهی برای نیروهای رادیکال خلافت گرای اهل سنت نباشد که بخواهند منافع آمریکایی را به خطر اندازند.

در زمان ترامپ به تدریج شروع کردند و با احتیاط نیروهای خود را خارج کردند چون نگرانی وجود داشت که ممکن است زمان خروج طالبان به آنها حمله کنند یا گروه‌هایی از طالبان که خیلی به توافق دو حه پایبند نیستند مشکلاتی ایجاد کنند. بین ملا برادر و خلیل زاد توافق شد تا اوایل ماه می نیروهای آمریکایی خارج شوند. آقای بایدن در آمریکا روی کار آمد، او از ابتدا زمانی که معاون اواما بود، با حضور نظامی آمریکا در افغانستان مخالف بود. بنابراین وقتی بایدن روی کار آمد اولین حرکتی که انجام داد عملی کردن آن توافق بود. اعلام کرد که ما بیرون می‌رویم و این اعلام یک چراغ سبز به طالبان تلقی شد که دیگر آمریکایی‌ها به لحاظ نظامی دخالت نخواهند کرد و طالبان از موضع برتری می‌توانند برخورد کنند.

برای حفظ آبرو، آقای بایدن زمان خروج را خودش تعیین کرد و گفت به جای اول ماه می، یازده سپتامبر، سالروز حمله القاعده به نیویورک، نیروهایمان را از افغانستان خارج

می‌کنیم. آمریکایی‌ها به تدریج خارج شدند و مهم‌ترین پایگاه‌شان را تخلیه کردند و به فرمانده نظامی که افغان بود تحویل دادند. همه سلاح‌های پیشرفته و امکانات را هم خارج کردند. حتی آن تشکیلاتی که برای امنیت نیروهای نظامی‌شان ساخته بودند و ضد موشک بود تخریب کردند. در این فضا طالب شرایط را برای خود جهت عملیات جنگی مساعد دید، مذاکرات استانبول هم به نتیجه نرسید.

قدرت دوباره طالبان

مذاکرات استانبول سه طرح را در بر می‌گرفت، طرح آمریکایی‌ها در دوحه، طرح مسکو که روس‌ها در پیش گرفته بودند و بر مبنای آن قرار بود کشورهای روسیه و افغانستان و آمریکا و کشورهای همسایه افغانستان و کشورهای منطقه، اروپا و آمریکا و چین با هم بنشینند و مشکل افغانستان را حل کنند. طرحی را هم عبدالله عبدالله و اشرف غنی داده بودند که براساس آن پیش-بینی شده بود که شصت درصد قدرت را به طالبان بدهند و چهل درصد برای دولت افغانستان بماند. اما طالبان این را رد کردند و تقریباً خود را از مذاکرات استانبول کنار کشیدند

اما اینکه آنچه الان در افغانستان شاهد آن هستیم خارج از توافق دوحه هست یا بخشی از توافق دوحه؟ پاسخ‌های متفاوتی نسبت به این سوال هست و اتفاق نظری بین کارشناسان وجود ندارد. نوع رفتار و حرکت طالبان نشان می‌دهد علی‌القاعده نباید خارج از توافق حرکت کنند، به این معنا که طالبان مناطقی را دارند می‌گیرند که گلوگاه‌های حیات دولت فعلی است؛ مرز آسیای مرکزی با افغانستان و مرز چین با افغانستان و مرز اسلام قلعه را گرفتند و در پی گرفتن مرز تورخم هستند. افغانستان را کاملاً محاصره کردند. حرکت دومشان اینکه رفتند به مناطق هزاره‌جات که آنجا شیعه مذهب هستند، هر چند به مردم آنجا گفتند ما با شما کاری نداریم ولی واقعیت این است که این فرض وجود دارد که می‌خواهند از اتحاد هزاره‌های شیعه مذهب با گروه‌های قومی دیگر جلوگیری کنند. به یک نوعی به لحاظ جغرافیایی تاجیک‌ها را از ازبک‌ها و ازبک‌ها را از هزاره‌ها جدا کردند و مناطق ارتباطی اعم از راه‌ها و شهرستان‌ها را تصرف می‌کنند.

خیلی‌ها معتقدند چنین استراتژی از طالبان به تنهایی بعید است و اعتقاد دارند این استراتژی طرح آمریکایی‌ها هست.

پشتون و طالبان به دنبال قدرت انحصاری هستند و به لحاظ ایدئولوژیک هم انحصار طلب

هستند، خودشان را اصلی‌ترین مسلمانان می‌دانند و دیگران را خیلی مسلمان ارزیابی نمی‌کنند. در واقع طالب محصول سه تفکر؛ سلفیت وهابی عربستان سعودی و سلفیت دیوبندی شبه قاره هند و ارزش‌های قومی تحت عنوان پشتون والی، هستند.

در سیصد سال گذشته فقط دو بار تاجیک‌ها در قدرت بودند اما غالباً پشتون‌ها حاکم بودند. این خط فکری پشتون که، قدرت انحصاری باید در دست ما باشد و دیگران باید کارگزار باشند و در سطح تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز نباشند، بین توده‌های مردم و قبایل جا افتاده است. این دیدگاه قومی پشتون در طالبان هم وجود دارد.

آنچه در پشت صحنه می‌گذرد مربوط به دستگاه‌های امنیتی آمریکا است. افغانستان تاکنون یا در جنگ داخلی، در نتیجه دخالت کشورهای منطقه بوده، یا تحت اشغال خارجی بوده که در یک مقطعی منطقه‌ای اشغال شده است. به هر حال بی‌ثباتی و نبود یک حاکمیت، تجزیه قدرت را در افغانستان در پی داشته است.

تحلیل وضع فعلی منطقه

الان ما به سوی جامعه دو قطبی شرقی و غربی حرکت می‌کنیم. محوریت قدرت شرقی چین و روسیه خواهند بود و قدرت غربی هم در دست اروپا و آمریکا است. به نظر می‌آید تکلیف ایران و پاکستان و افغانستان مشخص نیست که در نهایت غربی خواهند بود یا شرقی؟! دو طرح تحت عنوان جاده ابریشم وجود دارد، خط اول از ترکمنستان به آسیای مرکزی و وصل به شبه قاره هند و خط دوم حوزه انرژی خلیج فارس و حوزه نفت خیز دریای خزر، اما آنچه که مهم است این است که ایران و روسیه از این طرح حذف هستند. جاده ابریشم دوم که چین مطرح می‌کند یک کمربند یک جاده از سه مسیر خشکی عبور می‌کند و به مناطق مختلف راه دارد.

در این میان ایران با چین قرارداد ۲۵ ساله امضا کرده و ۲۵ سال آینده چین حدود ۴۰۰ میلیارد دلار در حوزه نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری می‌کند. آمریکا اگر بخواهد قدرت اول در قرن ۲۱ باقی بمانند و چین را راه ندهد که از نردبان جهانی بالا برود، باید اَبَر پروژه یک کمربند یک جاده را متوقف کند و این را در حوزه جغرافیایی این سه کشور می‌تواند متوقف کند و این زمانی امکان پذیر خواهد بود که ایران، پاکستان و افغانستان تکلیفشان روشن شود که شرقی هستند یا غربی؟! آنچه وضعیت منطقه را تغییر می‌دهد این است که شرقی در موضع قدرت منطقه قرار می‌گیرد یا غربی.

دو منطقه قومی در منطقه هست؛ یکی جغرافیای پشتون که طالبان از آن برخاسته‌اند و یکی جغرافیای بلوچ است که چابهار و اتصال آن جغرافیای پشتون به دریا از طریق این جغرافیا امکان پذیر خواهد بود. لذا ممکن است که در توافق دوحه مساله تجزیه افغانستان و تجزیه پاکستان مطرح شده باشد. اگر روند کنونی ادامه یابد بیست سال آینده قدرت اول جهان چین خواهد بود و آمریکا دیر یا زود مجبور است قدرت چین را بپذیرد. لذا خوب است این سه کشور به چین و روس‌ها (شرقی) بیوندند. اگر افغانستان دست طالبان بیفتد تقریباً از کمپ شرقی به تدریج فاصله می‌گیرد. اگر این اتفاقات در یک شکل معقولی پیش رود شاید بتوان یک توازنی را بین این سه کشور، هم به لحاظ شرق و هم غرب ایجاد کرد تا مورد قبول هر دو طرف قدرت جهانی باشد.

ممکن است برای آمریکا گزینه سومی باشد که این گزینه سوم را از طریق نیروهای قومی نمی‌شود ایجاد کرد. نیروهای قومی نمی‌توانند بسیج عمومی ایجاد کنند، ولی طالبان می‌تواند. وقتی بسیج عمومی ایجاد کرد دیگر اینکه کشور چقدر نیروی نظامی دارد و... در حاشیه قرار می‌گیرد، اگر حمایت موثر آمریکا پشت این قضیه بیاید به نظر می‌آید اتفاق خوبی در منطقه نمی‌افتد.

پرسش و پاسخ

□ طالبان در حکومتش از چه مبانی می‌خواهد استفاده کند؟

طالبان به رغم تلاشی که آمریکایی‌ها داشتند و از امارت اسلامی را در آن توافق گنجاندند و یک ذره آنها کوتاه نیامدند. در نهایت آمریکایی‌ها کوتاه آمدند، یعنی امارت اسلامی در آن توافق وجود دارد و طالبان از امارت اسلامی کوتاه نخواهند آمد. اما ایدئولوژی طالبان ادغام سه مکتب سلفی دبویندی هندی، سلفی وهابی و پشتون والی است. در هیچ یک از اینها نمی‌توان جایگاهی برای تفکر یا نحله دیگر قائل شد. امارت اسلامی یعنی انحصار ایدئولوژیک قدرت و لذا فقه جعفری را به رسمیت نخواهند شناخت. در حد احوال شخصیه اجازه می‌دهند اما آنچه که به حاکمیت مربوط است صرفاً براساس فقه حنفی خواهد بود. اگر کسی برداشت طالبان را نداشته باشد حتی اگر حنفی هم باشد از دید طالبان مردود است.

□ اساتید اینها در پاکستان با دموکراسی کنار آمدند این همه جزم روی اینکه ما دموکراسی و صندوق رای را نمی‌پذیریم برای چیست؟



این درست است که در پاکستان جناح‌های اسلامی با دولت و حتی احزاب سیاسی کار کردند. ولی تفکر طالبان طوری است که میز مذاکره را دروازه جهنم می‌دانستند، اما وارد مذاکره شدند. الان با انتخابات مخالف هستند اما ممکن است بپذیرند چون از حاصل آن توازن قدرت ممکن است به وجود بیاید. نیاز به توازن قدرت در درون جامعه اسلامی افغانستان در سطح بین الملل ممکن است آنها را مجبور کند که انتخابات را هم بپذیرند. طالبان قدرت نظامی دارند اما به دلیل خطرات آن، می‌خواهند از طریق سیاسی به قدرت برسند. لذا ناچارند انتخابات را بپذیرند همانطور که مذاکره را پذیرفتند.

□ آیا احتمال این وجود دارد که لایه‌های مختلف طالبان خودسر عمل کنند و بر اثر همین خودسری قدرت طالبان تضعیف شود؟

طالبان دو گروه اصلی شورای کویته و شبکه حقانی را دارند. اینها با هم کاملاً هماهنگ نیستند، شورای کویته اگر قدرت بگیرد و رهبران‌شان کابل بیایند خط پاکستان را دنبال نخواهند کرد و استقلال عمل خواهند داشت، اینها پرچم داعش را بلند می‌کنند. لذا آن بخش کویته که بخواهد حاکمیت را به دست بگیرد با آمریکایی‌ها کار خواهد کرد. آمریکا

بطور کامل نرفته، فقط تغییر موضع داده تا نیروهایش را از تیغ طالبان نجات دهد. طالبان هم می‌داند برای راه اندازی کشور و اقتصاد آن احتیاج به آمریکا دارد. توافق نشان می‌دهد راه برای طالبان باز می‌شود تا عملیات را بر علیه کشورهای ضد آمریکایی عملی کند.

□ حمایت پاکستان از طالبان چه وجهی دارد؟

پاکستان چهار هدف اصلی دارد؛ هدف اول خط دیورند را افغان‌ها به رسمیت بشناسند، تا به حال هر رژیمی در افغانستان بوده، همچنین طالبان، خط دیورند را به رسمیت نشناختند، خط دیورند را اگر طالبان به رسمیت بشناسند یعنی بالای ۵۰ درصد خاک افغانستان برای پاکستان است. هدف دوم این است که هند در افغانستان نفوذ نداشته باشد، چون هند و پاکستان رقیب هم هستند. هدف سوم راه ارتباطی است که از افغانستان به آسیای مرکزی می‌رود. هدف چهارم این است که سد شاه توت که هندی‌ها می‌سازند در افغانستان متوقف بشود. پاکستان کسی را ایدئولوژیک نمی‌بیند، آنچه معیار پاکستان است منافع خود و موقعیت استراتژیک افغانستان است.

□ مواضع ایران در برابر طالبان چیست؟

ایران چند سالی است که با طالبان تماس‌هایی با نظارت دولت مرکزی داشته است. طالب به لحاظ ایدئولوژیک تغییر نکرده اما به لحاظ سیاسی در حال پخته شدن است. ایران و سایر کشورها اگر در توزیع قدرت در افغانستان کمک کنند و قدرت در انحصار طالب نباشد، این برای همه مفید است. ایران می‌تواند با افغانستان و طالبان کار کند، اما شکل کار متفاوت می‌شود.



جریان شناسی اجتماعی و سیاسی پشتون‌ها؛ طالبان چند درصد پشتون‌ها را نمایندگی می‌کند؟

■ نرگس جتئی

حدود ۶۰ میلیون پشتون که عمدتاً در دو کشور پاکستان و افغانستان زندگی می‌کنند، تأثیرات بسیاری در سرنوشت هر دو کشور و حتی منطقه داشته‌اند. به همین خاطر شناخت دقیق ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی این قوم ضروری است ولی متأسفانه آشنایی کاملی از این قومیت در کشور ما وجود ندارد. برای شناخت دسته بندی‌های سیاسی و

اجتماعی این قومیت مهم سراغ پیرمحمد ملازهی، کارشناس مسائل شبه قاره رفتیم که متن آن در زیر می‌آید:

□ لطفاً برای ورود به بحث مختصری از تاریخچه قوم پشتون بفرمایید؟

قوم پشتون یکی از منسجم‌ترین قبایلی است که بعد از دوران امیر عبد الرحمن خان که قرارداد مرزی موسوم به خط «دیورانده» را امضا کرد، بین افغانستان و هند بریتانیا تقسیم شد. بعد از ۱۹۴۷ که هند استقلال خود را به دست آورد این مناطق در محدوده پاکستان قرار گرفت. یعنی شرایط به گونه‌ای پیش رفت که مناطق پشتون نشین در پاکستان قرار بگیرد. در آن زمان نهضتی شکل گرفت تحت عنوان خدائی خدمتگذار به رهبری خانم عبدالغفار خان یا سرخ جامگان که مخالف پیوستن پشتون‌ها به پاکستان و به دنبال استقلال پشتون‌ها بودند. یک جریانی از طرف انگلیسی‌ها شکل گرفت که مناطق پشتون نشین و بلوچ نشین را به پاکستان واگذار کنند. دعوا هم بین افغانستان و پاکستان بر سر این مساله شروع شد. چون افغان‌ها معتقد بودند که در زمان قرارداد به پاکستان ملحق شده است و در واقع به افغانستان تعلق دارد. اما به هر حال این مناطق به افغانستان الحاق نشد و مشکلاتی که بعداً بوجود آمد از یک طرف افغانستان حاضر به شناسایی پاکستان در سازمان ملل نشد و از طرف دیگر خواستار بازگرداندن مناطق پشتون نشین و بلوچ نشین شد. در واقع مطابق قرارداد ۱۸۹۳ که بین امیر عبدالرحمن خان و هند بریتانیا امضا شده بود، مناطق پشتون نشین تقسیم شد. خود امیر عبدالرحمن خان اصطلاحی دارد که می‌گوید قرار داد ۱۸۹۳ «خنجری بود که از وسط قلب پشتون رد شد.»

□ پس اگر بخواهیم به دنبال تفاوت‌های بین پشتون‌های افغانستان و پاکستان بگردیم از ۱۸۹۳ به بعد باید به دنبال رد پای این تفاوت‌ها باشیم چون تا پیش از آن از هر نظر و بخصوص سیاسی یک دست بوده‌اند؟

تفاوت فرهنگی چندانی بین آنها وجود ندارد و همگی دارای ویژگی‌های مختص پشتون‌ها هستند. کلاً الان پشتون‌ها در ۴ منطقه قرار دارند؛ پشتون‌های افغانستان، پشتون‌های ایالت خیبرپختونخواه، پشتون‌های ایالت سرحد و هفت منطقه قبایل آزاد، و پشتون‌های ایالت بلوچستان. این چهار گروه از آن زمان تحت نظر سیستم اداری متفاوتی قرار گرفته‌اند با این حال به لحاظ زبانی و فرهنگی هیچ تفاوتی ندارند و از منسجم‌ترین قبایل دنیا هستند. یعنی

تفاوت حکومت‌های حاکم بر آنها باعث تفاوت ارزش‌ها و معیارهایشان نشده است. اتفاقاً در طول تاریخ حوادث مختلف باعث شده که این‌ها بارها با هم متحد شوند. مثلاً زمان سقوط دولت امان اله خان که نادرخان سفیر وقت افغانستان در پاریس به مناطق قبایلی آمد و نیروهای نظامی و رنجگنده جمع کرد، قبایل از بازگرداندن پشتون‌ها به قدرت در افغانستان حمایت کردند. در آن زمان پشتون‌ها قبایل آزاد در خاک امروز پاکستان بودند و ملیت افغانی نداشتند ولی برای بازگرداندن پشتون وارد جنگ شدند تا حکومت تاجیک «حبیب الله کلکانی» یا «حبیب الله بچه سقا» را سرنگون سازند. و نیرو در اختیار نادرخان گذاشتند و او هم حکومت تاجیک‌ها را سرنگون کرد و حبیب الله خان را به رگم امضاء قرآن اعدام کرد. بنابراین قبایل مختلف پشتون در طول تاریخ همیشه با هم ارتباطات نزدیکی داشتند. زمانی که افغانستان توسط شوروی اشغال شد هم بخشی از نیروهایی که مقابل اشغال‌گری ایستاد از پشتون‌های پاکستان بودند. پس نمی‌توان قبایل مختلف پشتون را با مرزبندی سیاسی از هم منفک کرده و مرزبندی فرهنگی هم برای آنها قائل شد.

□ در یکی از مصاحبه‌های خود فرموده بودید ما طالبان افغانستان و پاکستان داریم که هر یک هم مقابل حکومت‌های خود می‌جنگند و عمدتاً هم از قوم پشتون هستند، آیا بین این دو گروه هم تفاوتی وجود ندارد؟

در واقع این دو گروه با هم همکارند؛ تنها تفاوت موجود این است که طالبان افغانستان علیه دولت افغانستان و طالبان پاکستان علیه حکومت پاکستان می‌جنگد. یعنی طالبان افغانستان می‌خواهد افغانستان را اسلامی کند و طالبان پاکستان هم درصدد اسلامی کردن پاکستان است. و البته یک نکته مهم دیگر اینکه طالبان افغانستان مورد حمایت پاکستان است اما برعکس این قضیه صادق نیست. با این حال گروه طالب مشترکات قومی زبانی و فرهنگی قوی دارد. بنابراین به لحاظ نگاه قومی و حتی ایدئولوژیک خیلی نمی‌توانید بین این دو تفاوتی قائل شوید. از لحاظ ایدئولوژیک بیشتر افراد در این گروه قومی مذهبی به دنبال حکومت اسلامی هستند. در نتیجه نمی‌توان ادعا کرد که دو سیاست مختلف باعث جدایی در این گروه شده است.

□ با این توضیحات آیا می‌توان متصور شد که اگر گروه قومی مذهبی طالبان در افغانستان پیروز شود با اینکه از سوی ارتش پاکستان حمایت شده است به کمک

طالبان پاکستان برود که در مقابل حامی پیشینش یعنی حکومت پاکستان بوده است؟

بستگی به این دارد که تا چه اندازه مناسبات طالبان و پاکستانی‌ها خوب باشد. واقعیت این است که پاکستان سرمایه‌گذاری زیادی روی طالبان افغانستان کرده است و حداقل انتظارش این است که رفتار طالبان مثل گذشته نباشد و طالبان خط دیورند را به رسمیت بشناسد. چون در دوره قبلی طالبان حاضر نشد خط دیورند را به رسمیت بشناسد و اعلام کرده بود که خط دیوراند مساله پشتون است و حاضر نشده بود آن را به رسمیت بشناسد. الان هم بعید است که این انتظار پاکستان را برآورده کنند.

□ اتفاقاً از همین حیث سوال کردم، یعنی با توجه به اینکه قوم پشتون، اکثریت است و طالبان از حمایت مردمی این قوم در هر دو کشور برخوردار است، آیا ممکن است این مناسبات سیاسی فدای مناسبات قومی شود و طالبان افغانستان به پشتیبانی از طالبان پاکستان برخیزد؟

تاثیری که می‌تواند بگذارد این است که مناسبات نزدیکی بین افغانستان و پاکستان بوجود بیاورد. می‌تواند انتظار پاکستان را برای ایجاد خط ترانزیتی به سوی آسیای مرکزی که سالها در این مورد مشکل داشته برآورده کند. حتی می‌تواند کاری کند که هند اصلاً در افغانستان حضور نداشته باشد که این هم از آرزوهای پاکستان است. حتی یکی از انتظارات پاکستان این بود که دو کشور یکی شود و کنفدرال بوجود بیاید. یعنی انتظارات پاکستان از طالبان تا این حد است اما اینکه طالبان واقعا در چه حدی به این انتظارات پاسخ خواهد داد آینده مشخص می‌کند.

□ آیا بین پشتون‌ها تفاوت مذهبی هم وجود دارد؟
خیر تفاوت چندانی وجود ندارد. عمدتاً سنی مذهبند و یک اقلیت شیعه در بین‌شان وجود دارد.

□ اساساً تفاوت‌های فکری از زوایای مختلف مثل سنتی و مدرن بودن و یا افکار سیاسی تا چه میزان در قوم پشتون وجود دارد؟

کسانی از این قوم که تحصیلکرده‌اند نگاه و زندگی مدرن دارند. اما شیوه معیشت اکثریت قوم پشتون سنتی است. چون بیشتر دامدار و عشایر و یا روستانشین هستند. از طرفی به

سنت‌های قومی و دینی خود نیز به شدت پایبندند به طوری که حتی همان تحصیلکرده‌ها را هم نمی‌توانید کاملاً در چارچوب مدرنیسم تعریف کنید. اصلاً اگر اینها مدرن می‌توانستند باشند علیه روس و امریکا قیام نمی‌کردند. هر کسی که به خاک اینها تجاوز کند بر اساس نگاه سنتی خود جهاد می‌کنند. اما گروه تحصیلکرده بیشتر از نگاه سیاسی متفاوت هستند به طوری که به لحاظ سیاسی می‌توان تقسیم بندی‌های متفاوتی در بین پشتونها مشاهده کرد از لیبرال تا کمونیست. مثل خود اشرف غنی که از قوم پشتون اما لیبرال دموکرات است. همچنین ناسیونالیست‌های خیلی افراطی که به دنبال تسلط مطلق پشتونها هستند. یا کسانی که کاملاً اسلامگرا هستند. یعنی بین آنها تفاوت‌های فکری و نه مذهبی وجود دارد. حتی بین آنها کمونیست هم هست. حزب دموکراتیک خلق و حزب پرچم از بین قوم پشتون هم طرفدارانی دارد. با این حال آنچه آنها را یکسان و یک دست می‌کند مسائل پشتون‌والی و ارزش‌های قومی است که تقریباً همه قبایل به آنها معتقدند.

این ارزش‌های قومی چیست که همه چیز حتی تحصیلات را هم تحت تاثیر خود قرار داده و قوم پشتون را علیرغم پراکندگی جغرافیایی و دیگر تفاوتها، منسجم نگاه داشته است؟ از مهمترین این ارزشها می‌توان به انتقام‌جویی، خشونت، مهمان‌نازی و حمایت از کسی که به آنها پناه آورده نام برد. اما ممکن است این موارد در گروه‌های مختلف متفاوت باشد. مثلاً در حالت سنتی اگر یک نفر از یک طایفه‌ای را بکشد کل طایفه قاتل در معرض انتقام‌جویی قرار خواهد گرفت. اما مثلاً در بین تحصیلکردگان انتقام‌جویی در حد همان قاتل محدود و باید از مسیر قانون صورت بگیرد ولی به هر حال انتقام‌گیری بر قوت خود باقی است. پس اصل انتقام‌گیری به عنوان یک ارزش قومی فارغ از ایدئولوژی و تحصیلات وجود دارد و فقط هم برای آن قوم قابل فهم است و نه دیگران. از موارد دیگر که نمونه تاریخی جالبی هم دارد می‌توان به پناهندگی اشاره کرد. وقتی بن لادن پناهنده این گروه شد حتی تا حد از دست دادن قدرت حاضر نشدند او را تسلیم کنند. اگر حاضر می‌شدند بن لادن را تحویل دهند و یا حتی او را اخراج کنند، آمریکا حمله نمی‌کرد و حکومت در دست طالبان باقی می‌ماند. ملا عمر در این باره جمله‌ای به نماینده آی اس آی گفته است که قابل تامل است؛ او به صراحت اعلام کرد که بن لادن پناهنده ماست. حتی زمانی که مشرف گفت که ما تا امروز با شما بودیم اما مجبوریم از این به بعد به آمریکا پایگاه بدهیم باز هم قبول نکرد که بن لادن را که پناهنده‌شان بود تحویل بدهند و گفت که «حکومت ارزش این را ندارد که من پناهنده خود را تحویل بدهم.»

□ با دسته‌بندی‌هایی که انجام دادید فکر می‌کنید بدنه اجتماعی طالبان بیشتر از کدام گروه پشتونها باشد؟

واقعیت این است که گروه‌های اسلامگرا در هر دو کشور الان در موضع برترند؛ اما نباید نادیده گرفت که گروه‌های دیگر مثل لیبرال‌ها و ناسیونالیست‌ها و چپ‌ها هم وجود دارند. اما طالبان در این بین بیشتر در بین اسلامگرایان و گروه‌های سنتی (عشایر و روستایی) نیرو و طرفدار دارد. از بین حدود ۶۰ میلیون پشتون بیش از ۸۰ درصد نگاه سنتی و اسلامی دارد. بنابراین حتی اگر ۱۰ درصد از این جمعیت هم طرفدار طالبان باشد می‌توانیم بگوییم طالبان حدود ۵ تا ۶ میلیون طرفدار و نیرو در بین قوم پشتون دارد. که این تخمین حداقلی است.



درباره رویکرد فقهی و کلامی طالبان؛ طالبان یک دست نیست!

■ نرگس حجتی

خروج امریکا از افغانستان، همانند خروج شوروی از افغانستان زمینه را برای روی کار آمدن طالبان مهیا کرد. این مساله توجهات را بیش از پیش به بررسی ابعاد مختلف اندیشه طالبان معطوف کرده است. در مصاحبه پیش رو نگاه فقهی و کلامی طالبان و تاثیر آن بر نگاه سیاسی این گروه مورد بررسی قرار گرفته است. آقای محمد ابراهیم نژاد که بیش از ده سال در حوزه جریان‌ها و گروه‌های جهادی به تحقیق و پژوهش پرداخته‌اند در این مصاحبه همراه ما بودند. کتاب‌های «معمار تکفیر و ترور»، «داعش» و «پرچم‌های برافراشته» حاصل تلاش آقای ابراهیم نژاد در موضوع گروه‌های جهادی بوده است.

□ لطفاً برای آغاز سخن مختصری از تاریخچه شکل‌گیری طالبان را بفرمایید؟

خیزش جریان طالبان به اشغال افغانستان توسط شوروی در دهه‌ی ۸۰ بازمی‌گردد. به عبارتی گروهی از دیوبندی‌های که در مدارس دینی پاکستان طلبه بودند با اشغال افغانستان، دست به تشکیل یک گروه جهادی برای مبارزه با شوروی زدند. بعد از اینکه شوروی از افغانستان خارج شد و دولت مجاهدین با رهبری صبغت‌الله مجددی روی کار آمد، اختلافات بین جریان‌های مختلف بالا گرفت. یکی از این جریان‌ها نیز طالبان بود. در آن زمان طالبان ساختار جدیدی را به رهبری ملا عمر شکل داد و با جریان‌های مختلف درگیر شد تا اینکه به کابل رسید. در کابل نیز توانست دولت مرکزی کابل را ساقط کرده و تا سال ۱۹۹۶ بیشتر مناطق افغانستان را در دست گرفت.

□ گرایش‌های فقهی و کلامی این گروه چیست؟

گرایش‌های کلامی آن‌ها دیوبند است. دیوبند یک جریان کلامی در بین اهل سنت است و سبقه آن به ۲۰۰-۳۰۰ سال برمی‌گردد که شاه ولی‌الله دهلوی در شبه قاره این جریان را بوجود آورد. از نظر فقهی هم در بین مذاهب چهارگانه اهل سنت، زیرمجموعه فقه حنفی به حساب می‌آید. یک از تقسیم‌بندی‌هایی دیوبند، دیوبند حیاتی و مماتی است. مینا و منشاء این تقسیم‌بندی اختلاف بر سر بحث توسل و حیات برزخی و بخشی از مباحث کلامی است. دیوبند مماتی قائل به این است که توسل به کسانی که از دنیا رفته‌اند، از جمله پیامبر (ص) و اولیای خدا بعد از مرگشان جایز و مشروع نیست. اما آنچه تاکنون از طالبان دیده‌ایم نشان می‌دهد که جزء دیوبند حیاتی هستند. یعنی توسل و زیارت اهل قبور را جایز می‌دانند. شاهد مثال این قضیه قبرستان‌های تحت تصرف طالبان است. برخی قبرستان‌ها که پرچم طالبان هم نصب است به عنوان زیارتگاه شهداء طالبان محسوب می‌شود. این از نظر کلامی است. اما از نظر فقهی خودشان هم بارها صراحتاً اعلام کرده‌اند که اگر به قدرت برسند طبق فقه حنفی حکومت خواهند کرد و فقه رسمی مملکت را حنفی اعلام خواهند کرد.

□ فرمودید که این گروه از طلبه‌های پاکستانی بودند؟ آیا از این بابت طرفداران این گروه در افغانستان مشکل ندارند؟ یعنی بحث ملیت در بین طرفداران این جریان مطرح نیست؟

این گروه در واقع طلبه‌های افغانستان بودند که در پاکستان مشغول تحصیل بودند. بر

اساس پیشینه‌ای که وجود دارد افغانستان خیلی از لحاظ مدارس علمیه دینی جایگاه خاصی در شبه قاره ندارد. پاکستان و پیش از آن شبه قاره مرکز طلبه‌های دیوبند بوده است. یعنی بهترین مدارس این گروه در این مناطق جای داشته در نتیجه علاقه‌مندان تحصیل از این گروه به این مناطق می‌رفتند از جمله افغانستانی‌هایی که خواستار تحصیل علوم دینی دیوبندی بودند به پاکستان مهاجرت می‌کردند که نهایتاً هم گروه طالبان را تشکیل دادند. البته در بین طالبان از طلبه‌های پاکستانی و حتی سایر کشورها هم حضور دارند.

□ چطور شد که القاعده که خاستگاهش هم عربستان بود به گروه طالبان پیوست؟

دوره‌ای که اشغال افغانستان از سوی شوروی شروع شد، شخصی به نام عبدالله عزام در افغانستان دفتری تشکیل داد به نام مکتب الخدمه و رهبری عرب افغان‌ها را به عهده گرفت. در این زمان بن لادن به عنوان شاگرد عبدالله عزام به این گروه ملحق شد. تا پایان خروج شوروی هم تشکیلاتی با نام القاعده وجود خارجی نداشت و این گروه به نام عرب افغان‌ها شناخته می‌شدند. اما بعد از خروج شوروی که همزمان با کشته شدن عبدالله عزام هم بود بن لادن تصمیم گرفت گروه را مجدداً سازمان‌دهی کرده و رهبری آن را به عهده بگیرد. در سازماندهی بن لادن، برای این گروه نامی جدید انتخاب می‌شود تحت عنوان «جبهه عالمی علیه یهودیان و صلیبی‌ها» که در بین غربیان به القاعده شهرت یافت. نام القاعده از سوی خود تشکیلات بن لادن هم پذیرفته شد و همین نام بر آنها باقی ماند.

رویکرد القاعده یک رویکرد سلفی جهادی است. سلفی یعنی کسانی که مبنای فقهی و کلامی خود را از گذشتگان اتخاذ کرده‌اند. و تعبیر جهادی به این معنی است که در حال حاضر تنها راه اقامه شریعت و برپایی دین جهاد است. از نظر این‌ها گفتگوهای سیاسی بی‌حاصل و دموکراسی باطل است. سلفی - جهادی مذاهب اربعه را نیز قبول ندارد آن‌ها را مردود و بعضاً تا حد تکفیر هم پیش می‌روند. در نگاه سلفی جهادی سرزمین‌ها به دو بخش کلی تقسیم می‌شود: بلاد کفر و بلاد اسلام. از نگاه گروه‌های سلفی جهادی در حال حاضر کلا بلاد کفر وجود دارد یعنی حتی سرزمین‌های اسلامی را هم بلاد کفر می‌دانند چون اقامه شریعت در آنجا اتفاق نمی‌افتد و حاکمانش وابسته به غرب هستند. اما این ادبیات در طالبان وجود ندارد. یعنی طالبان، افغانستان را بلاد کفر نمی‌داند و دلیل جهاد خود را اشغال‌گری افغانستان از سوی شوروی و بعد از آن هم امریکا معرفی کرده است. علت مبارزه با دولت فعلی را هم در این می‌داند که این دولت، دولت اسلامی نیست و حکومتی است که امریکا بوجود

آورده است پس به دنبال این هستند که با این حکومت مقابله کنند.

با این حال القاعده یا عرب افغان‌ها کسانی بودند که در جنگ شوروی حدود ده سال در کنار طالبان جهاد کردند در نتیجه علقه‌های زیادی بین آنها شکل گرفته بود. اما بعد از خروج شوروی در بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ القاعده از افغانستان خارج شد و به سودان رفت؛ نکته مهم این است که تشکیلات القاعده برای این به سودان رفت که عمرالبشیر در سودان مدعی شده بود حکومت اسلامی را در سودان تشکیل داده است. گروه القاعده هم رفت تا به عمرالبشیر برای تشکیل حکومت اسلامی کمک کند. بعد از اینکه عملیاتی را علیه ناو امریکایی در یمن و اروپا انجام دادند، تحت فشارهای عربستان و امریکا به عمرالبشیر این گروه مجبور به ترک سودان شد. تنها گزینه‌ای که مقابل آنها وجود داشت افغانستان بود. بخصوص که در سال ۱۹۹۶ طالبان در افغانستان روی کار آمده بود! همان گروهی که ده سال در کنار هم مبارزه کرده بودند و علقه‌های جهادی با هم داشتند. از طرفی، طالبان هم مدعی تشکیل خلافت و امارت اسلامی بود پس باز هم القاعده بر خود دید که به کمک طالبان برود برای تشکیل حکومت و یا خلافت اسلامی.

□ با وجود این همه تفاوت که حتی در هدف جهاد و مبارزه هم وجود داشت و به نظر می‌رسد اختلافات عمیق‌تر هم خواهد شد، آیا فقط علقه ده سال جهاد و همسنگری طالبان و القاعده را کنار هم نگاه داشته است؟ به حدی که هنوز هم حاضر به برائت از آن نشده است؟

به هر حال این دو مشترکاتی در بحث حکومت داشته‌اند. از جمله اینکه الگوی دموکراسی از نظر طالبان هم مردود است و الگوی خلافت را به عنوان الگوی حکومت‌داری برگزیده‌اند و رهبر فعلی‌شان را امیرالمومنین می‌دانند. اما تفاوتشان با القاعده در این است که این‌ها افغانستان را بلاد کفر نمی‌دانند و مردم افغانستان را تکفیر نمی‌کنند. ولی در کل طالبان و القاعده همکاری نزدیکی با هم دارند.

در جلسه‌ای که با سخنگوی طالبان صحبت می‌کردیم به همین سوال اشاره کردم که ارتباط القاعده با طالبان در آینده به چه شکل خواهد بود؟ ایشان گفتند: «ما اجازه نخواهیم داد کسی از کشور افغانستان علیه سرزمین دیگری اقدام نظامی انجام دهد اما به هر حال اینها کسانی بودند که در جنگ شوروی به ما کمک کردند و همراه ما بودند و کمک‌های مالی و جانی داشتند و حتی عده‌ای از آنها در سرزمین ما مانده‌اند. ما هم پذیرای اینها خواهیم



بود ولی با اقدام نظامی اینها موافق نیستیم.» البته این نکته‌ای که طالبان می‌گویند بدان خاطر است که دیگر چیزی از شاخه اصلی القاعده در افغانستان باقی نمانده است. شاخه اصلی افغانستان تقریباً مضمحل شده است. برخی به خود طالبان ملحق شده‌اند. برخی به کشورهایشان بازگشته‌اند. عده‌ای به شاخه‌های دیگر القاعده ملحق شده‌اند و عملاً آنچه در افغانستان وجود دارد طالبان است و گروه نظامی به نام القاعده تقریباً در افغانستان حضور فیزیکی ندارد.

با این وجود، طالبان خیلی یکنواخت نیست و در بین آنها یک جریان تندرو وجود دارد؛ به طوریکه رهبران ولایت خراسان داعش، جدانشدگان از طالبان بودند. یعنی رویکردهای رهبری فعلی طالبان (ملا هدایت‌الله) باعث شد افراطیان طالبان از این گروه جدا شده و به داعش بپیوندند. هنوز هم در درون جریان طالبان عده‌ای وجود دارند که با رویکردهای رهبران اصلی از جمله مذاکره با آمریکا یا تعامل با مذاهب دیگر بخصوص شیعیان، مخالفند. یعنی برخی از اینها با شیعیان مشکل جدی دارند. احتمال دارد بعد از به قدرت رسیدن طالبان این گروه افراطی منشعب شده و بین گروه طالبان هم درگیری ایجاد شود. در گذشته هم این اتفاق افتاد یعنی با مرگ ملا عمر و روی کار آمدن ملا اختر انشعابی در طالبان بوجود آمد و فرماندهانی از جمله ملا محمد رسول و ملا نیازی از شاخه اصلی جدا شدند. کلیپ این

فرماندهان در فضای مجازی هم هست که شیعیان را تکفیر می‌کنند و رویکردی کاملاً افراطی دارند. اما چون قدرت چندانی نداشتند خیلی نتوانستند در صحنه افغانستان ابراز وجود کنند. علی‌ای حال، هر سال رهبر القاعده (ایمن الظواهری) با رهبر طالبان بیعت می‌کند و هنوز طالبان هیچ اعلام برائتی از القاعده نکرده است. علاوه بر تاریخ ۴۰ ساله همکاری و رابطه تاریخی در عرصه نظامی و سیاسی، علقه‌های فکری نیز دارند. به نوعی این دو مدیون هم بوده‌اند. این مساله همچنان در ابهام وجود دارد که در آینده افغانستان، ارتباط طالبان با القاعده چگونه خواهد بود. هر چند که در توافق با امریکا طالبان اعلام کرده است که اجازه نخواهد داد القاعده از خاک افغانستان برای اقدام علیه هیچ کشوری استفاده کند. اما اینکه در مقام عمل چه اتفاقی خواهد افتاد همچنان ابهام دارد.

□ در کل نگاه طالبان به تشیع چیست؟

نگاه رسمی که اعلام می‌شود را می‌توان در سخنرانی ملا امیر خان متقی مشاهده کرد که همین دو _ سه هفته پیش در بین شیعیان ایراد کرد. ملا امیرخان رئیس کمیسیون دعوت و ارشاد است که به نوعی اتاق فکر طالبان محسوب می‌شود. در سخنرانی خود در بین شیعیان اعلام کرد که ما با شیعیان مشکل نداریم و شیعه را به عنوان مذهب اسلامی قبول داریم. سخنگوهای طالبان مثل مجاهد و سهیل شاهین به عنوان سخنگوهای رسمی طالبان هم این مطلب را چندین بار اعلام کرده‌اند. اما به یک نکته باید توجه داشت، اینکه سیستم اداره طالبان در بین فرماندهان محلی است. یعنی قدرت در دست فرماندهان محلی است که مستقل هم عمل می‌کنند. یعنی با وجود رهبری واحد در برخی موارد می‌توانند مستقل عمل کنند و به صحبت‌های سخنگوی مرکزی هم اعتنا نمی‌کنند. بعضاً ممکن است این افراد از جریان افراطیون درون طالبان باشند که رویکردشان به شیعه کاملاً افراطی است. این گروه شیعیان را دشمن خود می‌دانند و اقدام به کشتن آنها هم می‌کنند. با این وجود ما تکفیر مذهبی به شکل رسمی از سوی طالبان ندیده‌ایم. اما در بحث سیاسی، بحث دیگری است. یعنی گاهی در زد و بندهای سیاسی نه فقط نسبت به شیعیان بلکه حتی نسبت به قومیت‌های دیگر از جمله تاجیک‌ها خیلی رویکرد تندی دارند. امرالله صالح به عنوان دبیر شورای امنیت افغانستان، یا خود عبدالله عبدالله هر دو تاجیک هستند و در حال حاضر دشمن صف اول طالبان محسوب می‌شوند و مسلماً طالبان فارغ از مذهب و قومیتشان رویکرد شدیدی نسبت به اینها دارد. به تبع آن هر گروه و فرقه‌ای که با این‌ها متحد باشد هم به عنوان



دشمن درجه یک طالبان محسوب خواهد شد. اما از نظر فقهی، طالبان تاکنون فتوایی مبنی بر تکفیر شیعیان نداده است.

□ پس می‌توان گفت طالبان قائل به تکفیر فقهی شیعیان نیست اما در تکفیر سیاسی دست بازی دارد؟

تکفیر سیاسی اصطلاح جدیدی است که در این حوزه وارد شده است. در مجموع اینها قائل به این هستند که اگر کسی دشمنشان باشد و مقابلشان بایستد اقدام، خشونت‌آمیز و توأم با کشتار خواهد بود.

با پیشینه فقهی که از حیث توسل و ... فرمودید به نظر می‌رسد در موارد زیادی که دیگر گروه‌های سلفی - جهادی شیعه را متهم به شرک می‌کنند اینها تقابلی با شیعیان ندارند؛ از طرفی از نظر سیاسی به نظر می‌رسد شیعه در زمره دشمنان رده اولشان محسوب می‌شود؛ با این اوصاف با به قدرت رسیدن طالبان چه سرنوشتی را برای شیعیان پیش‌بینی می‌کنید؟ از نظر مباحث زیارت و توسل و ... خیلی از مذاهب اسلامی مشکلی با شیعیان ندارند. اما

نکته مهم این است که در بحث حکومت‌داری این عقاید فقهی نقش چندانی ایفا نخواهد کرد. اما در مباحث سیاسی و اجتماعی با روی کار آمدن طالبان مجالی به شیعیان داده نخواهد شد که بخواهند در این زمینه‌ها فعالیت گسترده‌ای انجام دهند. چون یک نگاه اقلیتی نسبت به شیعیان وجود دارد. در واقع مسائل قومیتی در افغانستان بسیار پررنگ‌تر از دیگر مباحث است. طالبان از قوم پشتون است و شیعیان از قوم هزاره هستند. البته در بین تاجیک‌ها و حتی پشتون‌ها هم شیعه داریم. نگاه پشتون‌ها این است که چون اکثریت هستند (حدود ۵۰ تا ۶۰ درصد افغانستان) باید قدرت را به طور کامل در دست داشته باشند و اقوام دیگر را در حد جزئی در قدرت سهیم کنند.

□ اختلافاتی که در بین خود طالبان است به کجا می‌انجامد؟ به نظر می‌رسد حتی اگر قدرت مطلق هم به دست طالبان بیفتد باز هم جنگ و درگیری در افغانستان به پایان نخواهد رسید؟

به نظر من بله. واقعیت این است که داخل طالبان یکپارچگی و یکدستی مشاهده نمی‌شود. از طرفی خود فضای افغانستان هم نهایتاً ۲۵ درصد منطقه شهرنشین هستند. بیش از ۷۰ درصد افغانستان هنوز به شکل روستایی است به حدی که حتی هنوز راه‌های ارتباطی بین روستاها هم همان حالت خاکی را دارد. در مناطق شهرنشین طالبان هیچ قدرت و نفوذی ندارد. اما مناطقی که روستایی است متفاوت است. یعنی امنیت و منبع درآمدشان تعیین می‌کند که چه کسی را بپذیرند. خیلی برایشان فرقی نمی‌کند طالبان روی کار باشد یا دولت مرکزی؛ هر کسی که امنیت را برایشان تامین کند و برای کار کشاورزی و دامپروری‌شان مشکلی ایجاد نشود به عنوان حاکم می‌پذیرند. مساله اینجاست که اگر طالبان روی کار بیاید همه فرماندهان محلی سازگار با ساختار سیاسی طالبان نخواهند بود. بخصوص در صحبت‌های رسمی خود نشان دادند که به نوعی دنبال انحصارگرایی و خلاصه کردن قدرت در خود طالبان هستند. قطعاً این نگاه مشکلات زیادی را در آینده طالبان اگر به قدرت برسد بوجود خواهد آورد.

□ ارتباط طالبان با آمریکا، به کجا خواهد انجامید؟ چون حداقل در ظاهر جنگ طالبان با آمریکا پشتوانه عقیدتی دارد؟

در حال حاضر در داخل افغانستان جنگ بین طالبان و آمریکا وجود دارد و مذاکرات هم



بابت همین قضیه بوده است. اما طالبان رسماً اعلام کرده است که ما بعد از خروج امریکا از افغانستان به دنبال دشمنی با امریکا نیستیم و کاملاً روابط دیپلماتیک را با امریکا می‌پذیریم. در کل ابهامات درباره آینده حکومت طالبان و شکل حکومت اسلامی که مطرح می‌کنند بسیار زیاد است. حتی در مورد مساله با فلسطین و قدس هم نظرشان این است که اگر چه شاید جریان‌های مقاومت را از نظر سیاسی حمایت کنیم اما در مقام عمل به دنبال دشمنی با هیچ کشوری نخواهیم بود. یعنی اگر چه در نطق‌ها و بیانیه‌های خود رژیم صهیونیستی را به رسمیت نمی‌شناسند اما به دنبال دشمنی با اسرائیل و حمایت از جریان مقاومت هم نیستند. این نشان می‌دهد که آینده‌ی ارتباطات طالبان با کشورهای مختلف اعم از کشورهای اسلامی، امریکا و حتی جریان‌های مقاومت مشخص نیست.

□ به نظر می‌رسد اگر طالبان حکومت اسلامی تشکیل دهد خیلی نمی‌شود روی پشتوانه عقیدتی و فقهی - کلامی آن برای تصمیم‌گیری‌ها حساب کرد. و در واقع قدرت را صرفاً از حیث سیاسی به دست می‌گیرد و حفظ می‌کند؟

دقیقا! یعنی آنچه طالبان تاکنون نشان داده است این است که به عنوان قوم پشتون به دنبال رسیدن به قدرت در افغانستان است و در این زمینه حاضرند همه نوع زدوبندی را انجام دهند. درباره عدول از عقاید دینی شاید در ظاهر این کار را نکنند. یعنی به یکسری ظواهر شریعت بخصوص در مسائل اجتماعی مثل حجاب زنان، روابط زن و مرد، خروج زن از منزل و حقوق زنان و ... خیلی سفت و سخت همچنان که اعلام می‌کنند، پایبند بمانند. یا در مورد نوع حکومت که باید ولو به شکل ظاهری یک خلیفه در راس حکومت باشد. خیلی قائل به دموکراسی و مشارکت مردمی نیستند. اما در باطن قضیه و اینکه رویکرد اسلامی نسبت به قضایای جهان اسلام داشته باشد، طالبان نشان داده است که خیلی موضعی که اتخاذ می‌کند بر اساس مبانی قرآنی و دینی نیست بلکه سیاسی است.

□ با این حال اگر حفظ ظواهر و حفظ قدرت برای طالبان تقابل ایجاد کند احتمالا حفظ قدرت را ترجیح خواهد داد؟

بستگی به تشکیلات داخلی طالبان دارد. جریانی که الان جریان سیاسی طالبان به حساب می‌آید و تیم مذاکره کننده و جریان رسانه‌ای طالبان است، خیلی بحث ظواهر دینی برایشان مطرح نیست. ولی داخل جریان طالبان گروهی هستند که این مسائل سفت و سخت برایشان اهمیت دارد.



بررسی رفتار طالبان از گذشته تا امروز؛ آیا طالبان تغییر کرده است؟

■ توماس راتیج - CTC SENTINEL

■ ترجمه: حسین اکبرزاده

پاسخ به این پرسش که آیا مواضع سرکوبگرانه طالبان پس از سقوط در سال ۲۰۰۱ تغییر کرده است یا خیر، کلیدی است برای درک اینکه آیا دستیابی به یک صلح بالقوه با طالبان می‌تواند چشم‌انداز اجتماعی و سیاسی افغانستان فردا را به نحوی ترسیم کند که مورد قبول مردم، ایالات متحده و متحدین ناتو باشد؟

بخش اول این مقاله، مروری است تاریخی بر تحولات جنبش طالبان. این مقاله پیش از آنکه به بررسی تغییر رویکرد طالبان بپردازد، روش تصمیم‌گیری و ساختار این جنبش را مورد مذاقه قرار خواهد داد و سپس تکامل مواضع طالبان را در چندین حوزه اصلی سیاستی که از

زمان به قدرت رسیدن در سال ۱۹۹۶ مورد توجه آنها بوده است، مورد بررسی قرار می‌دهد. حوزه‌هایی از قبیل: حقوق زنان، تحصیلات، روابط با سازمان‌های غیردولتی و ایده‌های آنها درباره نظام سیاسی آینده.

مروری بر تاریخ

در اواخر دهه ۱۹۹۰، وضعیت برای بسیاری در غرب روشن بود: طالبان یک جنبش «عصر حجری» با عملکردی «قرون وسطایی»؛ منع زنان از کار و تحصیل و محبوس کردن ایشان در خانه‌های خود، ممنوعیت بادبادک‌بازی، ممنوعیت فوتبال و موسیقی (غیر از موسیقی‌های مذهبی)، مجبور کردن سازمان‌های غیردولتی به جداسازی محل کار زنان از مردان و ... گوشه‌ای از ویژگی‌هایی بود که درباره طالبان بیان می‌شد. اما واقعیت به این روشنی نبود. هنگامی که نگارنده در سال ۱۹۹۹ به‌عنوان یک روزنامه‌نگار از افغانستان دیدن کرد، کودکان را در حال بادبادک‌بازی و مردم کابل و قندهار را در حال فوتبال‌بازی کردن یافت. همچنین، در میان مقامات طالبان انتقاداتی نسبت به سیاست‌های محدودکننده آموزش دختران وجود داشت. یا دیگر آنکه طالبان برخی مدارس خانگی و سازمان‌های غیردولتی را می‌پذیرفتند و حتی در مواردی از آنها محافظت می‌کردند.

اگر تا پایان دهه ۱۹۹۰ این تفاوت‌های ظریف تا حدودی در غرب درک شده بود، پس از ۱۱ سپتامبر طالبان و نظام مسائل آنها از بحث سیاست عمومی محو می‌شد. طالبان میزبان رهبران القاعده یعنی جنایتکاران حادثه ۱۱ سپتامبر بودند، با آنها مراد داشتند و از آنها پول می‌گرفتند و همچنان از تحویل دادن اسامه بن لادن به آمریکایی‌ها خودداری می‌کردند. از دیدگاه ایالات متحده، طالبان با تروریست‌ها در ارتباط بودند.

اما در واقع، هیچ طالبی در میان هواپیمارایان ۱۱ سپتامبر وجود نداشت. طالبان نه تنها هیچ نقشی در سازماندهی و اجرای این عملیات، بلکه هیچ‌گونه اطلاعات قبلی نیز از کم و کیف این عملیات در اختیار نداشتند. حملات تروریستی اوت ۱۹۹۸ علیه سفارتخانه‌های آمریکا در شرق آفریقا، به طالبان نشان داد که القاعده قصد داشت و می‌توانست به اهداف آمریکا حمله کند، اما درعین حال طالبان هرگز حادثه ۱۱ سپتامبر را متصور نبود. ملامحمد عمر رهبر طالبان بارها بارها تلاش کرد تا بن لادن را مهار کند اما موفق نشد. با این وجود، ملامحمد نتوانست از مردی که با وی بیعت کرده بود و در کنار مجاهدین با نیروهای اشغالگر شوروی جنگیده بود، دست بکشد و او را تحویل آمریکایی‌ها دهد.

پس از سقوط رژیم طالبان در پاییز ۲۰۰۱، هرگونه تلاشی برای به رسمیت شناخته شدن طالبان، با شکست مواجه شد و ایالات متحده و رئیس‌جمهور کرزای، به آنها اجازه ندادند تا به طور رسمی یک حزب معتدل طالبان تأسیس کنند. با این حال، طالبان بازگشت نظامی خود را از سر گرفت. اما این بازگشت نظامی توأم بود با فساد گسترده در دولت جدید، آزار و اذیت عمده جوامع پشتون توسط نیروهای ایالات متحده به دلیل مواضع واقعی یا ادعایی حمایتی از طالبان و ...

در ژوئن ۲۰۰۳ ملا عمر شورای رهبری طالبان را تشکیل داد تا همه گروه‌های جدید یا تازه شکل گرفته طالب را، زیر یک چتر قرار دهد. طالبان از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰، نفوذ خود را به مناطق شمالی و همین‌طور مناطقی که تحت سیطره ایشان نبود، گسترش دادند و در میان رهبران و مبارزان دینی غیر پشتون، جایی برای خود دست‌وپا کردند.

با افزایش قدرت طالبان، ایالات متحده سال‌ها تلاش کرد تا جلوی آنها را گرفته و از نظر نظامی طالبان را شکست دهد. هنگامی که باراک اوباما با افزایش نیروهای خود در سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۱۱ بازم نتوانست طالبان را به میز مذاکره وادار کند، این رویکرد را مورد بازنگری قرار داد. سرانجام هنگامی که مذاکرات «دوحه ۲» میان طالبان و ایالات متحده در سال ۲۰۱۸ آغاز شد، طالبان به طور دیپلماتیک به‌عنوان یکی از طرف‌های اصلی درگیری پذیرفته شد. وقعه‌ای که هزینه سنگینی را به دولت افغانستان تحمیل کرد.

طالبان در طول تجدید حیات خویش و به‌ویژه گسترش آنها در مناطق غیر پشتون، به طور فزاینده‌ای ثابت کردند که یک سازمان یادگیرنده هستند؛ آگاهی آنها نسبت به اینکه سیاست‌های سرکوبگرانه‌شان به انزوای جهانی و همین‌طور مخالفت افغان‌ها منجر شده است، افزایش یافت. این امر نه تنها در لفظ، بلکه در سیاست‌های آنها نیز تغییراتی را موجب شد. برای مثال تغییر محسوسی در سیاست خارجی طالبان شکل گرفت. آنها در سپتامبر ۲۰۰۹ برای اولین بار تأکید کردند که امارت خواهان، با همه همسایگان بر اساس احترام و همکاری متقابل و همین‌طور توسعه اقتصادی، روابط مثبت و سازنده‌ای برقرار می‌کنند و به همه کشورهای پیرامونی اطمینان دادند که خطری از جانب طالبان، ایشان را تهدید نکند. حال آنکه پیش از آن، برای سالیان متمادی طالبان از مردم افغانستان و همین‌طور گروه‌های مجاهدین درخواست می‌کرد به صورت مشترک با ایالات متحده در منطقه مبارزه کنند.

رویکرد و ساختار تصمیم‌گیری طالبان

برای ارزیابی نحوه فعالیت جنبش طالبان در عرصه سیاسی، می‌تواند به طور مختصر به

رویکرد و ساختار تصمیم‌گیری آنها نظر بیفکنیم. اشلی جکسون و رحمت‌الله امیری این‌گونه می‌نویسند: اولویت‌سازی طالبان بر اساس ضرورت نظامی و سیاسی بوده است. به دیگر سخن، طالبان در صورت نیاز می‌تواند عملگرا باشد. این بدان معناست که سیاست‌گذاری‌های طالبان، مطلق نیست و ظرفیت تغییر را دارد.

ساختار جنبش طالبان دوگانه است و دارای ویژگی‌های عمودی و افقی می‌باشد. رهبر که امیرالمؤمنین نامیده می‌شود، در بالاترین نقطه ایستاده و محور عمودی فرمان و کنترل را راهبری می‌کند. رهبر طالبان زیر نظر شورای رهبری می‌باشد و توسط همین شورا است که رهبر تعیین می‌شود. شورای رهبری متشکل از تعدادی کمیسیون شبیه به وزارت‌خانه است که شورای علما، کمیسیون نظامی و کمیسیون سیاسی را شامل می‌شود. در عین حال، طالبان به صورت افقی نیز مجموعه‌ای از شبکه‌ها و جبهات را به رهبری فرماندهان نظامی تشکیل می‌دهد که مشروعیت این جبهه‌های محلی نیز، منوط به تأییدیه شورای رهبری می‌باشد. پس از آن، فرماندهان محلی از میزان قابل توجهی خودمختاری برخوردار خواهند بود و مادامی که بر خلاف اصول رهبری عمل نکنند، در تصمیم‌گیری امور روزمره منطقه خود، مختار هستند.

در ساختار طالبان، جبهه‌های محلی می‌توانند زیرمجموعه شبکه‌های بزرگ‌تر و غیررسمی باشند که با اعضای شورای رهبری یا سایر شخصیت‌های قوی جنبش در ارتباط هستند. حقانی‌ها به‌عنوان یکی از این شبکه‌ها در جنوب شرقی افغانستان، یک نهاد نیمه خودمختار را پایه نهاده‌اند و به طور قابل توجهی روابط نزدیکی با سرویس اطلاعاتی پاکستان (ISI) دارند. این قبیل ویژگی‌ها به شبکه حقانی اجازه می‌دهد در بسیاری از موارد به صورت مستقل عمل کند و حال آنکه رهبر فعلی آن (سراج‌الدین حقانی) یکی از معاونان رهبر جنبش (ملا هبت الله) می‌باشد.

در حالی که زنجیره فرماندهی عمودی، جنبش طالبان را زیر یک پرچم متمرکز می‌کند، خودمختاری افقی باعث شده است تا جنبش یک خاصیت ارتجاعی نیز داشته باشد. به این معنا که خودمختاری افقی باعث می‌شود تا تغییرات در رویکرد سیاست‌های رهبری عالی طالبان، لزوماً به تغییر کامل یا جزئی در سیاست‌های محلی منجر نشود؛ یعنی سیاست اعلامی رهبران، در مناطق محلی اعمال نگردد!

در عین حال باید در نظر داشت که این جنبش در کنار فعالیت‌های نظامی، یک سازمان سیاسی نیز ایجاد کرده است که از بازوی نظامی آن به‌نوعی متمایز عمل

می‌کند. نزدیک‌ترین ساختار طالبان به یک سازمان سیاسی، دفتر کمیسیون سیاسی در دوحه است که به‌عنوان تیم مذاکره‌کننده با ایالات متحده و سایر بازیگران بین‌المللی، نقش‌آفرینی می‌کند. با این حال، یک ساختار مستقل نیست اما به یک وزارت خارجه در تبعید شبیه است!

تحول سیاست‌های طالبان

این مقاله با ارائه یک مرور تاریخی از جنبش طالبان و بررسی ساختار تصمیم‌گیری آن، حال به این موضوع می‌پردازد که آیا سیاست‌های طالبان در پنج زمینه اصلی: رسانه و ارتباطات، حقوق زنان، آموزش، روابط با سازمان‌های غیردولتی و دیدگاه آنها درباره آینده سیاسی افغانستان، تغییراتی را به خود دیده است یا خیر.

اگرچه برنامه طالبان برای آینده سیاسی افغانستان هنوز در سطح ملی وارد دستور کار نشده و مورد آزمایش قرار نگرفته است، اما نفوذ بالای طالبان بر مناطق گسترده‌ای از کشور به این معناست که می‌توان در باب اینکه آیا و تا چه اندازه تغییرات واقعی در رویکرد آنها راه‌یافته است، مشاهدات مفیدی را انجام داد.

رسانه و ارتباطات

نه مهم‌ترین اما چشمگیرترین تغییر در سیاست‌های طالبان، کیفیت برخورد آنها با رسانه و ارتباطات بوده است. در دوران حکمرانی طالبان بر افغانستان، استفاده از تلویزیون ممنوع بود و ارتباط با مردم محلی از طریق رسانه‌های مکتوب و رادیوها صورت می‌گرفت. استفاده از تلفن (عمدتاً تلفن‌های ماهواره‌ای) نیز در انحصار طالبان بود. اما امروزه طالبان طیف گسترده‌ای از رسانه‌های متعارف و اجتماعی را به کار می‌بندند؛ از رادیو گرفته تا وبسایت‌های چندزبانه که شامل مطالب مکتوب، صوتی و تصویری هستند.

به‌طور کلی امروزه رویکرد طالبان در مواجهه با وسایل ارتباط جمعی عمل‌گراتر است و در واقع در خدمت اهداف مبارزاتی و تبلیغاتی نظامی ایشان قرار دارد. مسلماً آنچه باعث تغییر رویکرد طالبان شده است، تغییر در نظام فکری ایشان نبوده، بلکه آنها پذیرفته‌اند که قادر به کنترل گسترش سریع رسانه‌های جمعی و اینترنت در افغانستان نمی‌باشند. همچنین به این فهم رسیده‌اند که این فناوری‌ها می‌توانند برای انتقال پیام‌های خودشان نیز، مفید واقع شوند.

حقوق زنان

محرومیت گسترده زنان افغان از حوزه‌های اجتماعی و سیاسی یکی از ویژگی‌های اصلی حکومت طالبان پیش از پاییز ۲۰۰۱ به شمار می‌رود. شعارهای عمومی طالبان در این حوزه، تغییرات قابل توجهی را به خود دیده اما لازم به ذکر است که این شعارها، هرگز جامه عمل پوشانده نشد. طالبان در قطعنامه کنفرانس صلح بین‌الافغان که در ژوئیه ۲۰۱۹ در دوحه برگزار شد، توافق کردند که ضامن حقوق زنان در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، آموزشی و فرهنگی در چارچوب ارزش‌های اسلامی باشند.

طالبان برای فاصله گرفتن از مفاهیم غربی، چنین سازوکارها و شعارهایی را به کار می‌بندند. در نشست ژوئیه ۲۰۱۹ دوحه، تعدادی از زنان افغانستانی شرکت‌کننده در نشست، درباره «لباس اسلامی برای بانوان» با نمایندگان طالبان به گفت‌وگو پرداختند. نمایندگان طالبان این‌گونه پاسخ دادند: برقع کامل نیاز نیست، بلکه روسری کفایت می‌کند! تعدادی از زنان این مقوله را تغییر در ذهنیت طالبان می‌دانند و معتقدند آنها امروزه تمایل بیشتری برای صحبت درباره حقوق زنان دارند. باین حال، این اظهارات ممکن است تنها به مثابه حرکاتی دیپلماتیک برای آرامش زنان شهری باشد! طبق گزارش دیده‌بان حقوق بشر: پس از قدرت‌گیری و نفوذ طالبان در مناطق شهری مختلف، کنترل‌های اجتماعی سخت‌گیرانه در مناطقی که سابقاً از دستورات طالبان پیروی نمی‌کردند، اعمال و حتی تشدید شده است. فی‌الواقع، زنان در ساختارهای سازمان‌یافته طالبان هیچ‌گونه نقشی ندارند. هیچ مقام زنی در تیم مذاکره‌کننده طالبان در دوحه حاضر نیست و تاکنون هیچ گزارشی مبنی بر فعالیت زنان در دولت موازی طالبان به دست نیامده است.

به‌طور کلی، مواضع طالبان در باره نقش اجتماعی و سیاسی زنان، محافظه‌کارانه و اغلب متناقض می‌نماید. نمود این ادعا را می‌توان در جمله‌ای که در کنفرانس مسکو (۲۰۱۹) توسط عباس استانکز (مسئول مذاکرات طالبان) بیان شد، به خوبی مشاهده کرد: حقوق زنان به جامعه افغانستان تحمیل شده و به نام حقوق زنان فعالیت‌هایی در راستای مسائل ضداخلاقی، ضد عفاف و همین‌طور رواج فرهنگ غیراسلامی در حال انجام است.

تحصیلات

سیاست قطعی طالبان در قبال حقوق دختران و زنان تا هنگام فروپاشی حکومتشان در سال ۲۰۰۱، محدودسازی سیاست‌های آموزشی بوده است. یکی از راه‌های اعمال قدرت طالبان در

سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ و پس از آن، بستن درب مدارس و خاصه مدارس دخترانه در مناطقی بود که تحت تصرف و نفوذ طالبان قرار داشت. در برخی مناطق، مدارس دخترانه به مدارس پسرانه تبدیل شد. همچنین در طول دوران حکومت طالبان، تنها دخترانی که به سن بلوغ نرسیده بودند، می‌توانستند از خدمات آموزشی بهره ببرند. معلمین زن به خانه فرستاده شدند و معلمین مرد نیز از آموزش به دختران خودداری کردند. ممنوعیت آموزش توسط معلمین زن، دانش‌آموزان پسر را نیز تحت تأثیر خود قرار داد چرا که ۷۰ درصد معلمین مدارس افغانستان را معلمین زن تشکیل می‌دادند. طالبان همچنان معتقدند مدارس نقطه ورود و گسترش ارزش‌های غربی به جامعه می‌باشند!

رویکرد آموزشی طالبان ممانعت یا تعطیلی کامل مراکز نیست، بلکه اعمال محدودیت و کنترل شدید می‌باشد. در سال ۱۹۹۸ طالبان تنها به مدرسی اجازه آموزش به دختران را می‌داد که به دختران بالای ۸ سال آموزش ندهند، از رژیم طالبان مجوز دریافت و مطالب درسی خود را به آموزه‌های قرآنی محدود کرده باشند. در دوره حکومت طالبان، تعدادی از مدارس دخترانه و حتی مختلط در کابل و سایر مناطق، به صورت مخفیانه فعالیت می‌کردند. مدرسی که توسط معلمین زن بازنشسته و یا زنانی اداره می‌شد که مورد حمایت مالی سازمان‌های غیردولتی خارجی بودند. برخی سازمان‌های غیردولتی خارجی طبق توافق انجام شده با طالبان، مدارس مختلطی را راه‌اندازی کرده بودند. یکی از این سازمان‌ها، سازمان COFAA بود که طبق یک متد آموزشی معین با همکاری وزارت امور مذهبی طالبان، در ۱۳ مدرسه (مشخصاً در کابل) به آموزش حدود ۱۰ هزار دانش‌آموز که نیمی از ایشان را دختران تشکیل می‌دادند، پرداخت. این مدارس تا کلاس ششم به آموزش دانش‌آموزان - خاصه دختران - می‌پرداختند درحالی‌که حسب دستورات پیشین طالبان، حداکثر سن آموزش دختران، ۸ سال بود.

نظامات مربوط به مدارس و سیستم آموزشی طالبان، نسبتاً بی‌ثبات بود و بدین ترتیب، محدودیت‌های تعیین شده توسط طالبان، هرگز به صورت کامل اجرایی نشد. همچنین، طالبان گه گاهی علی‌رغم محدودیت‌هایی که اعمال می‌کردند، به جوامع محلی یا سازمان‌های غیردولتی اجازه می‌دادند از سیستم آموزشی مورد خود (حتی سیستم‌هایی که به آموزش دختران می‌پرداختند) پیروی کنند.

فهم تغییرات رویکرد طالبان نسبت به امر آموزش در زمان حکمرانی بر افغانستان، امری بس مهم به شمار می‌رود. رهبران طالبان اصرار داشتند بر اینکه نشان دهند «ضد آموزش»

نیستند حتی اگر پای آموزش دختران در میان باشد! بهانه آنها شرایط نامناسب امنیتی حاکم بر افغانستان بود و مدعی بودند وقتی امنیت کامل در کشور برقرار شد، مدارس نیز بازگشایی می‌شوند. اما با فروپاشی دولت طالبان، پوچ بودن این ادعا به خوبی روشن شد. چرا که تنها بخش‌های کمی از کشور درگیر جنگ بود! پس از شروع دوران بازسازی ساختار طالبان طی سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۱، مدلی که در قبال امر آموزش در دوران حکمرانی - به‌ویژه تعطیلی مدارس دخترانه - به کار بسته بودند را از سر گرفتند. طالبان اولین ضوابط رفتاری آموزشی را به فرماندهان نظامی ابلاغ کرد. در آن آیین‌نامه آمده بود که کار کردن به‌عنوان معلم تحت رژیم دست‌نشانده فعلی ممنوع است، چراکه این امر باعث تقویت سیستم کافران می‌شود! همین‌طور، مسلمان حقیقی باید تحت تعلیم معلمی باشد که در دامان دین تربیت شده و همین‌طور معلم باید در مسجد یا مراکز و مؤسساتی شبیه آن آموزش ببیند. طبق این دستورالعمل، معلمینی که برای دولت کار می‌کنند، اگر می‌خواهند به شغل خود ادامه دهند، باید از کارمندی دولت استعفا کنند و در غیر این صورت کشته خواهند شد!

در طول دهه ۲۰۱۰ طالبان، از موضع حمله به ساختار آموزشی دولتی عقب‌نشینی کرد. این تغییر رویکرد ناشی از فشار روستائیبانی بود که می‌خواستند فرزندان‌شان تحصیل کنند؛ بنابراین، در نسخه جدید لایحه (دستورالعمل مجاهدین در امارت اسلامی افغانستان) ابلاغی طالبان که در سال ۲۰۱۰ به انتشار رسید، تمامی مقررات مربوط به سیستم آموزشی که پیش‌تر اعلام شده بود، لغو شد. با فرارسیدن سال ۲۰۱۲، طالبان سیاست آموزشی ملایم‌تری را در پیش گرفتند. این مقوله را می‌توان در پیامی که به مناسبت عید فطر در آگوست ۲۰۱۳ منتشر کردند، به خوبی ملاحظه کرد: نسل جوان ما باید خود را به آموزش‌های دینی و مدرن تجهیز کند، چرا که آموزش مدرن به‌مثابه مبنایی است که جامعه امروز ما بدان محتاج است. طالبان طبق هماهنگی‌هایی با دولت افغانستان در امر آموزش انجام داده بود، برای مدارسی که در مناطق تحت نفوذ خود قرار داشتند، شرایطی را معین کرد؛ آنها برای برنامه‌های درسی محدودیت‌هایی قائل شدند که غالباً آرائه دروسی مانند علوم اجتماعی، فرهنگ و زبان انگلیسی به دختران را مجاز نمی‌دانستند و یا اینکه باید ساعات این دروس کاهش و ساعات دروس مذهبی افزایش پیدا می‌کرد. آنها دولت را مجبور کردند تا برخی از کارکنان یا نظامیان بازنشسته طالب را به‌عنوان معلم استخدام کند و یا سعی کردند با جلب نظر تعدادی از معلمان و تعامل با آنها، نحوه عملکرد سایر معلمان یا میزان اجرایی شدن دستورالعمل‌های اعلامی را زیر نظر داشته باشند.

با وجود ملایم شدن رویکرد طالبان نسبت به مسائل آموزشی، نبرد بر سر کنترل امر آموزش و مدارس همچنان در افغانستان و خاصه در مناطق مورد مناقشه، به قوت خود باقی است. مدارس به دلیل آنکه اغلب توسط نیروهای دولتی یا طالبان به پایگاه‌های موقت نظامی تغییر کاربری می‌دهند یا اینکه در طول انتخابات به‌عنوان شعب رأی‌دهی به فعالیت می‌پردازند، بسیاری از اوقات به‌مانند یک سیبل مورد هدف نظامی طرفین قرار می‌گیرند.



روابط با سازمان‌های غیردولتی (NGO)

تا پیش از سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ که طالبان دو نسخه از لایحه (دستورالعمل مجاهدین در امارت اسلامی افغانستان) را منتشر کرده بودند، خصومتی آشکار میان طالبان و مؤسسات غیردولتی وجود داشت. به شکلی که در اولین لایحه طالبان (۲۰۰۶) صراحتاً این قبیل مؤسسات را «بزار کافران» نامیده و هرگونه فعالیتی را از جانب ایشان ممنوع کرده بودند. این رویکرد در لایحه جدید تا حدودی تعدیل شده و در آن بر روی همکاری با مؤسسات غیردولتی بر اساس منافع تاکید شد. همین‌طور هرگونه قرارداد ویژه با این سازمان‌ها باید به تأیید

شورای رهبری رسیده و صرفاً در ازای دریافت پول یا کالا باشد. به طور خاص، از مؤسسات غیردولتی خواسته شد تا ابتدائاً خود را به مقامات محلی معرفی کرده و مؤسسه خود را ثبت کنند و مالیات حقوق خود را نیز به طالبان تقدیم نمایند. در واقع با مطرح شدن لایحه جدید، طالبان نگرش خود را نسبت به همکاری با سازمان‌های غیردولتی - البته بر اساس منافع - تغییر داد. به دنبال آن، طالبان کمیسیونی را مسئول رسیدگی به سازمان‌های غیردولتی کرد و آن را «کمیسیون تنظیم و کنترل شرکت‌ها و سازمان‌ها» نام نهاد. البته استثنائاتی هم در قبال ملایم شدن رویکرد طالبان وجود داشت. طالبان مجدانه با پروژه‌های USAID و پروژه‌های تحت حمایت ارتش آمریکا به مخالفت برخاستند و آنها را نوعی «اشغال غیرنظامی کشور» تلقی کردند.

ایده‌هایی درباره نظام سیاسی آینده

تاکنون هیچ سندی به‌عنوان یک برنامه سیاسی که بیانگر ایده طالبان درباره نظام سیاسی آینده افغانستان پس از انعقاد صلح باشد، به دست نیامده است. البته طالبان طی دهه ۱۹۹۰، گوشه‌ای از مدل حکمرانی که به آن باور دارد را، در معرض دید جهانیان به نمایش گذاشت. از نظر ساختاری امارت اسلامی طالبان، تقریباً آئینه دولت‌های پیشین افغانستان بود؛ حدوداً همان تعداد وزارتخانه (طالبان آنها را کمیسیون می‌نامیدند) و همین‌طور یک نخست‌وزیر (صدراعظم) که در کابل مستقر بود و فرمانداران، رؤسای پلیس ولایت‌ها و ولسوالی‌ها. همچنین به همان اندازه متمرکز بود. تنها تفاوت کلیدی ساختاری میان امارت اسلامی و دولت‌های پیشین افغانستان، وجود یک دولت موازی متشکل از معاونین وزرا در قندهار بود که به دلیل نزدیکی ایشان به ملا عمر، نسبت به مافوق رسمی خود در کابل از قدرت دوچندانی برخوردار بودند.

همان‌گونه که ملا عمر در سال ۲۰۰۹ اعلام کرد، سیاست عمومی مورد هدف طالبان «دستیابی به استقلال کشور و برپایی نظام اسلامی عادلانه بر اساس خواسته‌های ملت مسلمان افغانستان» می‌باشد. در واقع، ملا عمر طی جمله مذکور صراحتاً به بازسازی امارت اسلامی اشاره‌ای نکرد! در میانه سال ۲۰۱۹ نیویورک تایمز نقل‌قولی را از ذبیح‌الله مجاهد سخنگوی طالبان منتشر کرد: هدف اصلی ما برپایی دولت اسلامی است. اینکه چگونه این دولت برپا خواهد شد چیزی است که ما الان نمی‌توانیم درباره آن تصمیم‌گیری کنیم. درباره این مسئله، علمای دین، تحلیل‌گران و چهره‌های مورد اعتماد افغان، در زمانی مناسب

به تصمیم‌گیری خواهند پرداخت. در همان زمان، نیویورک‌تایمز از مجموعه مصاحبه‌های اختصاصی که با برخی از چهره‌های طالبان انجام داده بود، این‌گونه نتیجه‌گیری کرد: آنچه طالبان می‌خواهند، بازگشت امارت اسلامی است اما با آغوشی بازتر از گذشته که در آن قدرت را به اشتراک می‌گذارد!

طالبان بارها و بارها ضمن بیانیه‌هایی به این حقیقت اعتراف کرده‌اند که آنها باید با سایر نیروهای سیاسی موجود در افغانستان تعامل داشته باشند و پلورالیزم را تضمین کنند. ملابرادر طی سخنانی که در دسامبر ۲۰۲۰ منتشر شد، این‌گونه اعلام کرد: امارت اسلامی پس از استقلال کشور به دنبال انحصار قدرت نیست، بلکه به دنبال یک حکومت اسلامی فراگیر با حضور همه گروه‌های سیاسی افغان می‌باشد. یکی از محققین برجسته به نام برهان عثمان معتقد است: طالبان به این نتیجه رسیده‌اند که مدل حکمرانی ایشان در دهه ۱۹۹۰، امروزه دیگر مورد قبول نیست. از طرفی هیچ گزارشی مبنی بر اینکه طرف‌های بین‌المللی و افغان، مدل مدنظر طالبان را در عرصه انتخابات، حکومت پارلمانی، پلورالیزم و ... مورد بررسی قرار داده باشند، در دسترس نیست.

آنچه گفته شد معطوف به سطح ساختار سیاسی دولت مرکزی بود. این‌ها همگی نشان‌دهنده رویکرد بالابنه پایین حکمرانی می‌باشد که مدلی مقبول و معمول نزد سیاسیون افغانستانی تلقی می‌شود. به نظر می‌رسد ترجیح طالبان این است که مدلی مشابه سیستم ریاست‌جمهوری پیاده کند که در آن رئیس‌جمهور همان امیرالمؤمنین (رهبر طالبان) می‌باشد. در سال ۲۰۱۶ طی جلسه‌ای طالبان به این نکته اشاره کردند که آنها شوراها را منتخب در سطح ملی، ولایتی، ولسوالی و روستایی به رسمیت می‌شناسند. این مقوله نشان‌دهنده نوعی سیستم چندمرحله‌ای از پایین به بالا می‌باشد که طبق قانون اساسی فعلی، انتخاب اعضای شورای ولسوالی‌ها را به شورای ولایتی می‌سپارد. امری که به نظر دموکراتیک می‌نماید و امکان اینکه در چنین سیستمی نمایندگان زن نیز در شوراها حضور داشته باشند، وجود دارد.

تاریخ ۴۰ سال اخیر افغانستان این‌گونه نشان می‌دهد که تغییرات جناحی در خطوط دشمنی، به سرعت اتفاق می‌افتد و طالبان نیز این‌چنین متصور است که نیروهای سیاسی امروزین افغانستان، ممکن است تغییر موضع دهند یا مجبور به تغییر موضع شوند! لذا طالبان به صورت فعالانه به دنبال رقم زدن چنین تغییراتی است و برای تحقق این امر، با رهبران مجاهدین سابق در حال رایزنی می‌باشد.

سنگ بنای امارت اسلامی طالبان نه بر اساس مشروطیت و رأی مردم، بلکه مبتنی بر قدرت غیرانتخابی علمای دینی خواهد بود. طالبان قانون اساسی فعلی را به دلیل تکیه بر مواردی مانند حقوق زنان، حقوق بشر و برخی مبانی سکولار، مانع وصول به صلح می‌دانند. چرا که معتقدند چنین مواردی حاصل تحمیل غربی‌هاست! ایشان به دنبال طرحی نو هستند که طی آن حکومت به صورت انحصاری در اختیار دانشمندان مذهبی، حقوق‌دانان، فقها و علما باشد. همچنین، هرگز تحت تأثیر یک نیروی خارجی قرار نداشته باشند. اینکه طالبان به صورت مداوم سعی می‌کنند از واژه «امارت اسلامی» استفاده کنند، در واقع خود را مقابل نیروهای سیاسی موجود در جمهوری اسلامی افغانستان قرار داده‌اند و این به مثابه یک ضعف تاکتیکی است. همان‌طور که طالبان بارها و بارها ملحق شدن به ساختار سیاسی فعلی را رد کرده‌اند، احزاب موجود نیز بعید است سلطه امارت اسلامی بر تابند و خود را زیر پرچم آن بازتعریف کنند.

البته نیروهای سیاسی مخالف طالبان به دلیل آنکه مسلح می‌باشند، رقبای پیش‌پافتاده‌ای به نظر نمی‌رسند. در برخی از اظهار نظرهای سران طالبان نیز این مقوله به چشم می‌خورد که «امروزه نمی‌توان مخالفین امارت اسلامی را، به تسلیم یا حذف مجبور کرد. همچنین، اگر هر یک از طرفین نزاع بر مواضع خود اصرار ورزند، ما در وضعیت جنگی بی‌پایانی به سر خواهیم برد.»

در هیچ یک از اظهارات سران طالبان و همچنین سیاست‌های عملی ایشان، نشانه‌ای از موافقت طالبان با سیستم سیاسی که مبتنی بر مشروعیت حاصل از انتخابات باشد، به چشم نمی‌خورد. از طرفی، تغییر شعارهای آنها درباره شمولیت سیاسی، لزوماً نشان‌دهنده تعهد طالبان به پلورالیزم و همین‌طور سیستم سیاسی مبتنی بر مدل «هر نفر یک رأی» نمی‌باشد. در عوض پارلمان ایدئال طالبان، چیزی است همانند شورای حل و عقد (شورایی که به نمایندگی از جامعه مسلمین حق انتخاب و خلع خلیفه را دارد) که اساس آن انتصاب است و نه انتخاب! از سوی دیگر، برخی بیانیه‌های طالبان نشان می‌دهد که آنها برای رأی گروه‌های خاصی مانند علما اعتبار و ارزش بیشتری قائل هستند تا رأی سایر مردم افغانستان!

ذکر یک نکته بسیار ضروری است و آن هم اینکه گزارش‌های به‌دست‌آمده از مناطق تحت کنترل طالبان نشان می‌دهد، سیاست‌های مشارکتی طالبان، همان سیاست‌های پیش از فروپاشی حکومت آنها در پاییز ۲۰۰۱ می‌باشد. فرماندهان نظامی طالبان هرکجا که باشند در رأس قدرت قرار دارند و هیچ نهاد رسمی مشورتی مانند شورای علما وجود ندارد که بر سیاست‌های روزمره آنها، نظارت و اعمال نفوذ کند.



نتیجه گیری

اگرچه امروزه بسیاری برای فهم جهان‌بینی و سیاست‌های آینده طالبان، به دوران حکومت آنها طی سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۶ نگاه می‌کنند، اما این کافی نیست. تصور اینکه سیاست‌های آینده طالبان لزوماً مشابه سیاست‌های دوران حکومت ایشان در کابل می‌باشد، تصویری است بس نادرست! حتی پیش از فروپاشی رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱، آنها سازمان یکنواختی نبودند؛ همیشه نظرات متعددی وجود داشت و ممکن بود سران طالبان به مخالفت با جنبه‌هایی از یک سیاست خاص بپردازند و حتی آن را اجرایی نکنند. طالبان در زمان حکمرانی بر افغانستان، بنایی را بنیاد نهادند که در سازمان ملل به «فروماندگی اجرایی» شهرت یافت. توضیح آنکه طالبان قادر نبودند همه ممنوعیت‌ها و مقررات را به‌سادگی و به صورت مداوم، اجرایی کنند. به طوری که مردم می‌توانستند آنها را نادیده گرفته و از آزادی‌های بیشتری - ولو همچنان محدود - برخوردار باشند. از طرفی دو دهه گذشته و مواجهه و تعامل دائمی طالبان با گروه‌های مردمی غیر پشتون که در مناطق تحت سیطره آنها زندگی می‌کنند، احساس نیاز به قالب‌ریزی مدلی از حکمرانی را در صفوف رهبران طالبان، ایجاد کرده است. نگارنده معتقد است طالبان از شکست خود در سال ۲۰۰۱ از جهات مختلفی درس‌هایی گرفته‌اند. آنها دریافته‌اند که تنها از طریق اعمال ممنوعیت‌ها، قادر نخواهند بود بر مردم حکمرانی کنند، بلکه باید خدمات و وظایفی را در قبال مردم ارائه نمایند.

این حقیقت که تاکنون طالبان ایده خود را درباره پیکربندی دقیق نظام سیاسی افغانستان اعلام نکرده‌اند، می‌تواند به دلیل عدم وفاق در صفوف رهبران آنها باشد یا آنکه پیش از ضرورت اعلام آن در مذاکرات بین‌الافغان، تمایلی به ابراز آن نداشته‌اند! اما مسئله‌ای که طالبان را در موضع ضعف قرار می‌دهد، کمبود نیروی انسانی اجرایی می‌باشد. این امر به‌خوبی در مناطقی که امروزه تحت سیطره آنها قرار دارد، قابل مشاهده است؛ بنابراین، آنها به‌ناچار هرگونه خدماتی را که از جانب صندوق‌های دولتی و یا کارکنان سازمان‌های مردم‌نهاد ارائه می‌شود، به رسمیت خواهند شناخت.

در شرایط کنونی که جنگ در جریان است و برای خاتمه بخشیدن به آن مذاکراتی در حال انجام، نمی‌توان به‌آسانی تشخیص داد که چه میزان از تغییر سیاست‌ها، شعارها و رفتارهایی که عکس‌عملی نسبت به یک ضرورت سیاسی به شمار می‌آید، جنبه تاکتیکی دارد و چه میزان از آنها به‌واقع تغییر اساسی در ایدئولوژی طالبان می‌باشد. قدر مسلم این است که طالبان، جنبشی است با انگیزه‌های مذهبی، اجتماعی و سیاسی که حاضر نیست به‌هیچ‌وجه از ارزش‌های خود عدول کند. اینکه این قبیل ارزش‌ها چگونه قرار است در قانون اساسی منعکس شود و یا در سیاست‌های دولت‌های آینده نقش‌آفرینی کند، مسئله‌ای است که به قدرت چانه‌زنی گروه‌های سیاسی و توازن قوا میان آنها بستگی دارد. همین توازن قواست که مشخص خواهد کرد چه چیز اسلامی است و چه چیز غیراسلامی!

با یک نگاه بدبینانه می‌توان این‌طور تفسیر کرد که با ورود طالبان به دستگاه قدرت، معیارها به سمت محافظه‌کاری یا اسلام‌گرایی سوق پیدا می‌کند؛ توضیح آنکه نیروهای سیاسی خواهند توانست هرگونه مطالبه گروه‌های جامعه مدنی در راستای حفظ و تقویت آزادی‌های سیاسی و فردی را «ضداسلامی» نامیده و آن را محکوم کنند. در جانب دیگر با نگاهی خوش‌بینانه می‌توان به این امر نظر افکند و این‌گونه فرض کرد که سیاست‌های تطبیقی در ابتدا صرفاً تاکتیکی هستند و می‌توانند به تغییرات اساسی و بنیادین تبدیل شوند. امری که البته هویدا شدن آن مستلزم گذر زمان است!

طبعاً توافق‌نامه صلح بین الافغان سرانجام کشمکش‌ها در کشور نخواهد بود، بلکه فاز جدیدی از رقابت بر سر قدرت را میان گروه‌های سیاسی افغان ایجاد خواهد کرد. تنها می‌توان امیدوار بود که در جریان روند مذاکرات صلح، بستری برای توسعه مکانیسم‌های عملکردی به جهت رقابت مسالمت‌آمیز بر سر قدرت، لحاظ شود. اما حفظ این مکانیسم‌ها، بسته به این است که ایالات متحده و سایر کشورهای کمک‌کننده حتی پس از خروج نیروهای خارجی، از این روند حمایت کنند.

